

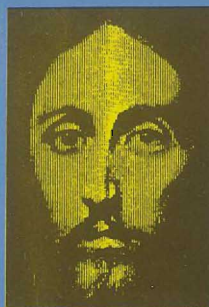


# عیسی

همفوری کار پینتر  
حسن کامشاد



بنیانگذار فرهنگ مدرسه امروز



عیسی کتابی ننوشت، اما نفوذ زندگی و تعلیمات او  
بیکران بود. پژوهش هامفری کارپنتر از دیدگاه  
مورخی بدون پیش‌داوری نگاشته شده است. خواننده  
نیازی به دانش قبلی از عیسی یا از کتاب مقدس ندارد.  
روایت انجیل‌های مسیحی دربارهٔ کردار و گفتار  
عیسی تا چه اندازه قابل اعتماد است؟ اندیشه‌های  
عیسی با اندیشهٔ معاصرانش چه فرقی داشت؟ عیسی در  
مورد خود چه فکر می‌کرد؟ نویسنده برای پاسخ به این  
پرسشها به بررسی و ارزیابی شواهدی که پایه معرفت ما  
از عیسی است می‌پردازد: تعلیمات او را نسبتاً به تفصیل  
می‌آزماید، و جنبهٔ احیاناً نامنتظر اصالت پیام او را  
روشن می‌سازد.

این کتاب پر بار و خواندنی دربارهٔ موضوعی که  
ریشهٔ عمیق در فرهنگ غرب دارد به‌عینیتی شگفت  
دست می‌یابد و به‌عنوان دیباچه‌ای استثنایی به  
نویسنده مجال می‌دهد به‌نتایج تازه و بی‌سابقه‌ای  
برسد.



طرح نو

● بنیانگذاران فرهنگ امروز ●



# عیسی

هامفری کارپنتر

ترجمہ حسن کامشاد



نشانی: خیابان خرمشهر (آبادانا)، خیابان نوبخت، کوچه دوازدهم، شماره ۱۴  
تلفن: ۸۷۶۵۶۳۴

- عیسی
- نویسنده: هامفری کارپنتر
- مترجم: حسن کامشاد
- طراح روی جلد: محسن محبوب
- حروفچینی و صفحه‌آرایی: هُما (امید سیدکاظمی)
- لیتوگرافی: سلاله
- چاپ: صہیا
- نوبت چاپ: چاپ اول، بهار ۱۳۷۴
- تعداد: ۳۰۰۰ جلد
- حق چاپ محفوظ است.

این اثر ترجمه‌ای است از:

*Jesus*

(Past Masters)

Humphrey Carpenter

Oxford University Press, 1980

## فهرست

۷	□ کوتاه‌نوشتها
۹	□ پیشگفتار
۱۱	فصل اول: مشکل منابع
۱۳	انجیل مرقس
۲۰	انجیل متی
۲۵	انجیل لوقا
۲۹	انجیل یوحنا
۳۲	منابع دیگر
۳۵	در جستجوی عیسای تاریخی
۴۳	فصل دوم: «عیسی از ناصره در جلیل آمد»
۴۴	جلیل نایهودی
۴۶	مرد نجار
۴۸	تورات و پیامبران
۵۸	فصل سوم: ملکوت خدا
۵۹	امیدواری به آینده
۶۳	عقاید عیسی
۶۷	فصل چهارم: تورات کافی نیست
۶۸	هیلل و شَمای
۷۰	ازدواج، زنا و طلاق



۷۴	فقر و ثروت
۷۸	روز هفتم
۸۵	چه چیزی نجس است؟
۸۷	«دشمنان خود را دوست بدارید»
۹۰	فکر کافی است
۹۲	اصل اساسی
۹۳	یهودی، نه فیلسوف
۱۰۰	فصل پنجم: فکر می‌کرد کیست
۱۰۰	مسیح قوم یهود
۱۰۳	پسر انسان
۱۱۰	خادم رنجبر
۱۱۵	معلم اخلاق یا معجزه‌گر؟
۱۲۱	فصل ششم: ملکوت معجزه‌آسا
۱۳۰	چرا تعلیمات عیسی به صورت تمثیل بود؟
۱۳۳	ملکوت اسرارآمیز
۱۳۹	فصل هفتم: «آمده‌ام زمین را به آتش بکشَم»
۱۴۴	یهودیت: محاکمه و مرگ
۱۵۱	رستاخیز
۱۵۳	خداوند عیسی مسیح
۱۶۲	□ منابع و آثاری برای مطالعه بیشتر
۱۶۷	□ نمایه

## کوته نوشتها

اشعيا	إِسْعِيَا
پيدائش	پيدائش
تثنيه	تثنيه
رسالهٔ اول پولس به تسالونيكيان	تَسَالُونِيكِيَانِ اَوَّل
رسالهٔ دوم پولس به تسالونيكيان	تَسَالُونِيكِيَانِ دَوْم
خروج	خروج
رسالهٔ پولس به روميان	رُومِيَانِ
رسالهٔ پولس به غلاطيان	غِلَاطِيَانِ
رسالهٔ پولس به قرنتيان	قَرْنَتِيَانِ اَوَّل
رسالهٔ پولس به قرنتيان	قَرْنَتِيَانِ دَوْم
رسالهٔ پولس به كولسيان	كُولِيسِيَانِ
لاويان	لَاوِيَانِ
انجيل به گفتهٔ لوقا	لُوقَا
انجيل به گفتهٔ متي	مَتِي
انجيل به گفتهٔ مرقس	مَرْقَسْ
انجيل به گفتهٔ يوحنا	يُوحَنَّا



## پیشگفتار

این کتاب یکی از مجموعه کتابهایی است که در توصیف ماهیت و اصالت و اهمیت اندیشه‌های چهره‌های روشنفکر برجسته گذشته به تحریر درمی‌آید. چرایی انتخاب کسی که زندگانی و مرگش موجب پیدایش مسیحیت شد برای این سلسله کتب قابل فهم است. اما این‌که عیسی را یکی از «چهره‌های روشنفکر برجسته گذشته» بدانیم در نظر بسیاری افراد، دست کم، عجیب می‌نماید. به رغم کلیسای مسیحی وی قطعاً خیلی بیش از اینها بود، و چه بسا بی‌ایمانها استدلال کنند که حضرت اصلاً «روشنفکر» نبود. فزون بر این می‌توان گفت که مجزاساختن «اندیشه‌ها»ی عیسی از سایر چیزهایی که کتاب مقدس درباره‌ او می‌گوید تصویری نادرست است.

کتاب حاضر چنین کاری نمی‌کند، بلکه می‌کوشد تعلیمات او را نسبتاً به تفصیل مورد بررسی قرار دهد، و ماهیت تعلیم او را در قیاس با تعلیمهای معاصرانش دریابد. همچنین سعی می‌شود شمه‌ای از برداشتهای مورخان و متکلمان امروزی راجع به عیسی، و نیز انجیلها که حاوی زندگی اوست، ارائه گردد. از همه بالاتر، تلاش کرده‌ایم که شواهد و مدارک موجود درباره‌ عیسی را از دیدگاه تاریخی بنگریم، و پیش‌فرضهای دینی مسیحی را وارد بحث خود نسازیم. اگر پاسخ ما رضایت‌بخش هم نباشد، شاید که لااقل پرسشهایی در ذهن خواننده برانگیزد.

کتاب با مطالعه کوتاهی پیرامون انجیلها به عنوان گواه تاریخی آغاز شده است. این امر دو دلیل دارد: یکی آن‌که خواننده ناآشنا با عهد جدید، خلاصه‌ای از حدیثهای انجیل را در مورد عیسی در دسترس داشته باشد، و

دیگر آن‌که ماهیت انجیلها را در مقام مدرک تاریخی بازشناسد. امیدوارم حتی آنهایی که انجیلها را خوب می‌شناسند نیز در این بخش کتاب چیزهایی تازه بیابند.

من تحصیلات دینی ندارم، بنابراین تکیه‌ام تا اندازه‌ای بسیار زیاد به کسانی است که انتقاد و مشورت آنها را جستم، به‌ویژه تام میلز<sup>۱</sup>، دنیس نینم<sup>۲</sup>، و پدر خودم اچ. ج. کارپنتر<sup>۳</sup>. هنری هاردی<sup>۴</sup> از انتشارات دانشگاه آکسفورد هم فراوان یاری‌ام داد، و از او سپاسگزارم که درواقع از من خواست این کتاب را بنویسم.

نقل قولها همه از کتاب مقدس نوین به زبان انگلیسی<sup>۵</sup> (چاپ دوم، ۱۹۷۰)، با اجازه انتشارات دانشگاههای آکسفورد و کیمبریج، گرفته شده است، مگر جاهایی که جز این آمده باشد.

\* \* \*

یادداشت مترجم: متأسفانه ترجمه‌های رایج فارسی عهد جدید و عهد عتیق هیچ‌یک در مقابله با متن بالا حق مطلب را ادا نمی‌کرد؛ از این‌رو مترجم خود به ترجمه مستقل آیه‌ها پرداخت.

پانوشتها همه از مترجم است مگر در مواردی که «مؤلف» ذکر شده است.

1. Tom Mills

2. Dennis Nineham

3. H. J. Carpenter

4. Henry Hardy

5. New English Bible

## مشکل منابع

عیسی کتابی ننوشت؛ یا اگر نوشت، که بسیار بعید می‌نماید، اثری از آن بر جای نمانده است. بنابراین تشریح اندیشه‌های او، که هدف کتاب حاضر است، از آغاز به دشواری خاصی برمی‌خورد. به عنوان مثال، وقتی می‌خواهید کتابی دربارهٔ دانه<sup>۱</sup> یا پاسکال<sup>۲</sup> یا آکویناس<sup>۳</sup> بنویسید آثار خود آنها را مأخذ قرار می‌دهید، ولی در اینجا به ناچار اتکا بر حرفها و کارهایی است که به عیسی نسبت داده شده است. و این طبعاً از ابتدا مقداری عدم تیقن می‌آفریند.

این بی‌اعتمادی تنها در زمینهٔ اندیشه‌های عیسی نیست. واقعیات

---

۱. Dante, Alighieri (۱۳۲۱-۱۲۶۵)، نخستین شاعر مهم و سرایندهٔ منظومهٔ مشهور کمدی الهی.

۲. Pascal, Blaise (۱۶۲۳-۶۲)، عالم فرانسوی و فیلسوف دینی.

۳. Aquinas, Thomas (۱۲۲۵-۷۴) متکلم بزرگ عیسوی و پایه‌گذار تعالیم مذهب کاتولیک.

ساده تاریخی پیرامون زندگی او نیز بسیار کمیاب است. با این حال، چند نکته را می‌توان تقریباً قطعی دانست. عیسی یک معلم مذهبی یهودی بود، و در حدود ۳۰-۲۸ بعد از میلاد به صلیب کشیده شد و جان سپرد. پس از آن، واقعیات مربوط به او افزون و افزون‌تر می‌شود. پیروانش مدعی‌اند که وی از گور برخاست و روانه بهشت شد، و در آنجا به عنوان پسر خدا در جایگاه خود قرار گرفت. کسانی که چنین باوری داشتند رفته‌رفته از جریان اصلی دین یهود جدا افتادند، و به‌مرور «مسیحی» خوانده شدند، چون معتقد بودند عیسی همان «مسیح» موعود است - این واژه ریشه یونانی دارد و معادل «messiah» عبری است به معنای «آدم مسح‌شده»؛ یهودیان ظهور این «مسیح» را از دیرباز انتظار می‌کشیدند. این واقعیات را می‌توان از نوشته‌های رومی و یهودی وقت دریافت؛ اشارات کوتاه اینها به مرگ عیسی آن قدر هست که بتوان یقین کرد وی حقیقتاً وجود داشته، و (آن‌گونه که گهگاه گفته می‌شود) سیمایی افسانه‌ای و ساخته دست مسیحیان نبوده است. ولی در مورد رویدادهای پیش از مرگ او، به‌هیچ‌وجه نمی‌توان مطمئن بود.

برای پی‌بردن به علت این امر، و در مقدمه پژوهش خود در زمینه اندیشه‌های احتمالی عیسی - و این عامل «احتمال» را کمابیش همیشه در پیش رو داریم - باید به منابع، و در درجه نخست به «انجیلا»<sup>۱</sup> چهارگانه کتاب مقدس مسیحیان نگریست، که شرح و تفصیل خود مسیحیان است از زندگی و اندیشه‌های بنیادگذار خود.\*

#### 1. Gospels

\* کتاب مقدس مجموعه اسناد و مدارکی است که مذاهب مسیحی و یهودی آنها را مبین کلام خدا می‌پندارند، و به عهد عتیق، ملحقات (Apocrypha) و عهد جدید بخش‌بندی شده است. عهد عتیق مرکب از کتابهایی است که یهودیان قبول دارند: عمدتاً تورات (یعنی پنج کتاب نخست عهد عتیق) و نوشته‌های پیامبران. کلیسای مسیحی نیز عهد عتیق را معتبر می‌شناسد و عهد جدید را (عمدتاً مشتمل بر «انجیلا» و «نامه‌ها») بدان افزوده است که زندگی، مرگ و

می باید هم به چیزهایی که اینها درباره عیسی می گویند نظر اندازیم و هم به اختلافهایی که با یکدیگر دارند. بعد سندیت تاریخی آنها را، خیلی به اختصار، بررسی کنیم. آنگاه، می توانیم توجه خود را یکسره به ماهیت اندیشه های عیسی و به یکتایی و اهمیت آنها معطوف بداریم.

### انجیل مرقس<sup>۱</sup>

انجیل های چهارگانه (واژه «انجیل» به معنای «بشارت» است) احتمالاً در دهه های آخر سده یکم میلادی به یونانی نوشته شدند؛ کهن ترین نسخه خطی باقیمانده و بالنسبه وزین به سده چهارم تعلق دارد، اگرچه قطعه هایی از زمانهای پیشین نیز وجود دارد. از این چهار انجیل، آنکه «به گفته مرقس» عنوان دارد هم موجزترین است و هم به اعتقاد بیشتر محققان پیش از بقیه نوشته شده است. مندرجات این انجیل را مشروحتر از سه تای دیگر نقل می کنم، تا خوانندگانی که با کتاب مقدس آشنایی ندارند از تصویر مسیحیت از عیسی آگاهی نسبتاً کاملی به دست آورند، و مضمون اصلی آنرا هم در ضمن نشان بدهم. از نظر مرقس این مضمون پاسخ به پرسش «عیسی که بود؟» است.

مرقس بی درنگ در همان نخستین کلمات خود پرسش را پاسخ می دهد: این «ابتدای انجیل عیسی مسیح پسر خدا» است. توصیف او از زندگی عیسی با یحیای تعمیددهنده<sup>۲</sup>، واعظ ژنده پوش، آغاز می شود. یحیی مردم را به تعمید (غسل با تشریفات خاص در آب) در رود اردن در فلسطین فرا می خواند — که نشانه توبه آنها از گناهان خویش است و

→ تجدید حیات عیسی، و تعلیمات پولس و دیگر واعظان اولیه مسیحیت را نقل می کند. ملحقات عبارت از کتابهای گوناگونی است که اعتبار آنها بیشتر از عهد عتیق و جدید محل تردید است. همه «کتابها» بی که در صفحه های آینده به آنها اشاره رفته در کتاب مقدس یافت می شوند مگر این که استثنا شده باشند. از کتاب مقدس ترجمه های زیادی [در زبان انگلیسی] وجود دارد. (مؤلف)



بخشایش خداوند. در میان کسانی که برای تعمید نزد یحیی می آیند مردی است به نام عیسای ناصری<sup>۱</sup> از ایالت جلیل<sup>۲</sup> فلسطین. یحیی عیسی را تعمید می دهد، و هنگام تعمید علایمی معجزه آمیز پدیدار می شود و ندایی از آسمان خطاب به عیسی می گوید: «تو پسر منی». پس از تعمید، عیسی در بیابان دستخوش وسوسه و گونه ای مبارزه با شیطان، شهریار پلیدیها، می شود و بعد به شهر خود برمی گردد و «بشارت» خداوند را موعظه می کند. پیام او این است: «توبه کنید، ملکوت خدا نزدیک است و به این مژده ایمان آورید». مشتی مرید که در میان آنها ماهیگیرانی از دریاچه جلیل وجود دارند دور او گرد می آیند، و عیسی به شهر کفرناحوم<sup>۳</sup> می رود و در روز سَبْت<sup>۴</sup>، روز استنکاف یهودیان از هر نوع کار (هر هفت روز یکبار) درکنیسه، یعنی پرستشگاه محلی، به وعظ می پردازد. در جمع عبادت کنندگان مردی است که روح ناپاک یا ابلیس بر او چیره شده است و او را به لرزه می اندازد، و این ابلیس سر عیسی فریاد می زند: «ای عیسای ناصری، با ما چه کار داری؟ آمده ای ما را نابود کنی [یعنی ما ابلیسها را]؟ من می دانم تو کیستی – ای مرد مقدس خدا». عیسی به ابلیس می گوید ساکت شود و از درون مرد بیرون بیاید، و این روی می دهد؛ لرز و تشنج می ایستد و مرد آسوده می گردد.

این سرآغاز بسیاری از این قبیل اعمال است که عیسی انجام می دهد؛ صرفاً با نیروی حرف و لمس خود بیماران را شفا می بخشد و ارواح ناپاک را طرد می کند. روزی مردی جذامی را شفا می دهد، و این موجب می شود شهرتش در همه جا بگسترده و مردم از گوشه و کنار برای درمان و بیرون راندن ارواح خبیث<sup>۵</sup> پیش او بیایند. پیروان او زیاد و

1. Nazareth

2. Galilee

3. Capernaum

4. Sabbath

5. exorcism

زیادتر می‌شوند، و همه با شنیدن فرمان «به‌دنبال من بیایید» به رسالت او می‌پیوندند. در میان آنان مردی است به نام لاوی<sup>۱</sup>، مأمور وصول مالیات، که به سبب نادرستی و دغل‌بازی در جمع‌آوری مالیات‌ها در آن زمان، از دید یهودیان پارسا، فردی گناهکار به حساب می‌آید. فریسیان<sup>۲</sup> - یکی از گروه‌های عمده مذهبی - از معاشرت عیسی با این اشخاص ناخشنود بودند و دیری نپایید که در رفتار او ایرادهای بیشتری پیدا کردند. از آنجا که عیسی را یهودی فرمان‌بردار خدا می‌پنداشتند از او توقع داشتند احکام مذهبی یعنی قوانین حاکم بر زندگی یهودیان را مراعات کند، اما در یک روز سبت، عیسی و مریدانش را می‌بینند که از میان مزارع گندم می‌گذرند و برای تغذیه خود خوشه‌های گندم می‌چینند. فریسیان به آنها یادآور می‌شوند که این در حقیقت برداشت محصول است، که انجام آن در روز سبت قدغن است. عیسی در پاسخ آنها می‌گوید: «سبت برای انسان به وجود آمد، نه انسان برای سبت». برخوردی چنین بی‌پروا با قوانین شرع فریسیان را به خشم می‌آورد، و در پی این حادثه و حوادث مشابه دیگر با همدستان خود تباری می‌کنند که از شر او خلاصی یابند.

مرقس سپس به توصیف محتوای تعلیمات عیسی می‌پردازد. ویژگی این تعلیمات کاربرد تمثیل است که اکثراً از زندگی روستایی اخذ شده است. برای نمونه، صحبت از برزگری می‌کند که بذر می‌افشاند، پاره‌ای از آنها از میان می‌رود و پاره‌ای سبز شده محصول ثمربخش بار می‌آورد. عیسی ظاهراً دارد از ملکوت خدا حرف می‌زند، اما مفهوم دقیق سخنش روشن نیست، و مرقس می‌گوید مریدان خود عیسی نیز اغلب گیج و حیران‌اند.

---

1. Levi

۲. Pharisee (به معنای عزلت‌گزین)، برای تفصیل عقاید این فرقه نگاه کنید به قاموس کتاب مقدس، صفحه ۶۰۲.

دوازده تن از این مریدان اکنون به سمت حواریون عیسی تعیین شده‌اند. یکی از آنها شمعون<sup>۱</sup> است که عیسی به او لقب پطرس<sup>۲</sup> می‌دهد، همچون شمعون دیگری که عضو گروه سیاسی فداییان متعصب است؛ هدف این گروه آزادی فلسطین از سلطهٔ رومیان بود؛ و یهودای اسخریوطی<sup>۳</sup>، که سرانجام به او خیانت کرد. عیسی و حواریون سوار بر قایق به دریاچهٔ جلیل می‌روند. در حین سفر توفانی برمی‌خیزد و جان آنها به خطر می‌افتد، ولی عیسی خونسرد سرپا می‌ایستد و به باد و آب فرمان می‌دهد آرام بگیرند. توفان بلافاصله فرومی‌نشیند و حواریون به هم می‌گویند: «این کیست که حتی باد و دریا هم از او اطاعت می‌کنند؟» مورد دیگری که همه به حیرت می‌افتند موقعی است که عیسی با غذای مختصری که همراه دارند - پنج نان و دو ماهی - شمار زیادی گرسنه را خوراک می‌دهد. پنج هزار تن سیر می‌خورند، و پس از شام دوازده سبد هم ته‌ماندهٔ غذا جمع‌آوری می‌شود. این معجزه‌ها ادامه می‌یابد: کوری را بینایی می‌دهد، شنوایی مرد کوری را به او بازمی‌گرداند، و همه حیران‌اند که عیسی چه کسی می‌تواند باشد. سرانجام روزی نظر حواریون را در مورد هویت خود می‌پرسد، و پطرس جواب می‌دهد: «تو مسیح هستی»، یعنی، «همان مسح شده‌ای» که بسیاری یهودیان معتقدند خداوند می‌فرستد تا «ملکوت» او را با خود به زمین آورد (این پنداشت را بعداً بررسی می‌کنیم). عیسی به حواریون می‌گوید این کشف را پیش خود نگهدارند - به سخن دیگر، اگرچه آشکارا اذعان نمی‌کند که مسیح است، منکر هم نمی‌شود. و چند روز بعد سه تن از حواریون باز پی می‌برند که در مسیح بودن وی هیچ تردیدی نیست، چون او را در جامه‌ای سفید و

1. Simon

2. Peter

3. Judas Iscariot

درخشان بر فراز کوهی سرگرم گفتگو با دو چهرهٔ بزرگ تاریخ یهود، موسی<sup>۱</sup> شارع<sup>۲</sup> و الیاس<sup>۳</sup> رسول، می‌بینند - انتظار می‌رفت که الیاس به‌زمین بازگردد و خبر آمدن مسیح را بیاورد.

با این همه مسیح موعود، گشایندهٔ ملکوت الهی بر روی زمین، بنا بود چهره‌ای شکوهمند باشد، و حال آن‌که عیسی خود از ابتدا می‌گوید که مسیحایی برای او رنج ارمغان می‌آورد نه شکوه. «به‌آنها تعلیم داد که پسر انسان [عنوانی که به‌خود داده بود] باید دچار درد و رنج زیاد بشود... به‌قتل برسد، و سه روز بعد از نو برخیزد. در این باره به‌روشنی سخن گفت».

پس از مدتی عیسی شهر جلیل را ترک می‌کند و به‌اتفاق حواریون به‌اورشلیم می‌رود. اورشلیم مرکز ایالت یهودیه<sup>۴</sup> فلسطین بود و مقر معبد بزرگ یعنی کانون حیات مذهبی یهودیان. در راه به‌اورشلیم باز به‌حواریون خود می‌گوید که او را بازداشت و اعدام خواهند کرد، اما دوباره برخواهد خاست، و افزود: «چون حتی پسر انسان نیز نیامده است تا مخدوم شود بلکه آمده است به‌دیگران خدمت کند و جان خود را فدای جان بسیاری سازد».

عیسی پیروزمندانه وارد اورشلیم می‌شود. جمعیت فریاد می‌زند، «هوشیانا!»<sup>۵</sup> مبارک‌باد آن کسی که به‌نام خداوند می‌آید! مبارک‌باد ملکوت آتیه پدر ما داوود! در اورشلیم پیشه‌ورانی را که در صحن معبد دکه داشتند بیرون می‌رانند و هیاهو راه می‌اندازد؛ همچنین با تعلیمات و نیز جروبحثهای خود با نمایندگان دو فرقهٔ عمدهٔ مذهبی، فریسیان و صدوقیان<sup>۶</sup>، توجه مردم را به‌خود جلب می‌کند. آنها

1. Moses the lawgiver

2. Elijah

3. Judaea

۴. Hosanna، تمنا که خلاصی دهی. نک قاموس کتاب مقدس، صفحهٔ ۹۲۷.

۵. Sadducees. طایفه‌ای از یهود که در عهد جدید به‌کرات از آنها اسم برده شده است. برای

درصدندند او را وادارند حرفهای خطرناک بزند و گیرش بیندازند، ولی موفق نمی‌شوند. با این حال تصمیم می‌گیرند ترتیب بازداشت او را بدهند. در این میان عید مذهبی بزرگی فرامی‌رسد، و عیسی و حواریون برای صرف شامی که مطابق مرسوم، آغازگر این عید است دور هم گرد می‌آیند. در حین شام عیسی نان برمی‌دارد، آن را تبرک می‌دهد، و میان حواریون تقسیم می‌کند و می‌گوید: «بگیرید: این بدن من است». همچنین پیاله‌ای شراب برمی‌گیرد، و همه از آن می‌نوشند و عیسی می‌گوید: «این خون عهد من است، که برای بسیاری ریخته می‌شود». (عهد<sup>۱</sup>، وعده خداوند به یهودیان بود که چنانچه قوانین شرع را زیر پا نگذارند بندگان محبوب او خواهند بود.) عیسی سپس حواریون را به کوه زیتون<sup>۲</sup> می‌برد، و در آنجا، هنگامی که مشغول عبادت است توسط جمع مسلحی دستگیر می‌شود. اینها را سران کاهنان و همدستانشان فرستاده‌اند و راهنمای آنها یهودا، یکی از حواریون خود عیسی است که با بوسه‌ای به او خیانت می‌کند<sup>۳</sup>. عیسی را می‌گیرند و به‌خانه کاهن اعظم می‌برند.

سپس بازجویی شروع می‌شود و کاهن اعظم می‌کوشد هر چه می‌تواند گواه و مدرک علیه عیسی پیدا کند تا حکم اعدام او را موجه جلوه دهد. عیسی ساکت می‌نشیند تا آن‌که کاهن اعظم از او می‌پرسد: «آیا تو مسیح پسر خدای متبارک هستی؟» عیسی می‌گوید: «هستم؛ و شما پسر انسان را خواهید دید که در دست راست خدا نشسته و بر ابرهای آسمان می‌آید». این کلمات یادآور باب هفتم کتاب دانیال<sup>۴</sup> نبی

→ تفصیل عقاید آنها نک قاموس فوق‌الذکر، صفحہ ۵۵۲.

1. The Covenant

2. Mount of Olives

۳. یهودا برای راهنمایی مأموران قرار گذاشته بود هر که را بوسید بفهمند عیسی است و دستگیرش کنند.

4. Daniel

است، که پسر انسان موجودی آسمانی و نایب خداوندگار است، و پیش‌گویی شده که «با ابرهای آسمان می‌آید» و فرمانروایی پرشکوه تمامی زمین به او داده می‌شود. عیسی ادعا می‌کند که وی آن موجود آسمانی است، و کاهن اعظم تهمت کفرگویی به او می‌زند، و قتلش را می‌طلبد. ولی مقامات یهودی (از قرار معلوم) اختیار اجرای حکم اعدام را ندارند، چون در اینجا عیسی را تحویل پیلاتس<sup>۱</sup>، والی رومی [فلسطین] می‌دهند، و او شخصاً از عیسی بازجویی می‌کند، و می‌پرسد: «آیا تو پادشاه یهودیان هستی؟» پاسخ عیسی مبهم است: «این گفته شماست»، و پیلاتس دیگر نمی‌تواند چیز بیشتری از او دربیاورد. سرانجام مجازات اعدام را تأیید می‌کند، و عیسی را می‌فرستد که به صلیب کشیده شود – این روش اعدامی بود که قوانین رومی در آن زمان تجویز می‌کرد. سربازان رومی عیسی را می‌زنند و تمسخر می‌کنند، او را به میدان اعدام می‌برند و به صلیبی چوبی می‌بندند. عیسی شش ساعت از این صلیب آویزان است تا آن‌که جان می‌سپرد، و پاسدار رومی که مراقب او بود و آخرین نیایش او را شنیده است می‌گوید: «حقیقتاً این مرد پسر خدا بود».

مرقس اینک توصیف می‌کند چگونه، به‌یمن پادرمیانی یک یهودی ثروتمند، جسد عیسی را در مقبره‌ای سنگ‌تراشیده دفن کردند. دو روز بعد، پس از پایان سبت، سه نفر زن از پیروان عیسی به‌مزار او می‌روند که جسدش را تدهین کنند. می‌بینند سنگ بزرگی که قبر را پوشانده بود به‌کناری غلطیده، و مرد جوانی لباس سفید در بر به آنها می‌گوید: «او برخاسته؛ دیگر اینجا نیست؛ نگاه کنید، این جایی است که او را نهاده بودند». به‌زن‌ها دستور می‌دهد بروند و به‌حواریون بگویند که عیسی پیش از آنها به‌جلیل خواهد رفت، و در آنجا او را

خواهند دید. مرقس ادامه می‌دهد «آنگاه آنها از مقبره بیرون رفتند و از سر قبر گریختند، از وحشت سر از پا نمی‌شناختند و از ترس چیزی به کسی نگفتند».

قدیمی‌ترین نسخه‌های خطی انجیل مرقس در اینجا، و بسیار ناگهانی، به انتها می‌رسد. بخشهایی که در بیشتر نسخه‌های چاپی در پی این می‌آید به نظر همگان کار نویسنده‌ای بعدی است. در این بخشها گفته شده که چگونه عیسی پس از رستخیز بر حواریون خود ظاهر گردید و سپس به آسمان برده شد تا «در دست راست خداوند» بنشیند. این قسمت اضافه شده به متن اصلی ظاهراً از انجیل‌های دیگر اقتباس شده است. ولی نشان می‌دهد که خوانندگان مرقس از همان ابتدا از پایان گرفتن ناگهانی داستان حیران بودند، و احساس می‌کردند روایت را باید تا سرانجام معقول و مناسبش تداوم بخشند.

این خلاصه‌ای بود بسیار فشرده از انجیل مرقس، این انجیل پایه و اساس دو انجیل دیگر است، و از این جهت لزومی ندارد به آن دو چنین به تفصیل بنگریم، ولی بایستی اختلاف عمده و چشمگیر آنها را با مرقس خاطر نشان سازیم.

### انجیل متی<sup>۱</sup>

از سه انجیل باقیمانده، آن‌که عنوانش «به گفته متی» است از همه بیشتر به مرقس شباهت دارد. نهمین روایت مرقس در آن دیده می‌شود، و نیمی از واژه‌های مرقس را عیناً به کار گرفته است. تردیدی نیست که یکی از دیگری رونویس کرده است، و اگرچه این مطلب هنوز مورد بحث است عقیده عمومی بر آن است که متی از نوشتار مرقس بهره برده است. ولی متی مواد بسیار زیادی نیز دارد که مرقس یا

نمی دانست یا تصمیم گرفت درج نکند.

مرقس از اصل و نسب عیسی سخنی به میان نمی آورد، در حالی که متی با شجره نامه کامل او می آغازد. بنا به گفته او نیاکان عیسی به هیچ وجه آدمهای معمولی نبودند: متی بیست و هشت نسل به عقب برمی گردد و تبار عیسی را به داوود، نامدارترین پادشاه تاریخ یهود، و چهارده نسل پیشتر به ابراهیم، سرطایفه همه یهودیان، می رساند. سپس توضیح می دهد که این با آن که از اصل و نسب یوسف، پدر اسمی عیسی، حکایت دارد، حقیقت آن است که عیسی فرزند جسمانی یوسف نبود، و نطفه او هنگامی که مادرش باکره بود بسته شد، و این کار خدا بود - «قبل از ازدواج خود پی برد که به وسیله روح القدس آبستن شده است». متی می گوید این رویداد بدان سبب بود که پیشگویی کهن تحقق یابد، «باکره آبستن می شود و پسری می زاید». (منشاء این پیشگویی باب هفتم کتاب اشعیا<sup>۱</sup> نبی است، مفسران جدید تذکر داده اند که «باکره»، در متن یونانی مورد استفاده متی، ترجمه نادرستی است از واژه عبرانی که در اصل «زن جوان» معنی می دهد.)

متی می گوید که عیسی در بیت لحم<sup>۲</sup> یهودیه «در زمان زمامداری هیرودیس<sup>۳</sup>» به دنیا آمد. منظور او هیرودیس اول پادشاه دست نشانده رومیان در فلسطین است که چهار سال پیش از میلاد مسیح درگذشت. و اما توضیح متی درباره بیت لحم، آن است که تولد عیسی در آنجا این پیشگویی را تحقق بخشید که «ای بیت لحم در سرزمین یهودیه... از تو پیشوایی بیرون خواهد آمد که قوم من، اسرائیل را رهبری خواهد کرد» - و این اقتباسی بود از آیات باب پنجم کتاب میکاه<sup>۴</sup> نبی. و نیز

1. Isaiah

2. Bethlehem

3. Herod

4. Micah



متی بی‌تردید مدّ نظر داشت که بیت‌لحم زادگاه داوود پادشاه است. متی می‌گوید پس از تولد عیسی گروهی از «مجوسیان» - مجوس می‌تواند به معنی فرزانه یا ساحر (یا هر دو) باشد - به دیدن کودک آمدند و سیاره‌ای راهنمای آنها بود. مسافرت اینها باعث می‌شود که هیرودیس از تولد بچه «که زاده شد تا پادشاه یهودیان گردد» آگاه و چنان دستپاچه و هراسان شود که دستور قتل عام تمامی نوزادان ناحیه بیت‌لحم را بدهد. اما عیسی سرِ سالم به‌در می‌برد چون در خواب به یوسف ندا می‌رسد که همراه کودک و مادرش به مصر بگریزد، و تا مرگ هیرودیس در آنجا بماند. متی می‌گوید که این «برای تحقق سخن خداوند بود که به‌زبان پیغمبر فرمود "پسر خود را از مصر فراخواندم"». همین‌طور، کشتار کودکان بی‌گناه بیت‌لحم به‌نظر متی تحقق گفته<sup>۱</sup> ارمیاء نبی است که «راحیل<sup>۲</sup> برای فرزندان خود گریه می‌کرد».

این اظهارات پیاپی متی که رویدادهای زندگی عیسی تحقق وحی و نبوتهای پیشین است، و در حقیقت به‌وقوع می‌پیوندند تا آن غیگوییها را تحقق بخشند، چه بسا به‌نظر خواننده امروزی حیرت‌انگیز برسد. اما این پندار به‌ظاهر شگفت با اندیشه یهودی تطابق کامل دارد، چون یکی از اعتقادهای بنیادی آنها این بود که هیچ اتفاق مهمی نمی‌تواند روی دهد مگر آنکه خداوند وعده کرده در سطور آنچه اینک عهد عتیق می‌نامیم پیشگویی شده باشد. این باور، نویسندگان یهودی را وامی‌داشت مدام در عهد عتیق دنبال گفته‌هایی بگردند که بتوان تعبیر بر حوادث اخیر کرد. این کار، گاه بدانجا می‌کشید که گمان می‌بردند آن رویدادها پیش آمد تا غیگوییها تحقق یابد. درواقع در قضیه‌ای مانند قتل عام فرضی کودکان توسط هیرودیس، که در هیچ منبع دیگری

1. Jeremiah

2. Raehel

نیامده، می‌توان حدس زد که وجود پیشگویی موجب اختراع رویداد شد.

متی می‌گوید عیسی در بیت لحم به دنیا آمد، اما می‌داند عرف و سنت وی را از ناصره در جلیل می‌پندارد، و برای توضیح مسئله می‌گوید که یوسف هشدار یافت به یهودیه برنگردد پس خانواده را به ناصره برد. متی حتی در اینجا می‌افزاید: «این برای تحقق سخنانی بود که به انبیاء وحی شده بود: "او ناصری خوانده خواهد شد"». از قضا، در این مورد، این پیشگویی هیچ‌جا پیدا نمی‌شود؛ و بعید نیست که متی، در مواجهه با قطعیت امر، حدیث نبوی را از خودش درآورده باشد.

متی اکنون به داستان تعمید عیسی به دست یحیای تعمیددهنده که آغازگر انجیل مرقس است می‌رسد. بعد به سراغ وسوسه عیسی در بیابان به وسیله شیطان می‌رسد، که در مرقس فقط به اختصار ذکر شده است. متی ماجرا را با طول و تفصیل بسیار بیشتری بیان می‌کند. پس از این به آغاز کار رسالت عیسی می‌پردازد، و نخستین اقدام بزرگی که برای او تهیه می‌بیند خطبه مهمی است که عیسی ایراد می‌کند. این وعظ بر فراز یک تپه صورت می‌گیرد به همین دلیل معمولاً «خطبه بالای کوه» خوانده می‌شود، ولی در مرقس چیزی از این قماش نمی‌توان یافت. مرقس در نقل مواعظ عیسی تقریباً یکسره به تمثیلهای تکیه دارد و تصویر او از عیسی آدمی که مرتب احکام قاطع اخلاقی صادر کند، نیست. اما خطبه انجیل متی، با اینکه مثل و استعاره‌های رنگینی در آن به کار رفته تمثیل نیست بلکه تعلیم آشکار و سراسر است مواعظ اخلاقی است. پس این مسئله پیش می‌آید که آیا مواعظ او با احکام اخلاقی موسی، یعنی اصول دین یهود، مندرج در تورات، فرقی دارد یا خیر. عیسی جواب مسأله را در همان خطابه می‌دهد و

می‌گوید: «فکر نکنید که من آمده‌ام تا تورات... را منسوخ کنم. من نیامدم تا منسوخ کنم، بلکه می‌خواهم به کمال برسانم». بعدها خواهیم دید که منظور عیسی از این حرف دقیقاً چیست.

وقتی خطبه سرانجام به پایان می‌رسد، متی حکایت شفاعت عیسی، راندن ارواح ناپاک و موعظه در جلیل را پی می‌گیرد، و بسیاری از حواشی که شرح می‌دهد همانهایی است که در انجیل مرقس آمده است. اما تقدم و تأخر آنها همواره یکسان نیست، و مطالب زیادی در متی هست که در مرقس دیده نمی‌شود. این مطالب تازه گاه روایت طولانی‌تری است از آنچه در مرقس به اختصار گفته شده؛ برای نمونه، آنجا که در مرقس عیسی «مأموریت حواریون» را در چند جمله شرح می‌دهد و به آنها می‌گوید وقتی برای وعظ و شفاعت به سفر می‌روند چگونه رفتار کنند، متی سخنرانی بسیار طولانی‌تری دارد و عیسی، گذشته از دستورات عملی، حواریون را از جور و جفایی که باید متحمل گردند آگاه می‌سازد و از آنها می‌خواهد بدون هراس کار خود را به انجام رسانند. متی همچنین شماری تمثیل و گفتار از عیسی ذکر می‌کند که در مرقس وجود ندارد. و اختلاف ظریف دیگری هم میان دو متن هست: متی، بر خلاف مرقس، مصر است از آموخته‌های عیسی به دین یهود سخن گوید و نشان دهد که چگونه تورات را «تکمیل» می‌سازد.

با وجود تفاوت‌های مرقس و متی، هر دو متن کمابیش یک داستان را شرح می‌دهند بویژه در بیان «مصیبت»<sup>۱</sup> یعنی محاکمه و اعدام عیسی و رویدادهایی بلافاصله پیش و پس از آن. با این حال اختلافی مهم به چشم می‌خورد. وقتی کاهن اعظم از عیسی می‌پرسد آیا ادعا دارد که خودش مسیح، پسر خدا، است، عیسی در مرقس می‌گوید «هستم» اما

1. passion

در متی جوابش دوپهلو است: «این گفته شماست» - یعنی این را شما گفتید، نه من، همان چیزی که عیسی در مرقس به پیلاتس گفت.

در متن متی پس از مرگ و خاکسپاری عیسی زنها سر مزار او می‌روند، مرد سفیدپوش را می‌بینند، و کمی بعد عیسی خود بر آنها ظاهر می‌شود و بدانها می‌گوید: «بروید و به برادران من بگویید بروند به جلیل. مرا در آنجا خواهند دید». زنها خبر رستاخیز او را پخش می‌کنند و مقامات مذهبی یهودی، وقتی خبر می‌یابند که قبر خالی است، شایعه می‌پراکنند که حواریون خود جسد را دزدیده‌اند.

حواریون عیسی را در کوه جلیل ملاقات می‌کنند، و عیسی به آنها می‌گوید: «بروید همه ملتها را مرید من سازید؛ آنها را به نام پدر و پسر و روح القدس تعمید بدهید، و به آنها بیاموزید تمام چیزهایی را که به شما گفته‌ام انجام دهند و بدانید که من تا آخر زمان همیشه با شمایم». و انجیل متی با این کلمات پایان می‌یابد.

### انجیل لوقا<sup>۱</sup>

نویسنده به‌عالیجناب تئوفیلُس<sup>۲</sup>: نویسندگان زیادی رویدادهایی را که در میان ما به‌وقوع پیوسته شرح داده‌اند، و به‌پیروی از عرف آنچه را توسط شاهدان اولیه و خادمان انجیل به‌ما رسیده به‌قلم آورده‌اند. من سراسر این حوادث را به‌تفصیل بررسی کرده‌ام و درصدد برآمدم به‌نوبه خود، روایتی مرتبط از آنها برای شما بنویسم تا از مطالبی که در این باره شنیده‌اید وقوف راستین یابید.

1. Luke

۲. Theophilus، مرد معروف یونانی یا رومی که لوقا انجیل و کتاب اعمال رسولان را به‌نام او تصنیف کرد. نک قاموس کتاب مقدس، صفحه ۲۴۴.

ناگاه خود را در جهان دیگری می بینیم. مرقس و متی دعوی سبک ادبی ندارند. انجیل‌های آنها در بیان طبیعت معجزه گر و توان و اقتدار عظیم عیسی است، و به نقش خود به عنوان نویسنده کمتر توجه می کنند. اما در سرلوحه انجیل «به گفته لوقا»، به دیباچه ای مؤدب و پرنزاکت و اهدای کتاب به ولی نعمتی اشراف زاده بر می خوریم.

چگونگی شروع روایت نیز مؤید همین احساس است، چون لوقا خیلی زیرکانه تر از مرقس یا متی داستان خود را آغاز می کند. نخستین کسی که ظاهر می شود زکریا<sup>۱</sup> است؛ کشیشی سالخورده که همسر پیر و نازایش معجزه آسا باردار می شود، تا این دو پدر و مادر یحیای تعمید دهنده گردند. ایصابات<sup>۲</sup> همسر زکریا خویشاوند مریم است، که با یوسف ناصری در جلیل ازدواج کرده است. به موازات تولد اعجاب انگیز یحیی، آبستنی شگفت آورتر مریم بر سر عیسی پیش می آید، و جبرئیل فرشته این خبر را به مادر می دهد. ذوق شاعرانه لوقا در این قسمت بخوبی مشهود است، چون پاسخ غنایی مریم به پیام فرشته («جان من خدای بزرگ را می ستاید») از لحاظ ادبی برتر از هر چیزی است که در مرقس و متی دیده می شود. همچنین است سرودهای زکریا به شکرانه تولد پسرش یحیی، و گرامیداشت عیسی نوزاد به عنوان مسیح موعود توسط مرد عابد اورشلیم، شمعون.

لوقا تنها شاعر نیست مورخ هم هست. در برخورد با مسئله موطن عیسی، که در بیت لحم می زیست یا در ناصره، تدبیری بسیار زیرکانه می اندیشد. متی گفت پدر و مادر عیسی به خاطر تهدید هیروдіس از بیت لحم گریختند، اما لوقا ظاهراً چیزی از این بابت نمی داند، یا اگر می داند به روی خود نمی آورد. تبار داوودی یوسف را بر می گیرد، و می گوید یوسف اگرچه در ناصره زندگی می کرد ناچار شد با همسر

1. Zechariah

2. Elizabeth

خود به بومی خاندان داوود، بیت لحم، برود و برای سرشماری نام نویسی کند. لوقا می داند که این سرشماری رویدادی بود تاریخی: می گوید این «نخستین سرشماری نوع خود بود؛ و هنگامی که کرینوس<sup>۱</sup> حاکم سوریه بود انجام گرفت». (در دوران حکومت کرینوس به راستی یک سرشماری شد، ولی تاریخ آن ۶-۷ سال پس از میلاد مسیح بود، و این با گفته دیگر لوقا که عیسی «در ایام هیروдіس» به دنیا آمد نمی خواند، چون هیروдіس چهار سال پیش از میلاد درگذشت.)

هنرمندی لوقا در روایت او از تولد عیسی نیز به چشم می خورد. یوسف و همسرش وقتی به بیت لحم می رسند جایی برای سکونت پیدا نمی کنند، پس عیسی در آخوری به دنیا می آید. این تفصیلات روشن در متنی یافت نمی شود و از گروهی چوپان که برای دیدار کودک نوزاد می آیند هم خبری نیست. بدین ترتیب داستان میلاد عیسی در لوقا تقریباً سراپا غیر از داستان متی است، ولی مردم هنگام تعریف حکایت سنتی کریسمس [تولد عیسی] این دو روایت را درهم می آمیزند. لوقا غریزه مورخ و داستان سرا دارد، لذا ظاهراً درمی یابد چه شکاف عظیمی میان تولد عیسی و تعمید عیسی دیده می شود؛ و تنها کسی است که این شکاف را پر می کند. داستانی می پردازد که عیسی رشد کرد «بزرگ و نیرومند و پر خرد» شد و در سن دوازده سالگی در معبد اورشلیم پرسشهایی هوشمندانه از معلمان مذهبی کرد. و سرانجام وقتی می رسد به داستان تعمید عیسی این را هم در چشم انداز تاریخی می نهد. می گوید تعمید «در پانزدهمین سال حکومت امپراتور تیرئوس<sup>۲</sup>، در زمان حکمرانی پونطیوس پیلاطس<sup>۳</sup>

1. Quirinius

2. Tiberius

3. Pontius Pilate

بر یهودیه» صورت گرفت.

و بعد ناگهان لوقا مشکلاتی به بار می آورد، دست کم برای خواننده‌ای که انتظار دارد داستان به همان سهولت ادامه یابد. وقتی می‌رسد به آن قسمت داستان که در مرقس و متی نیز هست اغلب تسلط خود را به عنوان مورخ-قصه‌گو-شاعر از دست می‌دهد. نه بدان جهت که در بیان رویدادهای اصلی رسالت عیسی در جلیل بدتر از مرقس و متی است، بلکه چون خیلی ساده بهتر از آنان نیست. نوید ادبی بخش نخست داستان تحقق نمی‌یابد. لوقا به جای پی‌گیری روانی دلنشین روایت، به سراغ سلسله حوادث آشفته‌ای می‌رود که در مرقس و متی هست. از سوی دیگر داستان او با آنها فراوان فرق دارد. مثلاً خطبه بزرگ عیسی را به جایی بسیار جلوتر از قسمتی که در متی آمده است می‌برد (خطبه در بیابان ایراد می‌شود نه بر فراز کوه) و مضمون او هم با مضمون متی تفاوت فاحش دارد. ولی، در قیاس با متی، واژگان مرقس را کمتر به کار می‌برد. در ضمن بخش بزرگی از انجیل لوقا شامل وقایع و اظهاراتی است که در مرقس و متی یافت نمی‌شود. روایت او از «مصیبت» عیسی تا حد زیادی همان است که مرقس و متی می‌گویند، اما گزارش رستاخیز او بسیار متفاوت است. زنها در مزار، خود عیسای برخاسته را می‌بینند، و به حواریون خبر می‌دهند که چه اتفاق افتاده است. صحنه بعدی جاده اورشلیم به دهکده‌ای به نام عماوس<sup>۱</sup> است؛ دو تن از پیروان عیسی در حین راهپیمایی سرگرم گفتگو درباره پیشامدها هستند. بیگانه‌ای به آنها می‌رسد و آنها مرگ عیسی و شایعه تجدید حیات او را برایش حکایت می‌کنند، و می‌گویند پذیرش رستاخیز او آسان نیست. وی پاسخ می‌دهد که پیامبران سربرآوردن عیسی از قبر را پیشگویی کرده بودند. وقتی

به مقصد می‌رسند از او دعوت می‌کنند با آنها شام بخورد، و هنگامی که مشغول دعا و پاره کردن نان است او را می‌شناسند که خود عیسی است. ولی او غیب می‌شود و آن دو به شتاب به اورشلیم برمی‌گردند و به دیگران می‌گویند که چه روی داد. سخن آنها به پایان نرسیده، عیسی ناگهان در میان آنان ایستاده است. به آنها می‌گوید که شب نیست و دارای گوشت و استخوان است، پس خوراکش می‌دهند، و می‌خورد. بعد آنها را از شهر به دهکدهٔ بیت‌عنیا<sup>۱</sup> می‌برد و برایشان برکت می‌طلبد، و با این عمل آنها را ترک می‌گوید و (تلویحاً روشن است که) به بهشت می‌رود. لوقا در پایان می‌گوید «و آنها با شادی عظیم به اورشلیم برگشتند، و تمام اوقات خود را در معبد صرف حمد و ثنای خدا کردند». اگر (آن‌چنان که از قرائن برمی‌آید) قبول کنیم که لوقا مصنف اعمال رسولان<sup>۲</sup> هم بوده است، می‌بینیم که وی، در حقیقت، این را پایان نمی‌داند؛ چون در آن کتابِ دیگر عهد جدید داستان را درست از نقطه‌ای که انجیل لوقا خاتمه می‌یابد، برمی‌گیرد و توصیف می‌کند چگونه روح خدا بر حواریون نازل شد، و آنها کار خود را شروع کردند و به موعظهٔ پیام عیسی در جهان پرداختند. بنابراین، لوقا قدری معماآمیز است، گاه چهرهٔ ادبی به خود می‌گیرد، گاه بی‌قیدوبند به مرقس و متی نزدیک می‌شود، و بعد به شدت از آنها جدا می‌افتد. با این همه شباهتش به آن دو خیلی بیشتر است تا به انجیل چهارم.

### انجیل یوحنا<sup>۳</sup>

«در ازل کلمه بود، کلمه با خدا بود و کلمه خود خدا بود». انجیل

1. Bethany

2. Acts of the Apostles

3. John



«به گفته یوحنا» با این کلمات تابناک آغاز می‌گردد. انجیل‌های مرقس، متی و لوقا را معمولاً «تلخیصات»<sup>۱</sup> می‌خوانند، چون با وجود اختلافات بزرگ با همدیگر، کلام هر سه آنقدر همسانی دارد که می‌توان آنها را در ستون‌های متوازی «تلخیصی» جا داد و به کار برد. اما انجیل یوحنا در این الگو نمی‌گنجد. چندتایی از رویدادهای «تلخیصات» در اینجا هم دیده می‌شود، و توصیف او از «مصیبت» عیسی هم کمابیش همان است، ولی شباهت دیگری دیده نمی‌شود. یوحنا نه تنها تعلیمها و داستانهای معجزه‌آمیز تازه‌ای در شرح زندگی عیسی نقل می‌کند، بلکه تمامی تصویر او از عیسی بر پیش‌فرضی دگرگونه استوار است. عیسی را در هیئت انسانی تجلی «کلمه» خدا می‌داند، که پیش از آفرینش نیز وجود داشته است. این در مقدمه یوحنا آمده است، و مقدمه با واژگانی مهیج به اوج خود می‌رسد: «پس کلمه انسان شد و در میان ما سکونت گزید».

یوحنا درباره تولد عیسی چیزی نمی‌گوید، و روایت خود را با رسالت یحیای تعمیددهنده آغاز می‌کند. سپس مقداری از معجزه‌ها و گفته‌های عیسی را می‌آورد، ولی اینها همه با آنچه در «تلخیصات» آمده تفاوت فاحش دارد. نخستین معجزه شفا بخشیدن نیست، بلکه تبدیل کردن آب است به شراب در یک جشن عروسی. یوحنا می‌گوید این سرآغاز «آیات» عیسی بود. با پیش‌تر رفتن در انجیل او مقصودش روشنتر می‌شود. در نظر او، اعمال معجزه‌آمیز عیسی (به‌روال معمول سه انجیل دیگر) تنها کارهایی محیرالعقول و نمایانگر اقتدار خداداد و شگرف عیسی نیست، بلکه اینها همه معمولاً معنایی مشخص و نمادین دارند. برای نمونه، تبدیل آب به شراب بدان معناست که، همان‌گونه که موجودی شراب نسبتاً نامرغوب جشن عروسی آخر سر

پایان یافت و شراب معجزه آسا و عالی عیسی جای آنرا گرفت، به همین ترتیب شرایعی که قرن‌ها ناظر بر زندگی یهودیان بوده دیگر کهنه و بی‌ثمر شده است و یک «شراب» تازه و بهتر، یعنی رستگاری که عیسی با خود می‌آورد، جای آنرا می‌گیرد. اگر این تفسیر تصنعی می‌نماید، باید توجه داشت که شراب در ادبیات خاخامی پیوسته به عنوان نماد تورات به کار می‌رود - و در ضمن ازدواج هم یکی از استعارات رایج عهد عتیق برای رابطه خدا با اسرائیل است. این‌گونه تفسیرهای دست دوم در سه انجیل دیگر هم دیده می‌شود، اما یوحنا بیشتر به آنها توجه دارد، و گزینش حوادث او بیشتر در این راستا است.

گفته‌های عیسی در انجیل یوحنا با گفتار او در سه انجیل دیگر تفاوت چشمگیری دارد. عیسای سه انجیل اول با شور و هیجان سخن می‌گوید و از عهده پرسشهای شبهه‌برانگیز برمی‌آید، و هر جا لازم شود خود پاسخ زیرکانه می‌دهد؛ خیلی در بند طبیعت و نقش خویش نیست، حواسش بیشتر معطوف خواستهای «ملکوت خدا» است، خواستهایی که موضوع شخصیت خود او را تا حدی زیاد نامربوط می‌سازند؛ وقتی از خود صحبت می‌کند معمولاً به صورت شخص سوم، به صورت «پسر انسان»، است. اما عیسای انجیل یوحنا ابداً این طور نیست؛ بندرت به تمثیلهای زنده و خلاق که مشخصه سه انجیل دیگر است دست می‌یازد، و از پسر انسان هم دیگر خبری نیست؛ «پسر» صاف و ساده می‌شود، یگانه پسر خداوند. از این گذشته بیشتر شبیه خدا است تا انسان، خدایی در کالبد انسان مع الوصف با خصوصیات الوهیت. پس از مشاهده آن بی‌علاقگی چشمگیر عیسی، در سه انجیل اول، به شخصیت خویش، به حیرت می‌افتم که چقدر از متن یوحنا صرف سخنان عیسی درباره خود شده

است. «من نور جهان هستم... من شبان نیکو هستم... من نان حیات هستم». موعظه‌های بزرگ خود را که در این انجیل فراوان یافت می‌شود با نظایر این استعارات شروع می‌کند؛ این مواظ خطبه‌های مهمی است دربارهٔ رابطهٔ انسان و خدا از طریق خود عیسی، و واژهٔ «من» در آنها نقش برجسته‌ای دارد.

در تصویر یوحنا از عیسی تنها شور و هیجان نیست که غایب است، بسیاری از اندیشه‌های اصلی هم دیده نمی‌شوند. جان ناکس<sup>۱</sup> متکلم امروزی در کتاب مرگ مسیح<sup>۲</sup> خود می‌گوید:

مسیح در انجیل چهارم تقریباً یکسره مجذوب قدر و معنای خویشتن است تا آنجا که مضمونهای بزرگی چون مشیت صالح، نیکی بی‌دریغ، و ملکوت آتی الهی که سراسر انجیل‌های دیگر را گرفته و صفت ممیزهٔ بیانات عیسی است به کلی از یاد می‌رود.

این بدان معناست که یوحنا از یک سو منبع فکری عجیب سرشاری دربارهٔ ماهیت عیسی به منزلهٔ «مسیح» و «پسر خدا» فراهم می‌سازد – به طوری که اندیشهٔ مذهب مسیحی در مورد ماهیت عیسی بدون تردید بیشتر مدیون یوحناست تا سه انجیل دیگر – از سوی دیگر تصویر یوحنا از عیسی، در زمینهٔ ادراک مورخان از عیسای انسان فایده‌ای نسبتاً ناچیز داشته است. عموماً تصور می‌رود که انجیل او بیشتر حاصل تأملات روحانی است تا تاریخ موثق، و ما نیز برای اطلاعات خود دربارهٔ عیسی در این کتاب معمولاً به سه انجیل دیگر رجوع خواهیم کرد تا انجیل یوحنا.

## منابع دیگر

این چهار انجیل منبع اصلی اطلاع درباره زندگی عیسی است، اما مدارک دیگری نیز وجود دارد که به اختصار به آنها اشاره می شود. مهمترین اینها قطعه ای است در نامه نخست خطاب به قرنتیان<sup>۱</sup> به قلم واعظ صدر مسیحیت پولس طرسوسی<sup>۲</sup>. این نامه شاید خیلی پیش از انجیلها نوشته شده باشد، چون پولس فقط سالی چند پس از مرگ عیسی به مسیحیت گروید، و حال آنکه منشاء انجیلها ظاهراً از مدتها بعد است. پولس در فصل پانزدهم این نامه می نویسد:

... حقایقی را که به من رسیده بود به شما سپردم؛ که مسیح، بنا بر اهل کتاب، برای گناهان ما مرد؛ و مدفون شد؛ و در روز سوم، بنا بر اهل کتاب، زنده گشت؛ و خود را به کیفا<sup>۳</sup> [نام پولس برای پطرس] و پس از آن به دوازده حواری ظاهر ساخت. آنگاه به بیش از پانصد تن از برادران ما یکجا ظاهر شد، که اغلب آنها هنوز زنده اند، اگرچه بعضی هم مرده اند. سپس یعقوب<sup>۴</sup>، و بعد تمام رسولان، او را دیدند. آخر دست حتی بر من هم ظاهر گردید. (قرنتیان اول ۱۵، ۸-۳)

این نشان می دهد که مسیحیت از همان مراحل اولیه بر اساس مرگ و رستاخیز یک شخص واقعی پایه گذاری شد، ولی این مطلب البته درباره این که عیسی در زمان حیات خود چه گفت و چه کرد، چیزی به ما نمی گوید. در حقیقت در سراسر نوشته های پولس تنها در دو جا آشکارا به عیسای تاریخی اشاره رفته است. نخست در محتوای بحث پولس در مورد ازدواج، که می گوید: «زن نباید شوهر خود را ترک

1. Corinthians

2. Paul of Tarsus

۳. Cephas، پطرس در زبان سریانی.

4. James

کند»، و می‌افزاید که این «دستور خودم نیست بلکه از جانب خداوند»، یعنی عیسی، است (قرن‌تیاں اول ۷، ۱۰). اشاره دوم موقعی است که به کلیسای دریافت‌کننده نامه خود می‌نویسد «شام خداوند» را - شام تشریفاتی مسیحیان که از همان ابتدا مرسوم گردید - چگونه گرامی دارند. پولس یادآور می‌شود که این شام سنتی است که مستقیماً از عیسی به ما رسیده است:

عیسی خداوند، در شب دستگیری‌اش، نان را برگرفت و، پس از شکرگزاری خدا، آن را پاره کرد و گفت: «این بدن من است برای شما؛ این را به یاد من بجا آرید» همان‌طور، پس از شام پیاله را برداشت، و گفت: «این پیاله پیمان تازه‌ای است که با خون من بسته می‌شود. هر گاه آن را می‌نوشید، به یاد من باشید». (قرن‌تیاں اول ۱۱، ۶-۲۳)

این تمامی چیزی است که پولس درباره عیسی تاریخی به ما می‌گوید. و جای چندان شگفت نیست، چون مسیحیت از آغاز عیسی را بیشتر موجودی زنده می‌انگاشت تا فردی درگذشته؛ و لذا دید پولس از عیسی، به اصطلاح، در زمان حال است. فزون بر این پولس، که خود واعظ بزرگی بود، خیلی در قید بازگویی داستانهای زندگی عیسی (که عبادت‌کنندگان احیاناً می‌دانستند) نبود بلکه بر مفهوم مسیحیت تکیه می‌کرد. با این حال آن‌که از همه به واقعیات تاریخی نزدیکتر بود چنین اندک از آنها سخن گفت و این تأسف‌انگیز است.

گذشته از انجیل‌های مرقس، متی، لوقا و یوحنا و نامه‌های پولس، که کلیه در آن قسمت کتاب مقدس که عهد جدید نام دارد یافت می‌شوند، مقداری حکایات قدیمی دیگر هم از زندگی عیسی بر جای مانده است. چندتایی از این انجیل‌های دیگر حدیث‌هایی است از او که توسط شاخه‌هایی از مسیحیت که اصول تعالیشان با مسلک اصلی

فرق دارد نگهداشته‌اند. برای نمونه «انجیل مصریان»<sup>۱</sup>، مقصود عیسی را آن می‌داند که «کارهای زنان»، یعنی ظاهراً فرایند تولید مثل، را از میان بردارد. قطعه دیگری، به نام «انجیل سرّی مرقس» عیسی را سرگرم یاد دادن نوعی آیین جنسی به‌مردان خود نشان می‌دهد، و «انجیل ایونیته‌ها»<sup>۲</sup> می‌گوید هدف او این بود که جلو قربانی را یکسره در معبد اورشلیم بگیرد. این حرفها را نمی‌توان جدی پنداشت مگر آن‌که حاضر باشیم سراپای نوشته‌های عهد جدید را درباره عیسی نادیده بگیریم. انجیل‌های دیگری به‌اسامی «عبرانیها»، «پطرس» و «توما»<sup>۳</sup> هماهنگی بیشتری با سنت عهد جدید دارند. اما دوتای اول، که تنها تکه‌هایی از آنها باقی مانده، ظاهراً جرح و تعدیلی از سه انجیل نخست (تلخیصات) است، و حال آن‌که سومی، که کامل است، متضمن گفته‌هایی از عیسی است که جای دیگری نقل نشده و از قرار معلوم توصیف تخیل آمیزی است از تلخیصات و فاقد مبانی احادیث دست اول.

بدین ترتیب، در پژوهش زندگی و اندیشه‌های عیسی، ناچاریم انجیل‌های چهارگانه عهد جدید را منبع اصلی کار خود قرار بدهیم. اینها را چگونه باید نگریم؟

### در جستجوی عیسای تاریخی

انجیل‌ها خود تلویحاً می‌گویند که روایت شاهدان عینی هستند. انجیل یوحنا خود در واقع مدعی است که کار شاهی عینی است، و یوحنا پسر زبیدی<sup>۴</sup>، یکی از دوازده حواری عیسی، معمولاً نویسنده آن

1. Gospel of the Egyptians

۲. Ebionites، گروهی از مسیحیان سریانی که شریعت یهود را کاملاً مراعات می‌کردند.

3. Thomas

4. Zebedee

به شمار می‌رود. و اما نویسندۀ *انجیل لوقا*، نمی‌گوید که رویدادها را به چشم خود دیده است اما تأکید می‌ورزد که مبنای روایت او حدیث‌هایی است که شاهدان عینی به او سپرده‌اند. (لوقا را عموماً طبیعی شناخته‌اند که همراه پولس سفر می‌کرد، اما این روایت را اینک بسیاری اشتباه می‌دانند). دو *انجیل* دیگر حرفی دربارهٔ صحت خود نمی‌زنند، ولی شهرت آنها از همان اوان کار رونق یافت. یکی از اولیای کلیسا در آسیای صغیر به نام پاپیاس<sup>۱</sup> توضیح داده است که *انجیل* مرقس در اصل خاطرات پطرس حواری بود، و آنها را به یکی از پیروان به نام مرقس دیکته کرد. این امر بزودی به اعتقاد همگانی مبدل شد همانند این تصور که *انجیل* متی کار حواری مأمور وصول مالیات است که در متن مرقس «لاوی» خوانده می‌شود ولی در متن متی «متی».

وقتی کلیسا در آغاز کار بر آن شد که این چهار *انجیل* را اصیل بشناسد، و بقیه را رد کند، مسأله قابل اعتماد بودن آنها قرنهای متمادی مکتوم ماند. مسیحیان قرون وسطا خود را با این موضوع در دسر ندادند، و حتی هنگام نهضت اصلاح دینی<sup>۲</sup> کسی در این باره لب تر نکرد، اگرچه اصرار لوتر<sup>۳</sup> که *انجیل* مأخذ حقیقی کلام خداست نه کلیسا، پی و پایه پژوهشهای بعدی را ریخت و راه به مطالعات کاملتری گشود که *انجیل* در آغاز چه معنا می‌داد؛ در ضمن دانشمندانی چون اراسموس<sup>۴</sup> بررسی متون اصلی و یونانی *انجیل* را آغاز کردند. ولی در قرن هجدهم بود که برای نخستین بار اعتراف شد که کتاب مقدس ممکن است ضدونقیض باشد، و چه بسا که دیدگاههای بسیار مختلفی را منعکس سازد. از آن پس پژوهش تاریخی راستین آغاز گردید.

1. Papias

۲. Reformation، انقلاب دینی اروپای غربی در قرن شانزدهم میلادی.

۳. Luther, Martin (۱۵۴۶-۱۶۸۳)، مصلح دینی آلمانی، بنیادگذار مذهب پروتستان.

۴. Erasmus (۱۵۳۶-؟۱۶۶۹)، ادیب، معلم و کشیش کاتولیک هلندی.

این واقعیت که متی و مرقس و لوقا کمابیش داستان واحدی (منتها به شکل‌های گوناگون) می‌گویند، پژوهندگان نخستین را بر آن داشت که در پی نوعی «انجیل اولیه»<sup>۱</sup>، که تصور می‌رفت پشت بند دیگران است، بگردند. در این میان *انجیل بسیار دگرگونه یوحنا* بی‌سروصدا کنار گذاشته شد و مسأله تاریخمندی آن مسکوت ماند. نتایج نخست بحث بر سر «انجیل اولیه» حاکی بود که روایت متی پیش از دو *انجیل* دیگر نوشته شده است، و این مؤید نظر کلیسای باستان بود. اما در اواسط قرن نوزدهم رشد مطالعات انتقادی *انجیل* نشان داد که روایت مرقس به احتمال نزدیک به یقین متن کهن است، و متی و لوقا از آن اقتباس کردند، و روایت خود را با موادی احیاناً به دست آمده از حدیثی دیگر درباره عیسی تکمیل کردند. دانشمندان به این حدیث تازه نام «Q» داده‌اند، که شاید از واژه آلمانی *Quelle* است، به معنی «منبع».

این سبب شد که همه گمان برند روایت مرقس باید همان «انجیل اولیه» که دنبالش می‌گردند باشد. اما بررسیهای بیشتر نشان داد که چنین گمانی به دشواریهای وخیم برمی‌خورد. اگر مرقس را تاریخ خالص بپنداریم، تاریخی بس عجیب است. از خیلی مطالب در آن اثری نیست: درباره تولد یا سالهای ابتدای زندگی عیسی اطلاعی نمی‌دهد، هیچ‌گونه توضیح واقعی در مورد سیرت یا اهداف وی نیز ندارد. سرگذشت مرقس از عیسی پر از حوادث است، اما این حوادث بسرعت یکی پس از دیگری اتفاق می‌افتد، به طوری که اگر تمامی آنها به گونه‌ای که مرقس می‌گوید روی داده باشد همه و همه هفته‌ای چند بیش طول نمی‌کشد. این دریافت مورخان قرن نوزدهم، دو پیامد داشت.



نخست آن‌که گروهی در صدد برآمدند با نگارش زندگینامه‌های حدسی از عیسی شکافهای روایت مرقس را پر کنند: کتابهای عجیب و غریبی که فشردهٔ مندرجات آنها در کتاب البرت شوائتسر<sup>۱</sup> به نام در جستجوی عیسای تاریخی<sup>۲</sup> آمده است بیشتر نمایانگر شخصیت نویسندگان آنهاست تا شخصیت عیسی. در میان این کتابها تلاشهای خردگرایانه هم دیده می‌شود که می‌خواهند ثابت کنند معجزه‌ها نه اعجاز‌آمیز که حوادثی عادی بود ولی حواریون آنها را بد تعبیر کردند؛ و نیز اتهاماتی که عیسی عضویک فرقهٔ سرّی مذهبی بود و همین گروه قتل او را (تقلبی) صحنه‌سازی کردند و رستاخیزش را از خود درآوردند؛ و پابه‌پای اینها زندگیاها بسیار رماتییک از عیسی که شیرینی دلنشین آنها طرفداران زیادی داشت. این‌گونه نوشته‌ها سالهای سال مُد روز بود و امروز هم گاه چیزهایی از این قماش منتشر می‌شود. نیازی به گفتن ندارد که این آثار به شناخت مورخان از عیسی هیچ‌گونه کمکی نمی‌کند.

دوم آن‌که کشف نارسایی تصویر مرقس از زندگی عیسی موجب شد که ماهیت تمامی انجیل او مورد پرسش قرار گیرد؛ مطالعهٔ دقیق اصل یونانی نیز سرانجام ثابت کرد که روایت او از شماری داستان در اصل مستقل از یکدیگر پیرامون زندگی عیسی سرهم‌بندی شده است. مرقس این داستانها را به صورت روایتی پیوسته درآورده در موارد ضروری قطعات پیونددهنده بدانها افزوده است. انجیل او بدین ترتیب به هیچ‌وجه زندگینامه نیست، مجموعه گسترده‌ای است از مواد مستقل. این به‌خودی‌خود از اعتبار تاریخی آن نمی‌کاهد.

۱. Albert Schweitzer (۱۹۶۵-۱۸۷۵)، فیلسوف، حکیم الهیات، موسیقیدان و پزشک آلزاسی.

همان‌گونه که گفته شد کلیسای اولیه معتقد بود این آیات را پطرس دیکته کرده و مرقس برنوشته است؛ پس آیا توضیح پراکندگی مطالب مرقس را می‌توان آن دانست که اینها خاطرات جسته‌گریخته‌ای است از یک پیرمرد؟ شاید، و بعضی هنوز در این اعتقاد پا می‌فشرند؛ اما کمتر چیزی در این *انجیل فی الحقیقه* جنبه خاطرات شاهد عینی دارد. شرح و بسط‌های شورانگیز در آن به‌ندرت مشاهده می‌شود و رویدادها به‌ایجاز تمام – نه مانند کسی که به‌چشم خود دیده باشد – حکایت می‌شود. از این گذشته گفته‌های منسوب به عیسی اغلب به‌گونه‌ای است که وی نه‌تنها دقیقاً چگونگی مرگ و رستاخیز خود را پیش‌بینی می‌کند بلکه از گسترش کلیسایی که او را خواهد پرستید هم آگاهی دارد، و به‌اضافه می‌داند که پیروانش به‌نوبه خود به‌خاطر معتقداتشان دچار رنج و آزار خواهند شد. اگر این عامل پیشگویی و نبوت را به‌صورت ظاهرش قبول نداشته باشیم، چه‌بسا این را نشان آن بشماریم که *انجیل مرقس* خاطره شخصی شاهدهی عینی نیست بلکه حدیثی کلی درباره عیسی است که کلیسای اولیه در مجموع محفوظ نگه‌داشته است، و نگهداران در ضمن شاخ‌وبرگهایی هم به آن داده‌اند. گروهی از پژوهندگان متون مقدس اندکی پس از جنگ ۱۸ – ۱۹۱۴ به این نتایج رسیدند؛ این پژوهندگان را به‌سبب مذاقه‌ای که در جزئیات شکل ادبی محتویات *انجیل* به‌خرج دادند «منتقدان شکل»<sup>۱</sup> می‌خوانند. دست‌آورد «منتقدان شکل» همان‌گونه که پیش‌بینی می‌شد در محافل محافظه‌کار مخالفت برانگیخت، و از آنجا که منتقدان شکل غالباً مبالغه می‌کردند این مخالفتها شدیدتر گردید. برای نمونه، اینها گمان می‌بردند چیزی را که کلیسای صدر مسیحیت می‌توانست از خود دربیآورد پس حتماً از خود درآورده است. درهرحال،

نتیجه‌گیریهای کلی این مکتب نقدی را حتی گروههای محافظه‌کار رفته‌رفته پذیرفتند.

بدین قرار تکلیف مورخ امروزی با انجیلا چیست؟ آیا می‌تواند آنها را مرجع کار خود قرار دهد؟ مورخ بررسی خود را با انجیل مرقس که همه آن‌را نزدیک‌ترین و کهن‌ترین حدیث عیسی می‌شناسند، شروع خواهد کرد. و اگر به دقت و صحت حافظه آدمی عموماً و حافظه جمعی خصوصاً (که لابد مورد استفاده کلیسای صدر مسیحیت در نگهداری این احادیث بود) بدگمان باشد، پس از دیدن امکانات مرقس برای درج حقیقت شک به خود راه می‌دهد. اگر (همانند اکثر پژوهندگان عهد جدید) بر این باور باشد که انجیل مرقس اقلأً شصت هفتاد سال پس از مرگ عیسی، شاید در فاصله سال ۶۵ و ۷۵ پس از میلاد، قلمی شد شک او افزایش می‌یابد. و اگر مورخ قبول داشته باشد که مسیحیان در مراحل اولیه، ولو ناخودآگاه، مطالبی را که به آنها گفته شده بود بسط می‌دادند، تا مقداری احادیث تازه درباره عیسی درست کنند، باز در مورد صحت و سقم مرقس به شبهه می‌افتد. اگر از سوی دیگر اعتقاد داشته باشد که ایمان مسیحیان به یادبود عیسی، مانع از آن بود که در حدیثهای او تغییری بدهند، و هر گونه بسط یا ابداع را طرد می‌کردند، در این صورت برای انجیل مرقس احتمالاً میزان بیشتری از تاریخمندی قائل می‌شود. شاید هم چنانچه عاقل باشد میانگین را بگیرد، چه دشوار بتوان تصور کرد که این کهن‌ترین انجیل از نفوذ واقعی عیسی چیزی در خود نداشته باشد؛ در عین حال از عقل به دور است تصور کنیم که در نقل شفاهی و دهان به دهان گشتن این خاطرات بسیاری بی‌دقتیها و انحراف از حقیقت تاریخی رخ نداده باشد. و بالاخره، مورخ این واقعیت را در نظر می‌گیرد که انجیل مرقس، مانند آن سه‌تای دیگر، بیشتر نوشته شد که

موعظه بکند، نه که آگاهی بدهد، یعنی نوشتاری است تعلیمی، و همین برگزینش و عرضه محتوایش تأثیر می‌گذارد.

و تکلیف مورخ با متی و لوقا چیست؟ نظر اکثر دانشمندان انجیل‌شناس هنوز آن است که این دو، برای بیشتر موادی که از مرقس نگرفتند، از منبع فرضی «Q» استفاده کردند، که نمی‌دانیم سند مکتوب بود یا حدیث منقول. اگر مکتوب بود، به‌هرحال، از میان رفته است، و وقتی آن را حدسی بازسازی می‌کنند چیزی عجیب و غریب می‌نماید و شکل روایت حقیقی ندارد. از این گذشته، اگر هم واقعاً وجود داشته از قرار معلوم متی و لوقا دو نسخه کاملاً متفاوت آن را می‌شناخته‌اند، چون موادی که از آن می‌گیرند بسیار بی‌شباهت است. پس جای شگفت نیست که پاره‌ای وجود چنین منبعی را منکر می‌شوند، و این نظریه را ترجیح می‌دهند که علت تشابهات لوقا و متی کاربرد منبع واحد نیست بلکه بدان سبب است که لوقا هنگام نوشتن انجیل خود نسخه‌ای از انجیل متی را پیش رو داشت.

ولی متی آن موادی را که از مرقس نگرفت از کجا آورد؟ و اگر لوقا از روی متی نوشت چرا این همه تغییر در داستان داد؟ در سالهای اخیر برای همه این مسائل توضیحی ارائه شده است. می‌گویند متی مراقبه‌ای آزاد بر مندرجات مرقس نوشت؛ رئوس مطالب و بیشتر جزئیات مرقس را گرفت، ولی هر جا صلاح دانست دست به تغییر زد و بی‌محابا چیزهایی از خود درآورد تا روایت عیسی را بنا بر میل خود بسازد. لوقا نیز به‌همین شیوه متی را مبنای متن خود قرار داد، ولی او هم بی‌پروا چیزهایی از خود درآورد و روایت متی را در هر کجا که خواست عوض کرد.

این برداشت هواداران زیادی دارد. همه مشکلات به‌نحوی ساده

بدون توسل به منابع فرضی چاره می‌شود. ولی آیا متی و لوقا واقعاً جرأت داشتند که این همه را از خود دریاورند؟ منتقدان عهد جدید که این را باور دارند، رویهٔ دیرین یهودیان به نام میدراش<sup>۱</sup> یا بداهه‌گویی آزاد را پیرامون مضامین مقدس مثال می‌زنند، رویه‌ای که مسلماً در ورای تدوین بسیاری از حکایات عهد عتیق آرمیده است، و می‌رساند که متی و لوقا به عنوان دو مسیحی متدین و آشنا به سنت یهود بی‌تردید خود را آزاد دیده‌اند که دربارهٔ عیسی نیز بدیهه‌سرایی کنند. این نظر (که، البته، می‌تواند به انجیل مرقس هم اشاعه یابد) تاکنون طرفدار چندانی پیدا نکرده است، ولی امکانی است که باید به‌خاطر سپرد. اگر این نظر درست باشد، در آن صورت انجیل‌های متی و لوقا آنجا که از مرقس جدا می‌شوند کاملاً غیرتاریخی اند یا دست‌کم فقط بازتابی هستند از نفوذ کلی عیسی، و نه مدرکی از آنچه او واقعاً گفت و کرد. و اما در مورد انجیل یوحنا، مورخ احتمالاً آن را دستاورد مراقبهٔ روحانی می‌بیند نه سنت تاریخی. در عین حال منکر نمی‌شود که ممکن است حاوی چند شرح واقعی تاریخی هم باشد. مورخ یقیناً می‌پذیرد که این انجیل ایمان کلیسا را به عیسی نشان می‌دهد، ایمانی که در دهه‌های بعدی مرگ عیسی نشو و نما یافت.

انجیل‌ها، صرف‌نظر از این‌که تاریخ‌اند یا داستانهایی ساخته و پرداخته، عملاً تنها مأخذ برای بررسی زندگی و تعالیم عیسی هستند؛ پس اگر آنها را رد کنیم چیز دیگری در دست نداریم. حال که روانهٔ جستجوی خود برای عیسای تاریخی می‌شویم، راه درست آن است که انجیل‌ها را یکسره کنار نگذاریم بلکه با احتیاط، و همواره با احتیاط بسیار زیاد، آنها را به کار بندیم.

---

1. midrash

## «عیسی از ناصره در جلیل آمد»

عیسی حتماً «عیسی» خوانده می‌شد. این نام چنان متداول بود که اگر نام واقعی او نبود کلیسای اولیه آنرا به کار نمی‌برد. اگر بخواهیم خیلی دقیق بشویم، «عیسی» شکل یونانی واژه است. اصل عبرانی آن «یشوع»<sup>۱</sup> بود، که مانند «یوشع»<sup>۲</sup> مخفف «یهوشوع»<sup>۳</sup> می‌باشد، به معنی «آن‌که رستگاری او خداوند است».

انجیلها دو نوع اطلاعات دربارهٔ اصل و نسب عیسی به ما می‌دهند. مرقس می‌گوید عیسی از ناصره در جلیل آمد، و در زادگاه خود به «نجار، پسر مریم، برادر یعقوب و یوسف و یهودا و شمعون» معروف بود، و خواهرانی نیز داشت (مرقس ۶، ۳). متی و لوقا بر این می‌افزایند که عیسی در بیت لحم به دنیا آمد، و نام پدر اسمی او یوسف

---

1. Jeshua

2. Joshua

3. Jehoshua

بود، و مادرش باکره بود که آبستن شد، و در واقع خدا پدر بچه بود. نحوه تلقی ما از زایش باکرانه به دید دینی ما بستگی دارد. و اما اینکه عیسی در بیت لحم زاده شد؛ بیت لحم محل سکونت داوود بود و چه بسا همین موجب گمان فوق شده باشد، و البته می تواند واقعیت تاریخی هم باشد. جلیل، از سوی دیگر، جایی است که عیسی در آن بزرگ شد و در این باره همه اتفاق رأی دارند. «عیسی از ناصره در جلیل آمد و در رود اردن به دست یحیی تعمید یافت» (مرقس، ۱، ۹)، و دلیلی ظاهراً نیست که نپذیریم ناصره در این هنگام موطن عیسی بود.

### جلیل نایهودی

جلیل نام استانی در شمال فلسطین بود. خاک آنجا بسیار حاصلخیز، و اقتصادش متکی به کشاورزی و صید ماهی در دریاچه جلیل بود. رود اردن نیز رو به جنوب از میان آن می گذشت. در حدود هزار سال پیش از تولد عیسی، جلیل بخشی از پادشاهی نیرومند داوود بود. اما پس از مرگ سلیمان - پسر و جانشین داوود - این پادشاهی بار دیگر به دو کشور اسرائیل و یهودیه<sup>۱</sup>، یعنی اجزاء اولیه اش، تقسیم گردید. جلیل جزء اسرائیل، کشور شمالی شد. پس از دورانی آرامش، در قرن هشتم پیش از میلاد این سرزمین به تصرف آشوریان<sup>۲</sup> درآمد و مردم آن هویت اسرائیلی خود را از دست دادند. اکثریت آنها از پرستش یهوه خدای اسرائیلیان دست کشیدند و در عوض به بعلها<sup>۳</sup> یاخدایان ملحد که کیشهای باروری آنها از دیرباز در مدیترانه خاوری طرفدار داشت روی آوردند. اورشلیم، مقر معبد بزرگ که سلیمان برای عبادت یهوه

1. Judah

2. Assyrians

3. Ba'als

بنا کرد، پایتخت یهودیه یعنی کشور جنوبی بود. سرانجام این کشور هم در برابر مهاجمان به زانو درآمد. بابلیها<sup>۱</sup> در ۵۸۷ پیش از میلاد آنجا را تسخیر کردند و ساکنان اصلی آن را به بندگی به بابل بردند. اسارت اینها پنجاه سال به طول انجامید، و هنگامی که بالاخره آزاد شدند و به یهودیه بازگشتند دیگر نتوانستند کشوری قدرتمند بسازند. در این میان جلیل و دیگر سرزمینهای شمالی که روزگاری جزء پادشاهی داوود بود در دست امتهای غیریهودی<sup>۲</sup> ماند.

این وضع همچنان تا کمی بیش از صد سال پیش از تولد عیسی ادامه داشت. در قرن دوم پیش از میلاد خاندان مقتدر یهودی مکابیان<sup>۳</sup> موفق شد یهودیه را پس از مدتها اشغال از تصرف سوریان دریاورد. اینها بعداً مرزهای ملی خود را گسترش دادند تا قلمروی شبیه پادشاهی کهن داوود در اسرائیل بازآفریدند. در این احوال جلیل ضمیمه اسرائیل و بار دیگر یهودی گردید (۴-۱۰۳ پیش از میلاد) - و این تنها اسماً نبود، چون ساکنان آن مجبور شدند ختنه شوند (نشان جسمی یهودیت) و یهوه را بپرستند. سرزمینهای اطراف جلیل، در هر حال، در دست نایهودیان باقی ماند.

موفقیت پادشاهی جدید نسبتاً کم دوام بود و خاندان فرمانروا به خاطر منازعات داخلی به دست رومیان از کار افتاد؛ گفتنی است که آنها، خود رومیان را به عنوان داور قدرتمندی برای حل اختلافاتشان به اورشلیم دعوت کرده بودند. رومیها حکام دست نشانده ای سر کار آوردند، و زمام نهایی امور تمامی فلسطین را خود به دست گرفتند. یکی از این حاکمان دست نشانده هیروдіس اول بود، که خود را پادشاه نامید. هیروдіس چهار سال پیش از میلاد درگذشت و قلمرو او میان

1. Babylonians

2. Gentile

3. Maccabees



پسرانش تقسیم گردید، و یکی از آنها، هیرودیس انتیپاس<sup>۱</sup> زمامدار جلیل شد. انتیپاس با آنکه اسماً تابع روم بود عملاً قدرت فراوان داشت.

جلیل، بدین ترتیب، تاریخی پرفراز و نشیب داشت. بازها دست به دست شده بود و از دست یهودیان به دست غیریهود افتاده باز به یهودیان برگشته بود؛ ولی کلیمیان متدین اورشلیم هنوز آنجا را نایهودی می شمردند، و به تقلید از کتاب اشعیا (۹، ۱) مقایسه کنید با متی (۴، ۱۵) آنرا «جلیل بیگانگان» می خواندند. این البته بدان معنا نیست که جلیلیان به دین یهود بی اعتنا بودند. بسیاری از آنان می خواستند سرزمین خود و در حقیقت همه فلسطین را از چنگ رومیان آزاد سازند، تا آنجا که «جلیلی» و «باغی» مترادف یکدیگر شد. اینان نیز همانند کسانی که در سده های پیشین برای آزادی و برتری قوم یهود جنگیده بودند دین یهودی را وسیله بسیج مردم قرار دادند. با این حال اکثر دیگر یهودیان، جلیلیان را به طور کلی مخلوقاتی خشن و بسیار کافر می پنداشتند. «جلیلی احمق» ورد زبانها بود، و لهجه شمالی و غیرقابل فهم آنان موضوع شوخیهای فراوان قرار می گرفت. هیچ کس انتظار نداشت از چنین ناحیه ای آموزگار مذهبی بزرگی برخیزد.

### مرد نجار

آیا عیسی واقعاً پیشه نجاری داشت؟ ظاهراً بعید می نماید که این را کسی از خودش درآورده باشد و غالب منتقدان کتاب مقدس آنرا پذیرفته اند، اگرچه یادآور می شوند که مرقس او را «نجار» می خواند (۳، ۶) و متی «پسر نجار» (۱۳، ۵۵) و اندکی تردید پدید می آید.

1. Herod Antipas

واژه‌ای که در اصل یونانی به کار رفته (tektōn) به معنای کارگر است، نه تنها در کار چوب بلکه در سنگ و فلزات، و بدین قرار شاید «صنعتگر» ترجمه بهتری باشد. خیال‌پردازی درباره شغل عیسی یا پدرش فراوان و گوناگون است؛ بعضی مورخان او را در دکان ساده نجاری می‌بینند ولی دیگران ترجیح می‌دهند وی را پیمانکاری کاملاً مرفه پندارند. ولی احتمالاً اشتباه است که او را از لحاظ اجتماعی وابسته به طبقه متوسط بدانیم، چون مفهوم ضمنی گفته کسانی که مواعظ او را در کنیسه ناصره شنیدند – «مگر این [مرد] همان نجار نیست؟» – ظاهراً این است که «چطور ممکن است آدمی با سوابق او آموزگار بزرگی باشد؟»؛ البته شاید هم منظورشان آن بود که «این مرد، فردی محلی است که ما همه او را می‌شناسیم پس چگونه می‌تواند قیافه آموزگار بزرگ به خود گیرد؟» (نک مرقس ۶، ۳ متی ۱۳، ۵۵؛ مقایسه کنید لوقا ۴، ۲۲).

درباره نحوه تربیت عیسی پرسش مهم آن است که آیا او به صورت یک ربی<sup>۱</sup> (خاخام) تربیت شده بود یا نه؟ «ربی» واژه‌ای عبری است و معنای لغوی آن «آقای من» است. (با آن‌که در آن زمان در محاوره زبان آرامی<sup>۲</sup> در محاوره روزمره به کار می‌رفت، «زبان کتابی» همچنان عبری بود). ربی (خاخام)، پس از عیسی بتدریج عنوان رسمی خدام برگماشته در رأس کنیسه‌های یهودی شد. اما در زمان عیسی و پیش از آن، این معنا را پیدا نکرده بود و صرفاً عنوانی برای احترام به پاره‌ای علمای شاخص بود که تورات را مطالعه و تفسیر می‌کردند. در انجیل یوحنا، جایی حواریون عیسی را «ربی» خطاب می‌کنند (۱، ۳۸). آیا این نشان آن است که وی از علما بود و آموزش رسمی داشت؟ احتمالاً نه، چون یوحنا نخستین‌باری که واژه «ربی» را به کار می‌برد

1. Rabbi

2. Aramaic

معنای «معلم» از آن مستفاد می‌شود و بار دوم معنای «آقای من»، لذا در هیچ‌یک از دو مورد ظاهراً نمی‌خواهد بگوید که عیسی دارای تربیت رسمی خاخامی بود. انجیل‌های دیگر هم هیچ‌کدام اصطلاح «ربی» را درباره‌ی عیسی به کار نمی‌برند. در واقع لوقا، با آوردن داستان حیرت‌زدگی فقیهان شرع از دانش شگرف عیسی دوازده‌ساله، می‌خواهد بگوید که عیسی خود آموخته بود (یا به‌روال گفتار لوقا، مستقیماً از خدا الهام یافته بود) و تحصیلات رسمی نداشت. علاوه بر این، آموزش رسمی خاخامی در زمان حیات عیسی احتمالاً مستلزم آن بود که شاگرد به اورشلیم برود و سالها در پای محضر استادی بزرگ تلمذ کند، چون بعید است جلیل در آن دوران می‌توانسته چیزی در این حد داشته باشد. همچنین مدرکی در دست نیست که عیسی در دوره‌ی نوجوانی خود چنین مدتی در اورشلیم به سر برده باشد. از سوی دیگر این مطلب علناً تکذیب نشده است، و افراد سلک صنعتگر و افزارمند اغلب خاخام می‌شدند. شک نیست اگر می‌دانستیم که آیا عیسی آموزش رسمی در شرایع داشته یا خیر، هم دلیل فصاحت و روانی او در تورات روشن می‌گردید، و هم شاید دلیل نارضایتی فزاینده‌ی او از آن راه و رسم یکتای زندگی. البته برای کسب معرفت عادی از شرایع، تحصیل ضرورتی نداشت، چون همه‌جا در پیرامون او این مسائل حضور داشتند.

### تورات و پیامبران

عیسی فرزند یهودیان خدا ترس بود و احتمالاً هر هفته در روز سبت او را به کنیسه می‌بردند. علی‌رغم شهرت جلیل، دلیلی در دست نیست که تصور کنیم پدر و مادر عیسی متدین نبودند. به کنیسه رفتن با کلیسارفتن امروزی مسیحیان قابل مقایسه نیست، چون با آن‌که عبادت

کنیسه دارای عنصر روحانی بزرگی بود، مقداری هم تاریخ یهود درس داده می‌شد. از دیرباز دین قوم یهود از تاریخ ملی آنان تفکیک ناپذیر بوده است. دین یهود را در حقیقت باید مذهب تاریخ خواند.

گمان یهودیان آن بود که یهوه یا خدای اسرائیل از همان ابتدای زمان دلبستگی خاصی به قوم یهود داشته است؛ یهودیان تاریخ خود را به گونه‌ای می‌نوشتند که درگیری یهوه در آن به چشم آید. می‌گفتند نخستین مهاجرت یهودیان از بین‌النهرین به فلسطین در نتیجه فراخوانی یهوه بود که به ابراهیم گفت سرزمین اجدادش را رها سازد و به ارض موعود کنعان (نام پیشین فلسطین) برود. می‌گفتند در دوره‌های بعد تاریخ یهود شمار زیادی از مردم این قوم در مصر گرفتار بردگی شدند و به قدرت یهوه و تحت رهبری خادم او یعنی موسی از بردگی درآمدند و به فلسطین بازگشتند. و از همه مهم‌تر در تاریخ خود نوشتند که در ضمن این «مهاجرت جمعی» از مصر، یهوه «عهد»ی با یهودیان بست و وعده داد که اگر احکام او را اطاعت کنند آنها را برتر همه اقوام سازد.

یهودیان عقیده داشتند که فراز و نشیب بخت مهاجرنشینان یهودی در فلسطین پس از آمدنشان از مصر نتیجه مستقیم مداخله یهوه و وفاداری یا سرپیچی خود آنها از عهد بوده است. مورخان یهودی موفقیت درخشان پادشاهی داوود را ناشی از قدرت یهوه می‌شمردند و افول بعدی اقبال یهودیان را به نافرمانی اسرائیلیان نسبت می‌دادند. فزون بر این به آینده می‌نگریستند، به‌روزی که یهوه سرانجام به وعده خود وفا کند و اسرائیل را سرآمد همه اقوام سازد.

کتابهای تاریخ یهود که این رویدادها و تفسیرهایشان در آنها به ثبت رسیده است در آن بخش کتاب مقدس که مسیحیان عهد عتیق می‌نامند دیده می‌شوند. یهودیان در زمان عیسی اینها را به یک نام

دیگر یعنی «تورات و پیامبران» می شناختند. منظورشان از تورات اسفار پنج گانه ای بود که تصور می رفت موسی نوشته است: پیدایش<sup>۱</sup>، خروج<sup>۲</sup>، لاویان<sup>۳</sup>، اعداد<sup>۴</sup> و تثنیه<sup>۵</sup>. پیامبران عنوان کلی کتابهای یوشع، داوران<sup>۶</sup>، سموئیل<sup>۷</sup> و پادشاهان<sup>۸</sup> بود - کتابهایی تاریخی که گفته می شد اثر نویسندگان نبوی است - و همچنین کتابهای اشعیا و ارمیا و سایر پیامبران بعدی. تورات و پیامبران را بی شک نوشته مقدس می شمردند و معتقد بودند کلام خدا از آسمان به نویسندگان آنها وحی شده است. نوشته های تاریخی دیگری همچون کتب تواریخ ایام<sup>۹</sup>، عزرا<sup>۱۰</sup> و دانیال را هم بسیار معزز می داشتند ولی اینها کاملاً دارای همان حرمت نبودند.

تلاوت تورات و پیامبران بخشی از مراسم عبادت کنیسه در روز سبت بود. از این گذشته تورات بر جزئیات زندگی روزانه یهودیان نیز حاکم بود. «ترا خدایان دیگری نباشد که در برابر من نهی. نباید برای خود تمثالی بسازی... نام یهوه خدای خود را به باطل مبر. فراموش مکن که روز سبت را حرمت داری...». یهودیان اعتقاد داشتند که خداوند، پس از بیرون آمدن اسرائیلیان از اسارت در مضر به رهبری موسی، با کلماتی این چنین که در باب بیستم سفر خروج یافت می شود، احکام خود را بر قلّه کوه سینا به موسی ابلاغ کرد. این احکام صرفاً دستوراتی اخلاقی برای زندگی کردن درست و تقدس آمیز نبود، بلکه یک کفه معامله حیاتی با یهوه را تشکیل می داد؛ پاداش یهودیان مشروط بر آن بود که از تورات پیروی کنند. تورات به غیر از احکام

1. Genesis

2. Exodus

3. Leviticus

4. Numbers

5. Deuteronomy

6. Judges

7. Samuel

8. Kings

9. Chronicles

10. Ezra

ده گانه که کلمات بالا از آن گرفته شده بسیاری چیزهای دیگر را هم شامل بود. در لابه لای سطور پنج کتاب موسی دستورات مؤکدی دیده می شود که اسرائیلیان چگونه باید اراده یهوه - یا بهتر بگوئیم اراده «خداوندگار»<sup>۱</sup> - را بجا آورند (نام یهوه چنان مقدس شمرده می شد که بندرت بر زبان می آمد). «خداوندگار» اصطلاحی بود که غالباً به کار می رفت، اگرچه واژه «خدا» هم زیاد در عهد عتیق آمده است. چند نمونه از این دستورات اکید را، که کلیه جنبه های زندگی را در بر می گرفت، در اینجا می آوریم:

کسی که ممنوع خود را زخمی و بی ریخت و بدقواره سازد، عین همان عمل را با او بکنند؛ شکستگی عوض شکستگی، چشم در عوض چشم، دندان در عوض دندان؛ زخم و بی ریختی و بدقوارگی که به دیگری وارد آورده به نوبه باید به خود او وارد آورند. (لاویان ۲۴، ۲۰-۱۹)

از همه حیواناتی که بر روی زمین اند، مخلوقاتی که می توانید بخورید اینها نیستند: هر حیوانی را که پای جدا یا سُم شکافته دارد و نیز نشخوار کند می توانید بخورید؛ آنهایی را که فقط سُم شکافته دارند یا فقط نشخوار می کنند نباید بخورید. (لاویان ۱۱، ۴-۲)

گوشت خون آلود نخورید. فالگیری و طالع بینی نکنید. موی خود را گوش تا گوش آرایش ندهید، و گوشه های ریش خود را نتراشید. (لاویان ۱۹، ۲۷-۲۶)

بسیاری از دستورات به ایثار قربانی در معبد اورشلیم مربوط می شد:

هر کسی از شما حیوانی را قربانی خداوندگار کند... باید گاو را در پیشگاه خداوند ذبح کند، و کاهنان هارونی<sup>۱</sup> باید خون را عرضه نمایند و خون را به تمامی قربانگاه در مدخل خیمه اجتماع<sup>۲</sup> پاشند. سپس پوست قربانی را بکنند و آن را قطعه قطعه کنند... و کاهن باید سرپای آنرا در قربانگاه بسوزاند و تماماً پیشکش کند، پیشکش خوراکی مشحون عطر آرام بخش برای خداوند. (لاویان ۱، ۳ و ۶-۵ و ۹)

دستورات تورات به نظر ما دشوار می آید. نه تنها امر می کند که قاتلان یا حتی آنهایی که به تصادف آدم می کشند باید به مرگ برسند، بلکه «هر کس که پدر یا مادر خود را دشنام بدهد [هم] باید کشته شود» (خروج ۲۱، ۱۷). نمونه دیگری را در نظر آوریم؛ اگر گاوی که همه می دانند حیوان خطرناکی است در آغل خوب نگهداری نشده باشد و زن یا مردی را شاخ بزند و خون آلود کند، «گاو را باید سنگسار کرد و صاحبش را نیز به قتل رسانید» (خروج ۲۱، ۲۹). لحن کلی تورات چنین بود.

یهودیان البته قبول ندارند، ولی تورات در زمان موسی و یکپارچه با هم پدید نیامد. دسترنج نسلهای گوناگون را می توان در لایه های مختلف نگارش آن دید، که قدیمی ترین آنها در حدود ۸۵۰ پیش از میلاد نوشته شده است و تازه ترین آنها تقریباً دویست سال بعد. علاوه بر این فقهای بعدی یهودی سعی کرده اند پاره ای قوانین اصلی نسبتاً دشوار را آسان و آزادتر سازند. دستاورد این تلاشها کتاب تثنیه یا «تورات ثانی» است که متن آن متعلق به قرن هفتم پیش از میلاد است، اگرچه پاره ای حدیثهای قبلی را احیاناً در بر دارد. با این حال حتی این

1. Aaronite

2. Tent of the Presence

متن آزاد منشانه تر تورات را با معیارهای امروزی به سختی می توان انسانی خواند:

اگر کسی را پسری سرکش و نامطیع باشد، که حرف پدر یا مادر خود را نشنود، و هرچند او را تنبیه کنند و قوی نهد، پس پدر و مادرش باید او را گرفته نزد مشایخ شهر، در دروازه شهر برند. به مشایخ شهر بگویند «این پسر ما سرکش و نامطیع است؛ حرف ما را نمی شنود، و لخرج و باده گسار است». پس تمامی مردان شهر باید او را سنگسار کنند تا بمیرد، و شما بدین طریق خود را از شر پلیدی رها خواهید کرد. تمام اسرائیل این را شنیده خواهند ترسید. (تثنیه ۲۱، ۲۱)

اقداماتی چنین شدید شاید در زمان عیسی دیگر به عمل نمی آمد. مع هذا تورات همچنان با شدت و حدت بر زندگی یهودیان حکومت می کرد.

این شرایع مکتوب موسی تمام جنبه های حیات مذهبی و اجتماعی یهودیان را در بر می گرفت، و می توان تصور کرد که هیچ چیز را در شک و شبهه نمی گذاشت. ولی در زمان عیسی از نسلها پیش سنتی حتی بسیار مفصلتر در مورد تفسیر منقول تورات وجود داشت. علت این امر صرفاً آن بود که در ابتدا متن معیاری وجود نداشت و پیوسته نمی شد گفت دقیقاً چه مقرر شده است. از این گذشته قوانین گاه ضد و نقیض همدیگر بود، و گاه در مواردی خاص کاربرد آنها مشخص نبود. بنابراین نیاز به مفسران ماهر پیش آمد: و سر و کله احبار<sup>۱</sup>، یا فقیهان شرع پیدا شد که موضوع را کاملاً مطالعه کرده بودند و تفسیر خود را به شاگردان ارائه می کردند. وجود این جماعت احبار



در زمان عیسی همچون خود تورات بدیهی شمرده می‌شد. در ضمن تفسیرهای اینها درست مانند احکام حقوقی امروز سخت تحت تأثیر سابقه و سنت بود. احبار نمی‌توانستند هر چه بخواهند تفسیر کنند، بلکه می‌باید تعالیم استادان خود را بازگویند، که آنها نیز به نوبه خود تعالیم استادانشان را باز می‌گفتند. بدین قرار می‌گفتند که سنت احبار تا خود موسی به عقب برمی‌گردد. سرانجام، چند نسل بعد از مرگ عیسی، این سنت شفاهی تفسیر تدوین شد و در میشناه<sup>۱</sup> («تکرار») درج گردید، اما در زمان حیات عیسی فقط به صورت منقول وجود داشت. بدین سبب جوانانی که می‌خواستند به سلک احبار درآیند می‌بایست دورهٔ درس بسیار دشواری را بگذرانند، به سخنان استاد خود گوش دهند و تفصیل حرفهای او را به خاطر بسپارند.

ما خبر نداریم که عیسی جزئیات این سنت شفاهی را چه اندازه می‌دانست. مردی اهل جلیل، دورافتاده از اورشلیم، بعید است خیلی با دقایق مباحث حقوقی آشنا باشد. اگر کسی از احبار در آن قسمت جلیل که او بود می‌زیست، احتمالاً دهاتی، چشم و گوش بسته، و بی‌خبر از تعلیمات پیچیدهٔ همقطاران خود در اورشلیم بود. اما تردید نیست که در دوران کودکی و نوجوانی عیسی در ناصره، تلاوت تورات به صدای بلند (به عبری، همراه با مترجمی که آنرا به آرامی برمی‌گرداند) نقطهٔ اوج عبادت روزهای سبت بود. فزون بر این اگر، آن‌گونه که به نظر می‌رسد، عیسی از خانواده‌ای متدین<sup>۲</sup> بود، تمامی شرایع یهود - که معمولاً تورات یا «تعلیم» نامیده می‌شود - لابد بر زندگی اش سایه افکنده بود، درست مثل سالهای اولیهٔ زندگی پولس طرسوسی، که طعنه آمیز گفت: «... اگر شریعت نبود من هرگز با گناه آشنا نمی‌شدم. مثلاً اگر شریعت نگفته بود، 'تو نباید غبطه بخوری'،

۱. Mishnah، مجموعهٔ مدون شریعت منقول یهود که مبانی اصلی تلمود را تشکیل می‌دهد.

من هیچ وقت نمی دانستم غبطه چیست» (نامه پولس به رومیان ۷، ۸). پس از تلاوت تورات در کنیسه نوبت قرائت کتاب پیامبران می شد. امروزه وقتی به پیامبران قدیمی یهودی می اندیشیم معمولاً یاد پیشگوییهای آنها درباره آینده می افیم، که البته یک جنبه دعوت نبوی آنها بود. اینها نقشی بسیار عملی در تاریخ یهود داشتند: یعنی با فراخواندن مردم به پرستش یهوه، عزم ملی و امیدواری به آینده را تقویت می کردند. کار آنها، بدین قرار، هم سیاسی بود هم دینی. بهترین نمونه آنها پیامبر ناشناسی است که چون بیشتر قسمت آخر کتاب اشعیا را نوشت، معمولاً او را اشعیا دوم می خوانند، ولی نام حقیقی اش را هیچ کس نمی داند. وی یکی از تبعیدشدگان از اورشلیم بود و در قرن ششم پیش از میلاد در بابل به اسارت می زیست، و در گیرودار یأس عمومی مردم به آنان نوید آینده ای شکوهمند می داد:

تسلی دهید، تسلی دهید قوم مرا؛ - این صدای خدای شماست؛ به نر می با اورشلیم سخن گوید و او را خبر دهید، که شرایط بندگی خود را انجام داده است، که جریمه او پرداخت شده است... کوهها و تپه ها و دره ها زیر و زبر می شوند... این باری تعالی است که توانمند می آید، و با بازوی راست خود فرمان می راند. (اشعیا ۴۰، ۱-۲ و ۴ و ۱۰)

فراخوانی اشعیا دوم به گردهمایی اسرائیلیان و توجیه او از قدرت برتر خداوند بی تردید تأثیر نیرومندی بر این مردم گذاشت و اعتماد آنان را پس از دوران تبعید باز ساخت. همچنین در سده های پیشین شمار زیادی از پیامبران - ارمیا، الیاس، سموئیل<sup>۱</sup> و خود موسی هر یک به نوبه خود سرنوشت قوم اسرائیل را رقم زدند. اما اشعیا

دوم از قضا آخرین این پیامبران بود.

پس از او ندای نبوت از سوی کسانی چون حَجَّی<sup>۱</sup>، زکریا و ملاکی<sup>۲</sup> باز برخاست، اما اینها وزن و توان اشیاء را نداشتند و با مراجعت اسرائیلیان از اسارت، در اواخر قرن شش پیش از میلاد، سنت پیامبری عملاً از میان رفت. نوشته‌های نبوت گونه مسلماً هنوز در می‌آمد، اما اینها اینک به نحوی عرضه می‌شدند که گویی کار قرون قبلی‌اند. مثلاً کتاب دانیال وانمود می‌کند که در دوران تبعید بابل نوشته شده است، و در حال آن‌که تاریخ نگارش آن حدود چهارصد سال بعد است، و در حقیقت حکایت گرفتاریهای آن‌زمان اورشلیم است منتها اندکی در لفاف؛ نبوکدنصر<sup>۳</sup> پادشاه بابل جای انتیوخوس<sup>۴</sup> چهارم سلطان مستبد سوریه را می‌گیرد که می‌کوشید یهودیت را براندازد. این نوشته‌ها زیباست - و دانیال به رشد اندیشه‌های بعدی یهود کمک فراوان کرد - ولی هیچ‌کدام ویژگی انبیای کهن را ندارند.

چرا در نبوت وقفه افتاد؟ پاسخش آسان است. شریعت در واقع جایگزین آن شده بود. در تاریخ پیشین اسرائیل شریعت واقعاً نه قانون بلکه صرفاً ضابطه عملکرد جاری بود. کار پیشبرد مرزهای روحانی و اخلاقی عمدتاً بر عهده پیامبران و پیروان آنها بود - برای نبوت «مدرسه» وجود داشت، و بعضی از کتب انبیاء کار افرادی خاص است و گاه نسلهای متعدد را در بر می‌گیرد. اما بعد توش و توان فکری یهودیت تا حدی زیاد در چنگ احبار افتاد؛ اینها تورات را مطالعه و تفسیر می‌کردند و سعی آنها به جای بیان اقوال انبیاء همه صرف تفسیر حقوقی گشت. در نتیجه یهودیت بیشتر و بیشتر به دین شرایع مبدل شد. در ضمن، ناپدید شدن عنصر نبوی بسیار تأسف بار بود. مورخی

1. Haggai

2. Malachi

3. Nebuchadnezzar

4. Antiochus IV

در قرن دوم پیش از میلاد بدبختی دامنگیر اسرائیل را چنین توصیف می‌کند «از وقتی پیامبران دیگر پدید نیامدند هرگز بدین بدی نبوده است» (مکابیان ۹، ۲۷).

پس عیسی هر هفته در روز سبت تلاوتِ تورات و پیامبران را در کنیسه می‌شنید، و کدام جوان هوشمند است که از نوشته‌های پیامبران به هیجان درنیاید. او هم، مانند بسیاری دیگر، لابد از غیبت انبیاء تأسف می‌خورد. و شک نیست که وقتی در سالهای آخر دهه بیست سالگی خود شنید که پیامبر تازه‌ای ناگاه از کرانه رود اردن سر برآورده و ندا در داده است که «توبه کنید، چون ملکوت خدا نزدیک است!»، به شدت تحت تأثیر قرار گرفت.

## ملکوت خدا

این پیامبر تازه، یحیای تعمیددهنده، برای انجیل نویسان واقعیتی چنان ناجور بود که بعید است او را از خود درآورده باشند. یحیی در الگوی آنها نمی‌گنجید، پس سعی کردند تلویحاً بگویند که وی گونه‌ای تناسخ<sup>۱</sup> الیاس بود، که اسرائیلیان چشم به‌راه ظهور دوباره او بودند و وی را نشانه آمدن مسیح می‌دانستند، ولی یحیی خود این را در انجیل یوحنا تکذیب می‌کند:

... یهودیان اورشلیم نمایندگان از کاهنان و لاویان نزد او فرستادند تا بپرسند که او کیست... «آیا تو الیاسی؟» پاسخ داد «نه». (یوحنا ۱، ۱۹ و ۲۱)

متی تعمید عیسی یا مسیح بی‌گناه را توسط یحیی به‌عنوان

---

1. reincarnation

توبه کردن و بخشایش گناهانش چنان دشوار می‌یابد که می‌گوید عیسی به یحیای تعمیددهنده توضیح داد که این کار را در واقع برای آن می‌کند که «احکام الهی را بجا آورم» (متی ۳، ۱۵)، که لابد یعنی برای حفظ ظاهر نه به سبب ضرورت. اینها ما را بر آن می‌دارد که تعمید عیسی را توسط یحیی واقعیت تاریخی درستی بپنداریم.

عیسی با عمل ختنه، که بر روی همه اطفال یهودی در روز هشتم تولد آنها انجام می‌گرفت جسماً وارد دین یهود شده بود. از نظر بسیاری یهودیان مراسم تعمید برای عیسی لزومی نداشت؛ شستن و زدودن ناپاکیهای معنوی در پاره‌ای ادیان وجود دارد، و در زمان عیسی اشخاصی که یهودی می‌شدند می‌باید علاوه بر ختنه شدن چیزی شبیه تعمید یحیی را هم بجا آورند. پس عمل تعمید مسلماً فکر تازه‌ای برای عیسی نبوده است. از طرف دیگر اهمیت ویژه‌ای که یحیی به این کار می‌داد حتماً غیر عادی می‌نمود، و لقب «تعمیددهنده» نیز به همین جهت بود.

عیسی اندکی پس از تعمید خود یعنی در حدود سی سالگی در جلیل راه افتاد و شروع به موعظه پیامی کرد که از یحیی شنیده بود: «ملکوت خدا نزدیک است». معنی این پیام دقیقاً چه بود؟

### امیدواری به آینده

قبلاً دیدیم که یهودیت مذهب تاریخ بود. این دین پیوسته به عقب و به آنچه خداوند برای اسرائیل کرده بود می‌نگریست و تذکر می‌داد که اعمال خدا در گذشته دلیل قدرت اوست. ولی تنها به گذشته نگاه نمی‌کرد. آخر، وعده بزرگ خدا و عهد او که هنوز تحقق نیافته بود. بر فراز کوه سینا پس از آنکه موسی اسرائیلیان را از مصر بیرون آورد، خدا به آنها وعده داد که «در میان تمام اقوام، شما مایملک خاص من

خواهید بود» (خروج ۱۹، ۵)، و این وعده بارها به صدای پیامبران خدا بازگو شده بود. از این گذشته، اسرائیلیان، در لحظات بزرگ تاریخ خود، مثلاً هنگام پادشاهی ظفرنمون داوود و رهایی از اسارت بابلها، به زعم خود آشکارا به چشم دیده بودند که خدا به این عهد وفادار است، ولی باید گفت نه صد در صد؛ خدا وعده خود را هنوز کاملاً انجام نداده بود. ولی جای تردید نبود که این کار را خواهد کرد. مانع کار تمرد خود اسرائیلیان، و سرپیچی آنها از اطاعت خدا و رعایت شریعت بود و بس. هر وقت اسرائیل صادقانه توبه کند و این قوم بالاخره سهم خود را در عهد انجام دهد، دوران جلال فرامی رسد.

ولی اسرائیل بارها توبه کرد، یا دست کم بسیاری از مردم آن توبه کردند، و خبری از جلال نشد. البته هیچ‌گاه نمی شد گفت که اسرائیل به مرحله بی گناهی کامل رسیده است، و لیکن مردان مقدس زیادی از میان آنها برخاسته بودند. در ضمن، گناهان اسرائیل هر چقدر هم زیاد، شک نبود که این قوم برای گناهان خود زجر دیده، و آن چنان زجر دیده که دیگر لابد موقع بخشایش و جلال شده است. و این درست چیزی بود که اشعیاء دوم می گفت روی خواهد داد؛ در اسارت بابل وی به اسرائیلیان خبر داد که خداوند گناهان قوم آنها را بخشوده: «شرایط بندگی خود را انجام داده است... از دست خداوند برای تمامی گناهانش دوچندان کیفر دیده است» (اشعیاء ۴۰، ۲). و حال، ندا رسید که سرانجام برتر از همه اقوام خواهد بود:

اینک همه آنهايي که در برابر تو ایستادند رسوا و شرمند  
می شوند؛ همه آنهايي که با تو به ضدیت برخاسته اند ناچیز و  
هلاک می گردند. آنهايي را که بر تو هجوم آوردند می جوئی ولی  
اثری از آنها نمی یابی؛ همه آنهايي که اسلحه علیه تو برداشتند  
نیست و کاملاً نابود می شوند. چون من، یهوه خدای تو، دست  
راست ترا می گیرم... (اشعیاء ۴۱، ۱۳-۱۱).

با این حال چنین اتفاقی نیفتاد. تردید نیست که اسرائیل از اسارت درآمد، و ملت تا حدی خود را بازساخت؛ اما از فتح و ظفری که اشعیاء دوم مژده داده بود خبری نبود، و در عوض قدرتهای خارجی یکی پس از دیگری در امور داخلی کشور دخالت می کردند.

می توان گمان برد که اسرائیلیان در برابر این یأس و ناکامیهای مداوم دست از پرستش یهوه کشیده بودند. اما این طور نبود. بر عکس عقیده یافتند که پیروزی آنها بر اقوام دیگر نه از مسیر طبیعی رویدادهای جهانی، بلکه از راه نوعی مداخله ماوراء طبیعی خداوند فراخواهد آمد. در حقیقت این اندیشه پیدا شد که یهوه برای تحقق عهد خود نه تنها اسرائیلیان را برترین اقوام می سازد، بلکه به طریق گونه ای فاجعه کیهانی دنیا را هم به آخر می رساند. بعد قیامت کبری می شود، و در آن روز یهوه خود گناهکاران را محکوم به انهدام می کند و درستکاران را پاداش می بخشد - که مقصود البته درستکاران یهودی بود. سرانجام، اسرائیلیان برترین قوم شمرده و در مقام «قدیسان» خدا بر تمامی زمین یا زمین تازه ای که شکل یافته فرمان می رانند و اقوام دیگر همه از آنها اطاعت می کنند.

این چیزی بود که بسیاری از مردم اسرائیل منتظرش بودند. البته همه در جزئیات آنچه پیش خواهد آمد توافق نداشتند. تصویر فرقه تا فرقه فراوان فرق می کرد. در ضمن کسانی هم بودند که نمی خواستند نوید پیروزی آینده اسرائیل چنین در بست ماوراء طبیعی بشود، و چشم به راه بودند که داوود شاه تازه ای در همین نظام فعلی جهان سر برآورد و اسرائیل را به پیروزی سوق دهد. اسرائیلیان زیادی هم بودند که هیچ گونه علاقه ای به این مطالب نداشتند، و این حرفها را عقاید موهوم تازه ای می شمردند که پرستش یهوه و اجرای شریعت او را آلوده ساخته است.



مداخله مورد انتظار یهوه به طرق مختلف ابراز می‌گردید، ولی بیشتر و بیشتر سخن از «پادشاهی» یهوه بود. اسرائیل خدای خود را همواره با شهریاری ربط داده بود، و کاملاً طبیعی بود که اندیشه مداخله مستقیم خدا در دنیای مادی، کسوت قدرت شاهی بپوشد. اشعیا دوم وقتی نوشت: «اینک خداوند یهوه با قوت می‌آید، و با بازوی راست خود حکمرانی می‌کند» (اشعیا ۴۰، ۱۰)، همین را مد نظر داشت.

حکومت شهریاری خداوند و پایان جهان که بسیاری مردم اعتقاد داشتند همپای آن می‌آید، در قرون پیش از تولد عیسی، موضوع «مکاشفه»<sup>۱</sup> و نوشته‌های رؤیایی بیشماری بود. اینها بندرت آن قدر مرجعیت داشتند که به مجموعه معتبر فرامین مقدس یهود افزوده شوند، ولی یکی از آن میان که این محک را از سرگذراند کتاب دانیال بود که در باب هفتم آن رؤیتی از حوادث (در لفاف اصطلاحات نمادی) وجود دارد که تصور می‌رفت به آمدن «پادشاهی» خداوند می‌انجامد. دانیال چهار جانور بزرگ را می‌بیند که دنیا را می‌بلعند (چهار قدرت آن روز جهان) و همان‌طور که می‌نگرد، این جانوران را یک موجود «قدیم»، یعنی خدا، می‌کشد یا مغلوب می‌سازد. بعد می‌بیند «کسی مانند پسر انسان همراه ابرهای آسمان آمد» و این «پسر انسان» (اصطلاح یهود برای «بنی آدم») قدرت شاهی بر روی زمین می‌یابد، به گونه‌ای که همه اقوام به خدمت او درمی‌آیند. وقتی دانیال تفسیر این رؤیت را می‌پرسد به او گفته می‌شود که مقصود از «پسر انسان»، اسرائیلیان درستکار است که حکمرانی زمین به آنها داده می‌شود.

در اینجا، به طوری که ملاحظه می کنید، پدیده خاصی به نام «پسر انسان» وجود دارد که همراه «ابره‌ای آسمانی» می آید و حکومت شهریارى خداوند را برپا می کند. ما بعداً با دقت بیشتر به این امر خواهیم پرداخت، چون با نقش خود عیسی وابستگی حیاتی دارد. اما فعلاً کافی است که وجوه کلی گفتار دانیال را خاطرنشان سازیم؛ این وجوه عبارتند از اینکه اقوام ستیزه گر که با مداخله مستقیم خداوند به زانو در می آیند و فرا آمدن «قدرت پادشاهی» که از طریق آن خلق خدا در اسرائیل بر تمامی زمین فرمانروایی خواهند کرد. این گونه انتظارات در زمان عیسی وجود داشت. اما نمی دانیم که آیا بیشتر مردم باور داشتند که پادشاهی خداوند (یا «ملکوت خدا»)، عبارتی که اغلب به جای آن به کار می رفت) بزودی فرامی رسد یا خیر. بدون شک بسیاری فکر می کردند که در آمدن ملکوت خدا تردید نیست، اما آدم باید احمق باشد که گمان برد آمدنش قطعاً خیلی نزدیک است. از سوی دیگر لابد متعصبانی هم بودند، درست مثل امروز که در گوشه و کنار به چشم می خورند، که با بوق و کرنا سروصدا راه می انداختند که انتظار دیرین آنها به زودی برآورده می شود «پایان جهان نزدیک است!»

بدین قرار، یحیای تعمیم دهنده و عیسی را نیز باید متعصب خواند.

### عقاید عیسی

ولی آیا واقعاً چنین بود؟ جای تعجب نیست که بسیاری از متکلمان مسیحی از این طرز فکر ناراحت اند که عیسی هر جا می رفت موعظه می کرد که خداوند بزودی - بزودی زود - با حادثه‌ای که زمین را به راستی به لرزه در خواهد آورد به نحوی چشمگیر در تاریخ جهان مداخله می کند و آنگاه عصر جدیدی پدید می آید. این اتفاق البته

نیفتاد. نه در طول حیات عیسی و نه بعد از آن و چرخ گردون بسیار زیاد همچنان بر پایه پیشین چرخید. تصور این که عیسی در اشتباه بود مایه نگرانی بسیاری از مسیحیان است - اگرچه جماعتی از آنها می گویند که عیسی به سبک زمان خودش سخن گفت، و دیدگاه فکری وقت دست و پای او را بسته بود، و این (به زعم آنان) از اهمیت او برای معتقدان امروزی به هیچ وجه نمی کاهد.

بدیهی است می توان انجیلها را خواند و به روی خود نیاورد که پیام عیسی در مواعظش نزدیکی پایان جهان است. از طرف دیگر عبارت «ملکوت خدا» اُس اساس تعالیم او بود، و تردید نیست (چنانکه خواهیم دید) که در جاهای مختلفی مشخصاً از بحران آتی صحبت می کند، مع هذا/انجیلها غیر از این حرفها چیزهای دیگری هم دارند. توجه خواننده به جای اینها معمولاً معطوف می شود به تمثیلات (که باز در حقیقت بیشتر درباره «ملکوت» است)، به شفاف بخشی ها و معجزات دیگر، و البته به محاکمه و مرگ و رستاخیز عیسی. از این گذشته کلیسا از زمان پولس به بعد به خطر تأکید بیش از اندازه بر عنصر «پایان جهان» پیام عیسی پی برد، و توجه مردم را از آن منحرف کرد و هر چه بیشتر به اهمیت خود عیسی پرداخت. در قرن نوزدهم بود که محققان با صراحتی که قبلاً میسر نبود کتاب مقدس را بازنگریستند، و این ادراک پیدا شد که در کانون تعالیم عیسی یک رشته پندارهای اضطراب آور درباره فاجعه کیهانی و ظهور جسمی ملکوت وجود دارد. کتاب در جستجوی عیسای تاریخی (۱۹۰۶) به قلم البرت شوایتسر درواقع صرفاً بررسی نوشته های قرن نوزدهم درباره عیسی نیست بلکه اظهاریه ای شیوا ولی مبالغه آمیز است که باید سرانجام به این واقعیت تن درداد که عیسی حقیقتاً اعتقاد داشت که ملکوت خدا بزودی فرامی رسد - به سخن دیگر عیسی دسترنج زندگی خود را بر یک خطا

استوار ساخت.

نوشته‌های شوايتسر و کسان ديگري که عقايدی مشابه داشتند طبعاً واکنشهایی برانگيخت؛ یکی از آنها آثار محقق انگليسي کتاب مقدس سی. اچ. داد<sup>۱</sup> است. داد در دههٔ ۱۹۳۰ این نظريه را پيش نهاد که درست است عیسی از ملکوت خدا سخن گفت ولی عقیده نداشت که این ملکوت دارد فرا می‌رسد، بلکه می‌گفت که هم اینک شروع به آمدن کرده است. به گفتهٔ داد عیسی احساس می‌کرد که ملکوت تنها و تنها یک رویداد آتی نیست، بلکه کارهای خود او به عنوان معلم و شفابخش نمایانگر آن در روی زمین است. بنابراین عیسی خطا نکرده بود که هیچ، حقیقت خود و نقش خود را هم یافته بود.

داد برای توجیه تفسیر خود به دشواری چندانی برنخورد. گفت عبارت «ملکوت خدا نزدیک است» (که تا آن موقع در ترجمهٔ انگليسي کتاب مقدس دیده می‌شد) برگردان درستی از اصل یونانی نیست، و ترجمهٔ بهتر اینست: «ملکوت خدا بر شماست»، که یعنی هم اکنون دارد می‌آید. کتاب مقدس نوین به زبان انگليسي که داد یکی از مترجمان عمدهٔ آن بود ترجمهٔ تازه را برانگيخته است (نک مرقس، ۱، ۱۵؛ متی ۳، ۲ و ۴، ۱۷). و اما دربارهٔ پیشگوییهای گوناگون منقول از عیسی راجع به حوادث کیهانی پيش درآمد ملکوت، داد می‌گوید که اینها دستکاریهای کسانی است که عادتاً فقط به فرار سیدن ملکوت آتی می‌اندیشیدند، و نه ملکوت «تحقق یافته» ای که عیسی موعظه می‌کرد. نظریات داد مستلزم گزینش زیاد و تفسیر تازهٔ مواد/انجيلها است، و بیشتر به همین سبب چندان قبول عام پیدا نکرده است. بدین ترتیب آیا بعد از همهٔ این حرفها سروکارمان با عيسایی است که آشکارا انتظار

1. C. H. Dodd

پایان قریب الوقوع جهان را داشت، عیسایی که در واقع در خطا بود؟ و در این صورت، خطایش تا چه حد حیاتی بود؟ آیا پیام او کاملاً بر این باور که قیامت نزدیک است استوار بود، و حال که پی برده‌ایم که اشتباه می‌کرد، آیا پیام او هم نفی می‌گردد؟ با بررسی مشروحتر ماهیت تعلیمات او پاسخ خود را رفته‌رفته درخواهیم یافت.

## تورات کافی نیست

انجیلها چنان آکنده از گفته‌های عیسی است که ماهیت دقیق تعلیمات او را باید بتوان از آنها بازیافت. ولی این در حقیقت کاری دشوار است، چون شمار تفاوتها و حتی تناقضها یکی دوتا نیست.

برای نمونه، در مرقس (۱۰، ۹) عیسی طلاق را بی‌چون و چرا قدغن می‌کند، و می‌گوید: «آنچه را خدا به‌هم پیوسته است، انسان نباید جدا سازد». از سوی دیگر متی در روایت این گفتار، عیسی را وامی‌دارد کمی کوتاه بیاید و می‌افزاید: «هر کس همسر خود را به‌هر علتی مگر ناپاکدامنی طلاق بدهد و با زن دیگری ازدواج کند، مرتکب زنا شده است» (متی ۱۹، ۹). بدیهی است این مطلب وضع را بکلی دگرگون می‌سازد.

در مواردی که بازیافتن مشروح تعلیمات عیسی دنبال شده، این‌گونه آشفتگیها معمولاً پیش آمده است، و هیچ‌کس نتوانسته

ضابطه‌ای برای حل و فصل آنها پیدا کند. آیا باید تنها آن گفته‌های عیسی را اصل دانست که بازتاب پیشینه یهودی او و دینش به تورات است، یا فقط آنهایی را که نمایانگر شخصیت خود اوست؟ کلیسای اولیه صاف و ساده زحمت درج تعالیم عیسی را به خود نداد و این امر، کار را دشوارتر ساخته است. به عنوان مثال، پولس در همه رساله‌هایش بندرت به خوانندگان می‌گوید که دستور عیسی زمینی درباره این یا آن موضوع بخصوص چه بود.

بدین طریق جای تعجب نیست که بسیاری از مورخان از کشف تعلیمات عیسی مأیوس شده‌اند. در واقع شاید تلاش احمقانه‌ای باشد که بخواهیم گفته‌های او را به تفصیل دقیق بازسازیم. از سوی دیگر نمی‌توان بهانه آورد که ماهیت این تعلیمات را مسائل متن مبهم ساخته است، چه تعلیمات عیسی – چنانکه خواهیم دید – در قیاس با گفتار دیگر معلمان یهودی آن زمان، بی‌اندازه ساده می‌نماید.

### هیلل<sup>۱</sup> و شمای<sup>۲</sup>

اگر در صدد مقایسه عیسی با معلمان مذهبی سده نخست یهودیت برآیم، دو چهره بیش از همه به چشم می‌خورد. هر دو از احبار بودند، یعنی، کار آنها تمام عمر مطالعه و تفسیر تورات بود و هر دو به گروه مذهبی یهودی «فریسیان» تعلق داشتند؛ این تعبیر احتمالاً به معنای «جداشدگان» است. ولی با وجود این تشابهات، تعلیمات این دو بسیار با هم فرق می‌کرد.

هیلل از خانواده‌ای فقیر بود و از سرگردانی<sup>۳</sup> بابل (یهودیانی را که خارج از اسرائیل می‌زیستند سرگردان می‌خواندند) به اورشلیم آمده

1. Hillel

2. Shammai

3. the Dispersion

بود، و در اینجا درس شرایع می خواند و در تلاش معاش فعلگی می کرد. عاقبت در رأس یک مدرسه طلبگی قرار گرفت، که مانند دیگر مدارس نوع خود، تخصصش جروبخت دامنہ دار در زمینه مباحث شرعی بود. هیلل و شاگردانش معمولاً با مدرسه دیگری که عقاید مخالف داشت به مباحثه می نشستند، رئیس این مدرسه خاخامی بود سخت محافظه کار به نام شمّای. هیلل یک خوشبین اخلاقی بود، به انسانیت و عدالت الهی اعتقاد داشت، حس می کرد شریعت باید ابزاری حیات بخش باشد نه تقوا و پاکنهادی مرگبار، و در داوریهای خود در عوض موشکافی در دقایق تفسیر شرعی «نیکی بزرگتر» را مد نظر قرار می داد. او مثال بارز عناصر آزادمنش و اصلاح طلبی بود که همیشه در آیین یهود وجود داشته اند. بر عکس، شمّای نمونه یهودیانی بود که شرایع را موبه مواجرا می کردند و همواره به جزئیات احکام می پرداختند.

شمّای از آن گونه فریسیانی بود که اعتقاد داشت خداوند خود هر روز تورات می خواند. در باب او می گویند که روزی هنگام عید خیمه ها<sup>۱</sup> - که ضمن آن، به امر تورات، همه یهودیان ذکور موظفند در خیمه یا چادر نشینند تا چادرنشینی دوران ایلاتی قوم خود را فراموش نکنند - عروس او پسری به دنیا آورد. شمّای سقف جایی را که مادر و کودک بستری بودند شکافت و بالای آن خیمه مخصوصی ساخت که نوه پسری اش آداب دین را رعایت کند و زیر چادری نشیند (یا لا اقل بخوابد).

مقایسه تعلیمات این دو با تعلیمات عیسی بسیار روشنگر است. آنها هم مانند عیسی کتابی ننوشتند، و تنها شاگردانشان سالیان سال گفتار آنان را به خاطر سپردند. تا آن که در قرن دوم گفته هایشان در



میشناه درج شد.

بهترین راه این کار آن است که موضوع به موضوع پیش برویم و بخشهای مهم زندگی یهودیان را که هر سه درباره آن اظهار نظر کرده‌اند برگزینیم.

### ازدواج، زنا و طلاق

یهودیان زناشویی را پیش از هر چیز وسیله تولید وارث برای مرد می دانستند. تک همسری اصل چندان معتبری به شمار نمی رفت و معروف بود که ابراهیم چون زنش عقیم بود از یک کنیز صاحب اولاد شد. زن‌ها را به لحاظ نازایی به راحتی طلاق می دادند، و برای فسخ ازدواج دلیل دیگری لازم نبود. احبار هم به همین نهج عقیده داشتند که دستور «بارور و کثیر شوید» در تورات (پیدایش ۱، ۲۲) امری است به زنان و شوهران که فرزند پیدا کنند. اختلاف نظر فقط در این بود که پس از تولد چند فرزند جلوگیری از زادوولد بیشتر را می توان جایز شمرد یا خیر. شمّای می گفت مرد و زن تا دو پسر نداشته باشند نباید جلوگیری کنند؛ هیلل آزادمنش تر بود و ظاهراً حرمت بیشتری برای دخترها قائل می شد؛ او می گفت یک پسر و یک دختر کافی است.

دستور شرایع مکتوب درباره زنا کاملاً روشن بود:

اگر مردی یافت شود که با زن شوهرداری هم بستر شد، پس هر دو باید کشته شوند، هم زن و هم مردی که با او خوابیده: باید اسرائیل را از این بدیها برهانید. (تثنیه ۲۲، ۲۲)

در حقیقت در زمان شمّای و هیلل و عیسی مجازات مرگ دیگر درباره زناکاران اجرا نمی شد اما کوچکترین سوءظن در مورد بی وفایی زن او را در انظار عمومی بی آبرو می ساخت. از این گذشته

بدیهی و مبرهن بود که در این گونه موارد شوهر زن را طلاق می دهد. مسئله در اینجا فقط این بود که آیا طلاق به جهات دیگر را هم تورات اجازه داده است یا خیر.

نص تورات در واقع این بود که چون کسی زنی را به نکاح خود درآورد، اگر زن «مورد پسند او قرار نگیرد چون چیزی ناشایسته در او بیابد»، در آن صورت می تواند طلاقنامه اش را به دستش بدهد (تثنیه ۲۴، ۱). شمای می گفت که این فقط ناظر بر بی عفتی است، و طلاق به هیچ علت دیگر مجاز نیست. هیلل در رویکرد خود به شریعت آزادمنش تر بود، یعنی آن را آزادانه تر تفسیر می کرد، اگرچه نتیجه نهایی او هم از نظر اخلاقی یقیناً خالی از تعصب نبود. او می گفت معنای عبارت تورات این است که شوهر می تواند همسرش را به هر دلیلی که بخواهد طلاق بدهد - حتی اگر زن «غذایی را برای او خراب کرده باشد». از این بدتر، مفسر دیگری به نام خاخام اکیبا<sup>۱</sup>، فکر می کرد که معنای عبارت «مورد پسند او قرار نگیرد» آن است که مرد می تواند همسرش را طلاق بدهد، فقط بدین سبب که زن دیگری یافته که بر او ترجیح می دهد.

در قیاس با این نظرات، ابهام مندرجات انجیل در باب طلاق ناچیز می شود، و خصلت تعالیم عیسی آشکارا به چشم می آید. روایت متی در این باره چنین است:

جمعی از فریسیان پیش او آمده محض امتحان از او پرسیدند، «آیا جایز است که مرد به هر علتی که بخواهد زن خود را طلاق بدهد؟» عیسی در جواب از آنها پرسید، «مگر شما تابه حال نخوانده اید که پروردگار انسان را از ابتدا نر و ماده آفرید؟» و افزود، «بدین جهت، مرد پدر و مادر خود را رها می کند و

به همسر خود می پیوندند و آن دو یکی می شوند. از این رو آنها دیگر دو تن نیستند بلکه یکی هستند. پس آنچه را که خدا به هم پیوسته است، انسان نباید جدا سازد». آنها به اعتراض گفتند «پس چرا موسی اجازه داد که مرد با دادن یک طلاقنامه به زن خود از او جدا شود؟» پاسخ داد، «به خاطر آنکه اذهان شما بسته بود موسی اجازه داد که زن خود را طلاق گوید؛ ولی در آغاز خلقت چنین نبود. من به شما می گویم، هر کس همسر خود را به هر علتی مگر ناپاکدامنی طلاق بدهد، و با زن دیگری ازدواج کند، مرتکب زنا شده است». (متی ۱۹، ۹-۳)

روش مباحثه عیسی در اینجا شبیه خود احبار است. آیه ای از تورات را می گیرد و آن را پایه قضاوت خود قرار می دهد: «آنها را نرو ماده آفرید» (پیدایش ۱، ۲۷). و مضمون دیگری به این می افزاید: «بدین جهت، مرد پدر و مادر خود را رها می کند و به همسر خود می پیوندد، و آن دو یکی می شوند» (پیدایش ۲، ۲۴) و نتیجه می گیرد که این آیه ثابت می کند که خدا می خواهد زناشویی فسخ ناپذیر باشد. او در اینجا قدری هم ظرافت - حتی می توان گفت شوق - تفسیر و تأویل خاخامی به خرج می دهد، چون کلمات نخستین مضمون دوم («بدین جهت مرد...») در محتوای اصلی ابداً ربطی به مضمون اول ندارند، و مربوط است به آفرینش حوا از دنده آدم. و سپس ناگهان از روش احبار بکلی فاصله می گیرد. وقتی سؤال کنندگان می پرسند چرا نتایج او با تورات موسی فرق دارد - منظور آنها نصّ تثنیه است که طلاق را مجاز می شمارد - دیگر، بر خلاف احبار، با ذکر تفسیرهای بیشتری از کتاب مقدس جواب آنها را نمی دهد، بلکه در واقع می گوید: «موسی ناچار بود کوتاه بیاید، چون می دانست که شما نمی توانید فرمان نهایی خدا را گردن نهید».

اگر این قطعه ضبط اصیلی از تعلیم عیسی باشد، باید گفت شیوه او بسیار بنیادی بود. او به فریسیان می گوید که تورات موسی، که آنها (و در حقیقت تمامی یهودیت) آن را قانون ناظر بر هر چیز می دانند چیزی جز یک مصالحه نیست و دستاورد کسی است که می دانست خداوند بیش از آن می طلبد. فزون بر این عیسی در رسیدن به این نتیجه به واقعیت دیگری برمی خورد یعنی این امر که آیات تورات ممکن است همدیگر را نقض کند - و این فوق العاده جسارت می خواست، چون یهودیان گمان می بردند که تورات به هیچ وجه نمی تواند ضد و نقیض باشد.

این مطلب تنها وجه مفارقت او از خط احبار نیست. سؤال کنندگان پرسشی بسیار شبیه به مسائلی که در مدارس خاخامی طرح می شد در برابر او نهاده اند یعنی درست همان موضوعی که هیلل و شمای بر سر آن بحث می کردند. آنها می خواهند بدانند تفسیر او از عبارت مجادله انگیز تنبیه که طلاق را مجاز می شمرد چیست و موجباتی که وی طلاق را جایز می شمارد دقیقاً کدام است. واکنش عیسی آن است که سؤال را اصلاً جواب ندهد و به آنها می گوید که رهیافت آنها از نظر اخلاقی یکسره غلط است و این عبارت - و تلویحاً این گونه عبارات - از جمله مصالحه هایی است که تورات متأسفانه می بایست بدانها تن درمی داد: «به خاطر آنکه اذهان شما بسته بود». این مصالحه ها را نباید لحظه ای کل اراده خدا دانست. آنگاه در برابر تمامی قانونگذاریهای سلبی و قیدوبند و حدود و حصرهای آنان، خود این آیین روشن زناشویی را می آورد: «آنچه را که خدا به هم پیوسته است، انسان نباید جدا سازد».

پس از این با تعجب مشاهده می کنیم که خود از آموزه اش کوتاه می آید: «به هر علتی مگر ناپاکدامنی». البته این امر تا حدی بازتاب

عملکرد جاری یهودیان بود؛ به سخن دیگر، طلاق به علت زنا شاید حتی به نظر او اجتناب ناپذیر می آمد. مفهوم ضمنی این مطلب شاید آن باشد که آدم متأهل که مرتکب زنا شد ازدواجش همان وقت باطل می شود. از طرف دیگر، ممکن هم هست که حتی، یا احادیث منقول پیشین مسیحیان، کلمات «به هر علتی مگر ناپاکدامنی» را به گفته های عیسی افزوده اند تا آن را دستورالعمل کلیسا سازند، چه شاید دریافت شده بودند که وقتی زنا روی داد دیگر نمی توان از طلاق جلوگیری کرد. ما نمی دانیم حقیقت چیست، و به همین سبب، در این مورد و در موارد دیگر بسیار دور از عقل است که گفته های عیسی را شریعت جدیدی حاکم بر جزئیات دقیق رفتار آدمیان بدانیم. نکته مهم، شیوه برخورد او با مسأله است که با برخورد یهودیت شریعتمدار به نحوی شگفت انگیز تفاوت دارد.

### فقر و ثروت

در انجیل مرقس از قول عیسی آمده که به مردی ثروتمند گفت: «هر چه داری بفروش و به فقرا ببخش» (مرقس ۱۰، ۲۱). مفسران یادآور شده اند که اگر این دستور را تحت اللفظی بگیریم و همه کس از آن پیروی کند وضعی غیرواقعی و غیرعملی پیش می آید. حتی جوامع رهبانی که فقر را حرمت می نهند گونه ای منابع مالی دارند که زندگی آنان را میسر می سازد؛ پس برای فرد مسیحی که می خواهد در این دنیا به سر برد و اعاشه معاش کند این حکم، اگر تحت اللفظی گرفته شود، آشکارا بی معناست. سخاوت در حق تنگدستان ممکن است اهمیت فراوان داشته باشد، ولی چگونه مردم می توانند هر چه دارند بفروشند؟ به هر رو، این برخورد نحوه برخورد گروهی خاص با این سخنان بوده است. ولی اگر می خواهیم بدانیم عیسی چرا این را گفت

(یا گفته می‌شود که آن را گفت) کافی است نظری به تعلیمات همعصران او بیندازیم تا معلوم شود که چه چیز او را به این گفتار تشویق کرد.

یهودیت اعتقاد داشت که فقر موجب خرسندی خداست، و در میان پیروان آن دست کم یک فرقه به نام حسیدیمها<sup>۱</sup> وجود داشت که اعضای آن مشترک المال بودند و تا اندازه‌ای همانند مردم فقیر زندگی می‌کردند. از سوی دیگر مال و منال را پاداش درستکاری می‌پنداشتند. بسیاری از یهودیان، بویژه کشاورزان، مالکان تاکستانها، و کشت کاران درختان زیتون زندگی نسبتاً مرفهی داشتند. در جلیل که روغن زیتون یکی از صادرات عمده آن بود کشت کاران شرایط خوبی داشتند. تورات به این اشخاص یک دستور کلی می‌داد:

فقرا همواره در زمین با شما خواهند بود، به همین سبب من [موسی] به شما حکم می‌کنم با هموطنان فقیر و بینوای خود گشاده‌دست باشید... (تثنیه ۱۵، ۱۱)

اما این دقیقاً به چه معنا بود؟ احبار در خلال نسلها قواعد مفصلی برای دستگیری نیازمندان وضع کرده بودند، برای نمونه:

به مستمندی که از جایی به جای دیگر در سفر است کمتر از یک نان ندهید... اگر شب بیتوته کند باید آنچه را برای شب لازم است به او داد. اگر برای سبت بماند باید سه وعده غذا در اختیارش گذارد. اگر کسی دو وعده غذا داشته باشد از ظرف گدایان نباید چیزی بردارد، و اگر دارای چهارده وعده غذا باشد از صندوق فقیران نباید چیزی بگیرد.

برای جلوگیری از گرسنگی تدارکاتی دیده شده بود، ولی در عین حال مراقبت می شد که به تنگدستان بیش از نیازشان چیزی داده نشود. همپای نظام دستگیریِ بینوایان به طور کلی، یهودیت مقررات دقیقی نیز برای «خوشه چینی» داشت. بدین معنا که سهم مشخصی از خرمن و محصول تاکستان و مزارع زیتون برای فقرا کنار گذاشته می شد؛ آنها می آمدند و خود برمی داشتند. هم در تورات و هم در حدیث منقول آمده بود که وقتی محصول فراوان یا فقر به ویژه شدید باشد در «خوشه چینی» باید سخاوت به خرج داد. از سوی دیگر احبار همچنین می گفتند که «این نباید کمتر از یک شصتم» محصول باشد، و از چگونگی منازعاتی که بر سر «خوشه چینی» درمی گرفت می توان حدس زد که کشاورزان روی هم رفته میل نداشتند از این حداقل تصریح شده پا فراتر گذارند، که البته برای آنها خیلی زیاد نبود. هرگاه در میان درختان زیتون تکه تکه گندم کشت شود، احبار می پرسیدند که آیا باید خوشه چینی از هر قطعه جدا جدا به عمل آید یا از یکی برای تمامی؟ مکتب شمّای می گفت که سهم یک شصتم باید از یک یک قطعات برداشته شود، که رویه ای پردردسر برای کشاورزان، اما محتملاً عادلانه ترین راه بود. پیروان هیلل بر آن بودند که کافی است مقدار مقرر همه قطعات با هم حساب شود و یکجا از یک قطعه برداشت گردد که بسیار آسانتر است. این گونه جروبختها خصلت بارز مقررات یهود برای مستمندان و مفسران آنها بود. رویکرد عیسی به مسأله فقر و ثروت، در برابر یک چنین وضعی، البته تکان دهنده بود: وقتی عیسی عازم سفر شد، بیگانه ای دوان دوان آمد و در برابر او زانو زد و پرسید «ای سرور نیکو، من برای به دست آوردن حیات جاودانی چه باید بکنم؟» عیسی به او گفت، «چرا مرا نیکو می خوانی؟ هیچ کس جز خدا نیکو نیست. تو احکام را که

می‌دانی: 'قتل نکن؛ زنا نکن؛ دزدی نکن؛ شهادت نادرست نده؛ کلاه‌برداری نکن؛ پدر و مادرت را احترام دار.' آن شخص پاسخ داد، «ولی، ای سرور، من از بچگی همه اینها را رعایت کرده‌ام». عیسی دلگرم خیره به او نگریست و گفت، «یک چیز کم داری، برو هر چه داری بفروش و به فقرا بده، و در عالم بالا صاحب مکننت خواهی شد؛ و بیا و از من پیروی کن». مرد با شنیدن این سخنان چهره درهم کرد و ناراحت رفت، چون شخص بسیار ثروتمندی بود. (مرقس ۱۰، ۲۲-۱۷ مقایسه کنید با متی ۱۹، ۲۲-۱۶ و لوقا ۱۸، ۲۳-۱۸)

عیسی در پاسخ به پرسش «برای به دست آوردن حیات جاودانی چه باید بکنم؟» ابتدا پاسخ مرسوم یهودیان را می‌دهد، «باید از تورات پیروی کنی»؛ اما از احکام [ده‌گانه] فقط شش تا یعنی آنهایی را که با اخلاقیات سروکار دارند ذکر می‌کند. سؤال‌کننده قانع نمی‌شود؛ او تورات را رعایت کرده است، با این حال حس می‌کند که هنوز چیزی کم دارد. عیسی در جواب می‌گوید: «بلی، حق با توست. فرمان خدا حقیقتاً این است که پیروی از تورات که از کودکی آموخته‌اید کافی نیست. تو آدم ثروتمند باید هر چه داری بفروشی و پولش را به فقیران بدهی».

این در مقایسه با طرز فکر احبار قابل ملاحظه است. ولی باید پرسید: آیا مقصود قاعده‌ای کلی برای همگان است، یا جوابی به آن مرد ثروتمند خاص؟ به راستی نمی‌توان یقین داشت. از یک سو هیچ کجا در خبر نیست که عیسی فقر اجباری را بر تمامی پیروان خود واجب کرده باشد. از سوی دیگر لحن کلی رسالت او بیشتر شفقت نسبت به فقرا و درماندگان است تا ثروتمندان، و مرقس پس از این واقعه داستان را ادامه می‌دهد؛ بنا به قول او عیسی به حواریون خود



می‌گوید، «رد شدن شتر از سوراخ سوزن آسانتر از وارد شدن آدم توانگر به ملکوت خدا است» (مرقس ۱۰، ۲۵) - و قبول این گفته برای کلیسای قرون وسطا به اندازه‌ای دشوار بود که دروازه‌ای کاملاً قلابی در اورشلیم از خود درآوردند و آنرا سوراخ سوزن نامیدند تا سخن عیسی را تعدیل کنند.

آنچه به یقین می‌توان گفت آن است که اولاً عیسی به مردم می‌گوید که از تورات پیروی کند - این را نباید نادیده گرفت - و بعد می‌افزاید که پیروی از تورات هم کافی نیست.

### روز هفتم

تورات به یهودیان دستور می‌دهد که یک روز هفته را به عنوان سبت مقدس حرمت بدارند، و در آن روز دست به هیچ کاری نزنند. در زمان عیسی قواعدی بسیار دقیق و مشروح، منبعث از احادیث منقول شریعت، چگونگی رعایت سبت را مقرر می‌کرد، و می‌گفت چه چیزی دقیقاً کار به شمار می‌رود و چه چیزی کار نیست. برای نمونه: مکتب شمّای می‌گوید: مُرکب، مواد رنگی و یا ماش را [روز پیش از سبت] نباید خیس کرد مگر این که فرصت باشد در همان روز کاملاً خیس بردارند. و مکتب هیلّال هم این را جایز می‌شمارد. مکتب شمّای می‌گوید: بقچه‌های کتان را نباید در گرمخانه گذارد مگر آن که وقت باشد بخارشان همان روز درآید. و مکتب هیلّال هم این را جایز می‌شمارد.

یکی دیگر از دستورهای فراوان، که هیچ اختلافی دربارهٔ آن نبود، و دقیقاً مشخص می‌کرد چه نوع «کار»ی در سبت حرام است: اگر فقیری بیرون بایستد و صاحبخانه درون، و فقیر دست خود را به داخل دراز کند و چیزی در دست صاحبخانه بگذارد، یا

چیزی از آن بگیرد و بیرون آورد، فقیر مقصر است و صاحبخانه بی‌گناه. اگر صاحبخانه دست خود را بیرون دراز کند و چیزی در دست فقیر بگذارد، یا چیزی از آن بگیرد و به‌داخل آورد، صاحبخانه مقصر است و فقیر بی‌گناه. اما اگر فقیر دست خود را داخل دراز کند و صاحبخانه چیزی از آن بگیرد، یا چیزی در آن بگذارد و فقیر آن را بیرون آورد، هیچ‌کدام مقصر نیستند؛ همچنین اگر صاحبخانه دست خود را بیرون دراز کند و فقیر چیزی از آن بگیرد، یا چیزی در آن بگذارد و صاحبخانه آن را به‌داخل برد، هیچ‌کدام مقصر نیستند.

صدها از این‌گونه مواد در میثناه یافت می‌شود، که نشان می‌دهد نهاد سبت خود توجیه خود بود و باید آن را به‌خاطر خودش رعایت کرد و نپرسید این کارها کدامین مشیت الهی را برمی‌آورد. تورات دستور می‌داد که سبت باید رعایت شود و همین کافی بود. چون و چرا نداشت و تقدم و تأخری مطرح نبود.

این نکته را پیش از آن پرداختن به شیوه برخورد عیسی با سبت باید سخت مد نظر قرار دهیم، چون شواهد ما در نگاه نخست به‌ظاهر ضد و نقیض هستند. در بعضی موارد گویی منع کار در روز سبت را جدی می‌گیرد. جمع بزرگی بیمار را در سبت تا «غروب آفتاب»، یعنی موقعی که ممنوعیت از میان می‌رود، شفا نمی‌بخشد (مرقس ۲، ۳۲). از این گذشته در خبر است که خودش روز سبت به‌کنیسه رفت و موعظه کرد (مرقس ۱، ۲۱؛ مقایسه کنید با لوقا ۴، ۱۶). در عین حال در مواردی دیگر به‌نظر می‌رسد که به‌سرپای مفهوم سبت حمله می‌کند. در سه انجیل نخستین می‌خوانیم که چگونه مردی را که دستش خشک شده بود در روز سبت در کنیسه شفا داد (مرقس ۳، ۶-۱؛ متی ۱۲، ۱۴-۹ و لوقا ۶، ۱۱-۶). احبار و دیگر افراد گروه

فریسیان این را «کار» شمرد و در سبت حرام می‌دانستند. در روایت مرقس، عیسی در توجیه عمل خود بدون انتظار جواب از آنها می‌پرسد: «آیا در روز سبت خوبی کردن رواست یا بدی کردن، نجات دادن یا کشتن؟» این در نظر اول ممکن است برخورد نامعقولی با موضوع بنماید، و شاید هم متی را گیج کرده باشد، چون در انجیل او می‌بینیم عیسی چیزی بسیار متفاوت می‌گوید:

فرض کنید شما گوسفندی داشتید، که در روز سبت به گودالی می‌افتد؛ آیا کسی در میان شما هست که گوسفند را نگیرد و از گودال درنیآورد؟ ارزش انسان به مراتب بیشتر از گوسفند نیست؟ پس می‌توان در سبت کار نیکو کرد. (متی ۱۲، ۱۲-۱۱)

همین آشفتگی در داستان دیگری دیده می‌شود که عیسی و شاگردانش در روز سبت خوشه‌چینی می‌کنند، و فریسیان می‌گویند این کار در حکم «برداشت محصول» است و بنابراین قدغن:

در یک روز سبت عیسی از میان مزارع گندم می‌گذشت و شاگردانش در حالیکه راه می‌رفتند شروع به چیدن خوشه‌های گندم کردند. فریسیان به او گفتند، «نگاه کن، شاگردان تو چرا کاری می‌کنند که در سبت جایز نیست؟» پاسخ داد «مگر نخوانده‌اید که داوود وقتی خود و یارانش گرسنه بودند و چیزی برای خوردن نداشتند چه کرد؟ در زمان اِبیاتار<sup>۱</sup> کاهن اعظم، به‌خانه خدا رفت، و نانهای تقدیس شده را، که کسی جز کاهنان حق خوردن نداشت، خورد و حتی به همراهان داد.»

همچنین به آنها گفت، «سبت برای انسان به وجود آمد نه انسان برای سبت. بدین‌قرار پسر انسان صاحب اختیار سبت هم هست.» (مرقس ۲، ۳۸-۲۳؛ مقایسه کنید با لوقا ۶، ۵-۱)

ملاحظه کنید که عیسی در توجیه عمل خود ابتدا به کتاب مقدس اشاره می‌کند (داستان داوود و یارانش در «خانه خدا»)، که شیوهٔ احبار بود؛ سپس به یک قاعدهٔ کلی («سبب برای انسان به وجود آمد...»؛ و در آخر از این قاعده نتیجه می‌گیرد که «پسر انسان» (خودش) زورش بر سبب می‌چربد. بدین ترتیب، پاسخ او به احبار، آمیزه‌ای است از روش خودشان، به اضافهٔ قاعده‌ای که از روی صلاحیت خود می‌سازد و سخنی دربارهٔ ماهیت آن صلاحیت.

این بود روایت مرقس از واقعه، ولی متی (بر خلاف لوقا، که تقریباً همین را کلمه به کلمه تکرار می‌کند) آن را کافی نمی‌بیند و انجیل او توجیه دیگری به سبک احبار به گفته‌های عیسی می‌افزاید:

مگر در تورات نخوانده‌اید که کاهنان با این که در روز سبت در معبد قانون سبت را می‌شکنند مقصر نیستند؟ بدانید که چیزی بزرگتر از معبد در اینجا مطرح است. اگر شما معنای این عبارت را می‌دانستید که «رحمت می‌خواهم نه قربانی»، بی‌گناهان را محکوم نمی‌کردید. زیرا پسر انسان صاحب اختیار روز سبت است. (متی ۱۲، ۸-۵)

در اینجا از این قول که دستور سبت برای انسان به وجود آمد، خبری نیست - شاید بدین سبب که متی چنین حرفی را بسیار حیرت‌بار می‌پندارد - و موضوع با اشاره‌های بیشتری به کتاب مقدس شلوغ می‌شود. روایت متی به عبارت دیگر چنین است: «تورات می‌گوید که کاهنان باید روز سبت در معبد کار کنند (قربانی‌گزاردن و بجا آوردن فریضه‌های دیگر) و احدی آنها را برای انجام این کارها محکوم نمی‌سازد. حال، در وجود خود من، چیزی بزرگتر از معبد داریم، پس اگر معبد می‌تواند قانون سبت را زیر پا نهد، من هم

می‌توانم و بسا بیشتر». عیسی آنگاه مضمونی از هوشع<sup>۱</sup> نقل می‌کند (۶، ۶) که مفهوم آن در اینجا ظاهراً چنین است: «در مورد این چیزها بهتر است انسانی فکر کنیم تا دودستی به نص شرابع بچسبیم». و سرانجام متی گفتهٔ مرقس را برمی‌گیرد که پسر انسان صاحب اختیار سبت است.

اینها همه بسیار درهم‌برهم و گیج‌کننده است، و تعجب‌آور نیست که شمار زیادی از مفسران شک دارند که عیسی فی‌الواقع چندان تندرو بوده باشد. آخر مگر نه این‌که برای توجیه عمل خود کلیه سازوبرگ خاخام‌های یهودی را به کار می‌گیرد. آیا او قصد انتقاد جدی از تورات را دارد؟ به احتمال زیاد نه. شاید در صدد است از راه تأویل‌های خاخامی صرفاً ثابت کند که تورات استثنائاتی را در مقررات سبت جایز می‌داند؛ اما کدام استثنائات؟ دقیقاً روشن نیست. یا شاید می‌خواهد بگوید که وی در مقام پسر انسان «صاحب اختیار سبت است». شماری از مفسران این تعبیر را برگزیده‌اند و یکی از متکلمان حتی پیشنهاد می‌کند که دستور مورد بحث را باید این‌جور خواند: «سبت برای پسر انسان به وجود آمد». اگر تفسیر اخیر را بپذیریم سروکارمان با عیسایی است که می‌خواهد هر چه بیشتر ثابت کند چهره‌ای آن‌چنان بزرگ است که نیازی به رعایت مقررات سبت ندارد. شاید این دقیقاً چیزی است که بر زبان او آمد. (دربارهٔ این مسئله بسیار مهم که عیسی خود را مسیح یا پسر انسان می‌دانست یا نه در اینجا حرفی نمی‌زنیم و در فصل آینده به آن می‌پردازیم.) اگر از سوی دیگر، برای حکم: «سبت برای انسان به وجود آمد...» اعتباری قائل باشیم، عیسی در برخورد با تورات قطعاً تندرو به نظر می‌رسد. و اگر به رویداد قبلی یعنی شفا بخشیدن بیمار در کنیسه برگردیم، می‌بینیم که دست کم

در پاره‌ای موارد عیسی حرفی ندارد که مقررات سبت را کنار نهد. عیسی در چه مواردی چنین می‌کند؟ بی‌خود به‌خود زحمت ندهیم که تظاهر کنیم این دو واقعه - شفافبخشی مرد بیمار و خوشه‌چینی گندم - دستور عمل بوده‌اند. عناصری از درد و رنج انسانی در هر دو مورد مسلماً وجود دارد: مردی که دست او خشک شده در عذاب است و شاگردان لابد گرسنه‌اند. اما از دید یک داور امروزی مورد اول فوریت اخلاقی بیشتری دارد تا مورد دوم، و به‌هر حال کاملاً حیرانیم و نمی‌فهمیم هدف عیسی چیست و دربارهٔ رعایت قواعد سبت چه تعلیم می‌دهد.

البته، داوری امروزی را نباید ضابطه قرار داد. از کجا معلوم که از دید فلسطینیان سدهٔ نخست هر دو مورد اخلاقاً یکسان نبود؟ و نیز چه‌بسا که رویداد دوم - خوشه‌چینی گندم - در نظر خود عیسی هیچ اهمیتی نداشت، و درج آن صرفاً بدان‌جهت است که یکی از موارد اختلاف او و مخالفانش بود. و شاید نباید به‌آن چندان اهمیت داد.

پس، چه نتیجه می‌توان گرفت؟ آنچه مسلم است عیسی از قرار معلوم در مواردی قانون سبت را شکسته است، و دلیل این کار احتمالاً تسکین دادن درد و رنج بوده است. آیا برخورد او با سبت ثابت و پایدار بود؟ به احتمال زیاد نه. به حکم «سبت برای انسان به‌وجود آمد» نباید اهمیت بیش از حد داد، چه اولاً حرف طرفه‌ای نبود - در خبر است که خاخام شمعون بن مناسیا گفت «سبت را برای شما آوردند، نه شما را برای سبت» - ثانیاً از دیدگاه امروزی ممکن است گونه‌ای برداشت «انسانی» تلقی شود که با ذهن یهودی کاملاً بیگانه بود. ما، با نگرش اخلاقی امروزی خود، ممکن است بپنداریم که عیسی می‌گوید: «روز سبت برای انسان به‌وجود آمد تا هر طور که شایسته بدانند از آن

استفاده کند، و انسان به وجود نیامد که بردهٔ سبت باشد». البته هیچ یهودی نمی‌توانست چنین چیزی بگوید. سبت را خدا دستور داده بود، و رعایت سبت اطاعت از مشیت او بود. در رعایت سبت یا رعایت دستورات دیگر هرگز صحبت خدمت به انسان نبود. تنها پرستشی که یک یهودی می‌توانست شرعاً بکند این بود که: آیا امکان آن نیست که با کنارنهادن مقررات سبت و انجام دادن دستوری دیگر، گاه بتوان مشیت الهی را بهتر و کاملتر بجا آورد؟ به عبارت دیگر، آیا ممکن نیست در مواردی خاص رعایت شریعت کهن کافی نباشد؟

اکنون می‌توان مشاهده کرد که این چیزی است که عیسی تعلیم می‌داد. شفا بخشیدن دست خشک شده عیناً نمایانگر همین بود. تورات ممکن است هر گونه کار را در روز سبت حرام کرده باشد، اما این همهٔ مشیت الهی نیست. اگر عیسای شفا دهنده گذارش به آدمی بیفتد که محتاج مراقبت اوست، پس او را همان‌جا بی‌درنگ بهبود می‌بخشد، چون خداوند این را از رعایت سبت مهمتر می‌داند. التیام‌ن دادن مرد بیمار اشتباه است همان‌گونه که رها ساختن گوسفند در گودال به دلیل این که سبت است اشتباه است و این (ظاهراً) کاری است که هر دهقانی - هر چقدر هم متعصب در یهودیت - خواهد کرد. وقتی عیسی می‌گوید «آیا در روز سبت کار خوب باید کرد یا کار بد؟» منظور آن است که «می‌بینید خدا مرا وامی‌دارد این مرد را شفا دهم. سرپیچی از مشیت خدا گناه است».

نمی‌خواهیم بگوییم که عیسی در مورد رفتار در روز سبت قانون و قاعده‌ای وضع می‌کند یا برخورد او با مقررات سبت ضرورتاً یکنواخت است. نه، در واقع، نمی‌تواند یکنواخت باشد. نکته اصلی تعلیم او در این خصوص (و در موارد دیگر) آن است که قوانین و قواعد جزمی کاری پیش نمی‌برد. معلوم نیست اطاعت کورکورانه از

شرع اجرای کامل دستورات خداوند باشد. رعایت شرع ای بسا نیکو است، اما کافی نیست. مطلب را باید داوری کرد و در هر مورد خاص به مشیت خدا گوش فراداد.

### چه چیزی نجس است؟

حالا می‌رسیم به قسمتی که بسیاری از مفسران را حیران کرده است. موضوع مربوط به حکایتی است که عیسی و سواسِ فریسیان را در رعایت قواعد طهارت نکوهش می‌کند.

داستان به نقل از مرقس (۷، ۲۳-۱) چنین است: فریسیان می‌گویند شاگردان عیسی معمولاً با دستهای ناشسته چیز می‌خورند و شست‌وشوی ظرف و پیاله‌های خود را بر طبق حدیث منقول شریعت انجام نمی‌دهند. از عیسی می‌پرسند چرا این‌طور است، و وی جواب می‌دهد که این قواعد طهارت صرفاً «دستورهای بشری» است نه اوامر الهی. و در ادامه سخن خود این رسم را می‌گوید که حدیث منقول عملاً جای نص تورات را گرفته است. می‌گوید کسانی هستند (احتمالاً فریسیان) که در عوض کمک کردن به پدر و مادر پیر خود، پولشان را در خدمت معبد صرف می‌کنند. این کار به نظر او سربیشی است از این فرمان که «پدر و مادر خود را احترام نهید». آنگاه - شاید در موضعی دیگر - اظهار می‌دارد که مقررات بسیار مفصل دین یهود در توضیح اینکه چه می‌توان خورد و چه نمی‌توان خورد چه بسا که بر پایه درکی غلط باشد:

... چیزی نیست که از خارج وارد وجود انسان شود و او را نجس سازد؛ نه، آنچه آدمی را نجس می‌کند چیزهایی است که از وجود او می‌تراود... چون از درون، از قلب آدمی است که افکار پلید، فسق و فجور، دزدی، آدمکشی، زنا، حرص بی‌امان، خبثات،



تقلب، هرزگی، حسادت، تهمت، خودبینی، و نابخردی سر می‌زند؛ این بدیها همه از درون می‌آید، و انسان را نجس می‌سازد.

و مرقس اظهار نظر می‌کند: «بدین ترتیب عیسی تمام غذاها را پاک اعلام کرد».

در این صورت او، همان‌گونه که بسیاری مفسران گفته‌اند، نه تنها حدیث منقول بلکه خود تورات را هم، که در مورد چه می‌توان خورد و چه نمی‌توان خورد صراحت دارد، مردود می‌شمرد. علیهذا به نظر می‌رسد که میان این سخن و سخن قبلی عیسی یعنی آنجا که فریسیان را کوبید که نص تورات را نادیده می‌گیرند و به حدیث منقول توجه زیاد مبذول می‌دارند تناقضی وجود دارد. اینها همه مفسران را بر آن داشته که گمان برند انتقادهای عیسی از یهودیت بیشتر جسته‌گرفته و خاص بوده است تا عام.

اما این برداشت ناشی از عدم فهم مطلب است. عیسی از اهمیت نسبی تورات مکتوب و حدیث منقول سخن نمی‌گوید. صحبت او، بار دگر، بر سر ضرورت درک این نکته است که رعایت صرف شریعت کافی نیست. می‌گوید، مردم مشیت حقیقی خداوند را بجا نمی‌آورند. مثلاً، از مسئولیت مراقبت از پدر و مادر شانه خالی می‌کنند تا خشکه مقدسی به خرج دهند و پول خود را به معبد ببخشند. و نیز، آدمها قواعد غذاخوردن را با وسواس تمام مراعات می‌کنند تا مبادا چیزی «نجس» در دهان گذارند، و در عین حال انواع و اقسام چیزهای پلید از دهن آنها بیرون می‌آید. و لیکن عیسی از قضا در سخنان خود ابتدا به تمامی حدیث منقول و سپس به خود تورات مکتوب حمله می‌کند، اما این همه مطلب نیست. منظور اصلی او عادت آدمیان است

که پاره‌ای قواعد و قوانین را مراعات می‌کنند ولی خواستهای راستین مشیت پروردگار را نادیده می‌گیرند. شریعت الهی دادن پول به معبد را مقرر می‌دارد، ولی خدا نمی‌خواهد که این موجب بی‌توجهی به پدر و مادر شود. همچنین قواعد تغذیه حاکی است که خدا می‌خواهد بندگان چه نوع غذاهایی بخورند، اما وسواس در رعایت این قوانین نباید باعث شود که مردم خود را به مفهوم دیگر «نجس» سازند.

اینکه آیا عیسی با گفتن این حرف واقعاً می‌خواست قانون تغذیه را برهم بزند، روشن نیست. اگر شاگردانش حقیقتاً با دستهای ناشسته غذا می‌خوردند و قواعد طهارت ظروف را زیر پا می‌گذاشتند، و عیسی خودش به‌راستی گفت که «چیزی نیست که از خارج وارد وجود انسان شود و او را نجس سازد»، در آن صورت می‌توان پنداشت که او، این بخش حدیث منقول را بی‌ارزش می‌دانست. اما این را به‌یقین نمی‌توان گفت. آنچه قطعاً می‌دانیم آن است که عیسی در اینجا نیز همچون موارد دیگر زندگی یهودیان معتقد بود و قوف آدمها به‌اینکه مشیت خدا را نمی‌توان تنها و تنها در شریعت به‌صورت منقول یا مکتوب آن گنجانده اهمیت حیاتی دارد. او می‌گفت اشتباه است که تورات را موبه‌مور رعایت کنید ولی چشمهای خود را به‌خواستهای بزرگتر خداوند ببندید.

### «دشمنان خود را دوست بدارید»

تورات به یهودیان امر می‌کند که هم‌نژادان خویش را دوست بدارند: به‌برادر خود کینه نورزید... درصدد انتقامجویی از هم‌نوع خود برنیاید، یا نسبت به آنها خشمگین نشوید؛ همسایه خود را همچون خویشان دوست بدارید. (لاویان ۱۹، ۱۸-۱۷)

از سوی دیگر «دشمنان» قوم یهود از جمله قدرتهای خارجی که اسرائیل را به روز سیاه نشانده و نیز فلسطینیان و بدتر از همه سامری‌ها<sup>۱</sup> که با مذهب یهود سر سازگاری نداشتند همه جا دیده می‌شوند. یهودیت نیز کینه‌های کهن را به سادگی فراموش نمی‌کرد:

عمّونی<sup>۲</sup> یا موآبی<sup>۳</sup>، حتی تا پشتِ دهم، داخل جماعت خداوند نشوند... زیرا وقتی شما از مصر بیرون می‌آمدید سر راه از شما با آب و غذا استقبال نکردند... پس در تمامی عمر خود هرگز نباید جویای رفاه یا نیکبختی آنها بشوید. (تثنیه ۲۳، ۴-۳، ۶)

در برابر این دشمنی احتیاط‌آمیز نسبت به خارجی‌ان، عیسی در خطبه خویش در کوهستان بر طبق انجیل متی، همه تمایزها را کنار می‌ریزد:

شنیده‌اید که به آنها گفتند، «همسایه خود را دوست بدارید، و به دشمن خود کینه بورزید». اما من به شما می‌گویم: «دشمنان خود را دوست بدارید و برای کسانی که به شما آزار می‌رسانند دعا کنید...» (متی ۵، ۴-۴۳؛ مقایسه کنید با لوقا ۶، ۸-۲۷ و ۳۲-۶)

خطبه کوه مجموعه‌ای است از گفته‌های کم‌وبیش اصیل، و نمی‌توانیم مطمئن باشیم که همه این حرفها را عیسی عیناً به همین شکل گفت، همچنین مفسران به این قطعه خاص اعتراض کرده‌اند که تورات و خاخامها هیچ‌جا به یهودیان نگفته‌اند به دشمنان خود کینه بورزید. ولی اگر این گفته بخصوص هم تصویر درستی از تعلیمات سنتی یهودی نباشد، تردید نیست که معنای تلویحی کینه‌توزی با

1. Samaritans

2. Ammonite

3. Moabite

دشمن در تورات وجود دارد؛ و همان‌گونه که تاکنون دیده‌ایم از عیسی کاملاً برمی‌آید که به‌شنوندگان خود بگوید که اطاعت صاف و ساده فرمان تورات در مورد دوست داشتن ممنوع کافی نیست: محبت باید فراتر برود، تا آن‌که حتی دشمنان را در بر بگیرد.

عیسی در همان‌جا به‌شنوندگانش می‌گوید که گفته تورات در باب انتقام نیز به‌همین نهج ناکافی است:

شنیده‌اید که به آنها گفتند، «چشم به عوض چشم، دندان به عوض دندان». اما من به شما می‌گویم: به کسی که به تو بدی می‌کند بدی مکن. اگر کسی بر گونه راست تو سیلی زد، بگرد و گونه دیگر خود را به سوی او بگردان. (متی ۵، ۹-۳۸؛ مقایسه کنید با لوقا ۶، ۳۰-۲۹)

باز مفسران یادآور می‌شوند که عبارت تورات درباره «انتقام» خواستار چشم به عوض چشم و دندان به عوض دندان نیست و انتقامی محدود می‌طلبد برای جبران دقیق آزار، و نه تجویز انتقامی بی‌عنان. از این گذشته این تلافی مستقیم تا زمان عیسی از میان رفته بود و شیوه پرداخت غرامت جای آن را گرفته بود. اما گفتار عیسی بر مبنای اشتباه فهمیدن تورات نیست. حتی اصل غرامت را هم ضرورتاً نمی‌کوبد. حرف او این است که مشیت خداوند را نمی‌توان به قانون غرامت محدود کرد. او امر خداوند خیلی فراگیرتر از چیزی است که این قانون می‌گوید. خدا می‌خواهد بندگان هر چه را از آنها می‌طلبند - و حتی بیشتر را - ادا کنند، ولو این خواسته ناحق باشد. در کنار این، پیروی خشک و خالی از شریعت کافی نیست.

بار دیگر، ذهن امروزی و سوسمه می‌شود که در پی قاعده‌ای کلی بگردد و نوعی مبانی اخلاق یا دستورالعمل از تعالیم عیسی بیرون

بکشد. درواقع چه بسا در نگاه اول به نظر برسد که عیسی در اینجا دستورالعملی ارائه کرده است. دستور «دشمنان خود را دوست بدارید» و گونه دیگر خود را بگردانید، برای توجیه صلح خواهی<sup>۱</sup> به کار برده شده است. به هررو، نباید گمان بریم که عیسی می گفت جنگ گناه است. او اصولاً درصدد نیست که ضابطه ای برای رفتار کلی عرضه کند، حتی (ظاهراً) مورد خاصی را در نظر ندارد. او تأکید می ورزد که خدا صرفاً پیروی از شریعت را نمی طلبد، بلکه خیلی بیش از این می خواهد.

### فکر کافی است

تورات درباره اعمال یهودیان قانون می گذارد و نه افکار آنان. در دو مورد از خطبه کوه چنین می نماید که عیسی این را کافی نمی داند. پس از نقل فرمان «مرتکب قتل نشوید»، ادامه می دهد: هر کس در فکر خشم به برادر خود باشد سزاوار حکم می شود... و اگر او را ریشخند کند سزاوار آتش جهنم خواهد شد. (متی ۵، ۲۲)

صرف فکر خشم در چشم خدا همسان ارتکاب قتل است. اینجا کار به اغراق کشیده است. چطور ممکن است منظور عیسی این باشد که احساس خشم را در زندگی روزانه باید همچون قتل مجازات کرد؛ شاید به همین جهت است که «آتش جهنم» را به میان می آورد که در برابر حکم مجازات دادگاهها برای قتل واقعی به مجازات الهی و فوق طبیعی اشاره کرده باشد. (درباره این که عیسی به آتش جهنم، به معنای تحت اللفظی آن، برای گناهکاران قائل بود یا نه، به قطع چیزی

1. pacifism

نمی‌توان گفت؛ واژگان متن اصلی یعنی «گهته<sup>۱</sup> آتش» اشاره به دره عمیق گهته در حومه اورشلیم دارد که زباله شهر را در آنجا می‌سوزانند، و در میان عامه یهود نماد مجازات آتی بود. درس اخلاقی مسیح در اینجا روشن است. در دیدگان خداوند صرف اطاعت از شریعت و خودداری از ارتکاب قتل کافی نیست. چون قتل ابراز خشم نهایی است. خداوند با منع قتل در تورات، می‌خواهد نه تنها این ابراز نهایی بلکه تمامی حالت خشم را در ذهن و در اعمال برونی آدمی نهی کند.

همچنین عیسی در آن خطبه می‌گوید که تنها عمل زنا، که شریعت حرام شناخته، نیست که سزاوار مجازات است؛ اندیشیدن به افکار شهوت‌آمیز هم گناه دارد:

هرگاه مردی از روی شهوت به زنی نگاه کند، در دل خود با او زنا کرده است. (متی ۵، ۲۸)

اشتباه است تصور کنیم که در طول همه قرون یهودیت پیش از عیسی هیچ‌کس گمان نبرده بود که خداوند علاوه بر رفتار نیک برونی خواهان تقوای درونی نیز هست. کافی است نگاهی به کتاب ایوب در عهد عتیق بیندازیم تا ببینیم خداوند حالات درونی ذهن مثل صبر ایوب را در مقابله با ناملایمات تا چه اندازه ارزش می‌نهد. و نیز خطاست که فکر کنیم برابرنهاد شریعت قدیم و تعلیمات عیسی (در جملات مربوط به قتل - خشم و زنا - شهوت) لزوماً مبین سخنان خود عیسی است. همانطور که قبلاً گفتیم، اصالت خود این خطابه هم مورد تردید است. اما در این نکته شکی نیست که فرامینی از آن‌گونه که از زبان عیسی در اینجا آمده - فرمان به آدمی، که هم افکار درونی و

۱. gehenna، لفظ عبری که لغت «جهنم» از آن گرفته شده است.

هم رفتار برونی خود را پاس دارد - بخشی از پیام وی است. شریعت با همه اهمیت حیاتی‌اش تمامی خواست خداوند را از بندگانش در بر نمی‌گیرد. این خواستها جامع و کلی‌اند؛ خدا می‌خواهد نفسِ درون و برون هر دو سربه‌راه باشند.

### اصل اساسی

طبق یک برآورد، سنت منقولِ تفسیر خاخامها از تورات مکتوب، ۲۴۸ امر به معروف و ۳۶۵ نهی از منکر به وجود آورد. حتی خود خاخامها پی بردند که نوعی تلخیص لازم است. می‌گویند مردی غیریهودی روزی از شَمَای محافظه‌کار پرسید یهودیان چند قانون دارند و او پاسخ داد: «دوتا: شریعت منقول و شریعت مکتوب». هیلل، که مطابق معمول بیشتر تمایل داشت از سنت برهد، گفت فقط یک قانون وجود دارد: «آنچه را بر خود نمی‌پسندی بر دیگران نپسند: این سرتاپای شریعت است، و بقیه تفسیر و تأویل».

بیانات عیسی را در پایان خطبه کوه به همین محتوا اشاره دارد: همیشه با دیگران همان‌گونه رفتار کنید که می‌خواهید آنها با شما رفتار کنند: این است خلاصه تورات و گفته‌های انبیاء. (متی ۷، ۱۲؛ مقایسه کنید لوقا ۶، ۳۱)

هیلل و عیسی تقریباً یک چیز گفته‌اند. تقریباً، نه کاملاً. دستور هیلل منفی است و از آن عیسی، مثبت: دستور هیلل قیدوبندی است بر رفتار، و از آن عیسی حکم بر عمل.

خواننده امروزی می‌تواند به آسانی در این «اصل اساسی» دچار اشتباه شود و گمان برد که عیسی دارد اصول اخلاقی و انسانی خود را پیش می‌نهد. اگر محتوای «اصل اساسی» را جداگانه در نظر آوریم

مسلماناً به ظاهر چنین می نماید. اما عیسی و همکیشان یهودی اش انسان‌گرا<sup>۱</sup> نبودند. به خدا خدمت می کردند نه به بشر، و این کار را با اطاعت از احکام شریعت و گفته های پیامبران انجام می دادند. تردید نیست که اکثر آنها هیچ وقت نمی پرسیدند فلان حکم چرا باید اطاعت شود؛ اطاعت آنها کورکورانه - و بنابراین مکانیکی - بود، چون مایه عقلی نداشت. ویژگی تعلیم عیسی آن است که این اطاعت کورکورانه را نمی ستاید، بلکه خواستار نوعی اطاعت عقلانی است؛ در این نوع اطاعت، فرد می خواهد بداند چرا خداوند فلان فرمان را به بندگان خویش داده است. معنای واقعی «اصل اساسی» همین است. مسیح یادآورمان می شود که خواستهای خدا از بندگان اصلاً مرموز و غیر قابل فهم نیست، بلکه مبتنی بر ساده ترین قواعد است، یعنی این قاعده که با دیگران همان گونه رفتار کن که مایلی با تو رفتار کنند. مقصود از «اصل اساسی» این نبود که این اصل جایگزین همه قواعد دیگر شود. منظور از این اصل آنست که به مردم نشان داده شود چگونه مشیت الهی را گردن نهند، خواه شریعت آن حکم بخصوص را کرده باشد خواه نه. این دستور راهنمایی است برای موارد دیگری که شریعت نارسا است و نیز برای مواردی که بخشهای مختلف تورات با هم ناسازگاری دارند.

### یهودی، نه فیلسوف

پس از مطالعه تعلیمات عیسی که می توان آنها را آزادمنشانه خواند، می رسیم به تعابیر زیر، که متی در همان خطبه به او نسبت می دهد، و از آن دچار سرگیجه می شویم:



به شما بگویم: مادام که آسمان و زمین بر جای هستند، یک حرف، یک نقطه از تورات از میان نخواهد رفت... پس اگر کسی حتی کوچکترین احکام تورات را کنار بگذارد، و به دیگران چنان بیاموزد، در ملکوت آسمانی پست‌ترین مکان را خواهد داشت. (متی ۵، ۱۹-۱۸)

عیسی سخن خود را چه بسا به این شدت نگفت. این ممکن است واکنش متی باشد به یک سلسله «اباحه»<sup>۱</sup> یا هرج و مرج اخلاقی در پاره‌ای بخشهای کلیسای اولیه، و شاید هم عیسی خود این را گفت، که در آن صورت مخالفتی با سیرت تعلیماتش پیدا نمی‌کند. چون، همان‌طور که دیدیم، عیسی در صدد نبود احکام جدیدی برای جانشینی تورات بیاورد، بلکه شنوندگانش را تشویق می‌کرد لفظ «شریعت» را معنا و مفهومی تازه بدهند و دریابند که خداوند بیش از احکام مشخصی که در تورات موسی آمده و در حدیثهای منقول توسط خاخامها گفته شده، از بندگانش انتظار دارد. او با این کار خود ارج تورات را نفی نکرد، بلکه نشان داد که در ورای شریعت، شریعتی (به اصطلاح) برتر وجود دارد.

این شریعت برتر چه بود، و عیسی چگونه از آن خبر یافته بود؟ پاسخ ممکن است در نگاه نخست مبتذل و گمراه‌کننده به نظر برسد؛ چون حقیقت آن است که شریعت برتری که عیسی، بارها و بارها، بدان متوسل می‌شود وجدان انسانها است.

حکیم معاصر الهیات، اچ. ج. کدبری<sup>۲</sup> می‌پرسد عیسی چگونه به داوری اخلاقی‌اش دست یافت، و سپس خود جواب می‌دهد:

1. antinomianism

2. H. J. Cadbury

سخنان عیسی، مثل هر سخن دیگر، تصویب نهایی خود را در وجدان ما می‌یابند... در عمق این تعلیمات گونه‌ای خصلت خوداعتباربخشی<sup>۱</sup> [دیده می‌شود].

این نظر ممکن است مبتذل بنماید، چه، پس از آن‌همه جست‌وجو برای یافتن منشاء داوری اخلاقی عیسی، یکدفعه اُفت بزرگی است که بگویند وی، همانند هر آدم آزادمنش امروزی، فقط وجدانش را به کار می‌بست. و گمراه‌کننده است چون «وجدان» اصطلاحی یهودی نیست. وجدان را نباید آن‌چنان به کار برد که گویی عیسی به داوری اخلاقی انسان ارزشی می‌داد. عیسی یهودی بود و به‌عنوان یک یهودی حتماً اعتقاد داشت که یگانه داور اخلاقی و یگانه داور هر چیز خداست. اگر چیزی شبیه «وجدان» به فکر او می‌رسید، لابد آن‌را مشیت الهی می‌شمرد که آشکارا از راه عقل انسان بیان شده است. خدا یگانه داور است، اما درست نیست که شریعت را تنها واسطه داوری او بدانیم. صدای خدا در ذهن انسان روشن سخن می‌گوید، و همه می‌شنوند.

بدین ترتیب، آیا می‌توان گفت که نقش شاخص عیسی در مقام معلم همین بود؟ به نظر ما این‌طور می‌آید، اگرچه از فراز شکاف قرن‌ها نمی‌توان مطمئن بود. اگر اسناد و مدارک بیشتری از زمان عیسی می‌داشتیم شاید می‌توانستیم او را قطعی‌تر با آموزگاران دیگر وقت مقایسه کنیم. می‌شناه مسلماً تفاوت فاحشی میان رهیافت او و سایر خاخام‌ها، چه محافظه‌کار و چه آزادیخواه، نشان می‌دهد؛ اما باید اذعان کرد که می‌شناه دیرتر نوشته شده و معرف تنها یک جنبه یهودیت، یعنی تشویش به تدوین مقررات، است. کاملاً امکان دارد که

---

1. self-validating

آموزگاران دیگری نیز در سدهٔ نخست بوده‌اند که دعوت آنها به وجدان، همانند عیسی بوده است. در ضمن، اگر هم وجههٔ بارز عیسی همین بود، از کجا معلوم که این خصلتِ بخصوصِ تعلیمات او در ذهن شنوندگانش اثر چشمگیر نهاد. به قول اچ. ج. کدبری، «در این فاصله چه بسا آنچه در عیسی به نظر ما برجسته می‌آید برای شنوندگان او پیش‌پا افتاده بود و بر عکس». کدبری همچنین تأکید می‌کند که تازگی و اصالت به عنوان خصایلی که مورخ مایل است در عیسی بجوید شاید اصلاً صفات بارز او نبوده‌اند. به زعم او، معلم بزرگ معمولاً حرف تازه نمی‌زند بلکه برای بیان حقایق کهن راههای استثنایی پیدا می‌کند. کدبری نتیجه می‌گیرد (و ما هم بد نیست سخن او را بازگوییم) که:

برای توصیف تفاوت‌های عیسی [با دیگران] شاید صفاتی چون تندرو، پرشور یا افراطی دقیقتر باشد تا واژه‌هایی چون بدیع، اصیل یا یکتا.

تا اینجا مشخصاً بر مشخصات ویژهٔ عیسی در قیاس با بقیه یهودیت تأکید داشتیم. آیا تعلیمات او، به عنوان مثال در برابر آموزه‌های افلاطون و ارسطو نیز چنین چشمگیر می‌نماید؟ به عیسای فیلسوف چه مقامی باید داد؟

جواب این است که چنین قیاسی بی‌معناست. فلسفهٔ یونان به بشر و آرمانهای بشر می‌اندیشید. این آرمانها از چه قماش‌اند و بشر چگونه باید به آنها برسد؟ آیا، همان‌گونه که افلاطون باور داشت، آرمانهای بشر مثالهای استعلایی‌اند که انسان فرهیخته می‌تواند فراسوی آنها پیش رود، یا «نیکی»، آن‌گونه که ارسطو باور داشت، چیزی است که از طریق اعتدال و سازگاری با قوانین طبیعت تحقق می‌یابد؟ تنها این

نیست که نتیجه‌گیریهای آنها و عیسی بسیار متفاوت است - اصولاً نه برداشت پدرمآبانه و خودکامه افلاطون در مورد جامعه آرمانی کوچکترین وجه تشابهی با فکر عیسی دارد نه مرد آرمانی و خودبسند و کاملاً برتر ارسطو. یک اختلاف اساسی این است که افلاطون و ارسطو با الگوهای فلسفی پرطول و تفصیلی از انسان و جهان کار می‌کردند، و از آنها نتایج اخلاقی می‌گرفتند. عیسی نظامی چنین دقیق نداشت؛ روش او - اگر بتوان آنرا اصلاً روش خواند - «الهامی»<sup>۱</sup> بود. از این گذشته از «اخلاق» و «آرمان» صحبت نمی‌کرد. نگرانی او اطاعت بشر از خدا بود، چیزی که ذهن یونانی تصورش را هم نمی‌توانست کرد؛ چون، همان‌گونه که رودلف بولمن<sup>۲</sup> می‌گوید، اندیشمند یونانی «هیچ مرجع قدرتی نمی‌شناسد که در برابر آن احیاناً موضوع اطاعت پیش آید؛ تنها چیزی که می‌داند قانون تکامل بخشیدن ماهیت خود از راه دستاوردهای خویش است». و نکته‌نهایی در مقایسه‌مان باید توجه داشت اندیشمند یونانی درصدد ایجاد اخلاقیات متعادل و مداوم به‌شیوه اخلاقیون امروزی است، و حال آن‌که برای عیسی چنین رویکردی غریب و بیگانه است. در تعلیمات عیسی از تداوم خبری نیست؛ وی درصدد بنای یک نظام نبود.

اما این اختلاف اساسی میان رویکرد عیسی و رویکرد سنتهای دیگر اروپایی بدین معنا نیست که از تعلیمات عیسی، از دیدگاه اندیشه اخلاقی غیریهودی، چیزی نمی‌توان دریافت، و هیچ سخن او در محتوایی چنین بیگانه اصیل نمی‌نماید. این پندار که روح عمل مهم است نه صرف عملکرد بر حسب مشتی دستورات، این عقیده که در

---

1. Inspirational

۲. Rudolf Bultmann (۱۸۸۴-۱۹۷۶) متکلم و محقق آلمانی که خواستار اسطوره‌زدایی عهد جدید بود.

---

امور بشری فکر درونی ملاک است و نه عمل برونی، هر دو از مبانی اندیشهٔ جدید اروپایی است؛ و بی شک می شود دست کم بخشی از اینها را، به نفوذ عیسی بازگرداند. این اصول را در مفهوم ضمنی سخنان عیسی می توان یافت، ولی البته تردید نیست که مراد عیسی به عنوان یک یهودی اطاعت بیشتر از خدا بود؛ اصول مذکور جزء لاینفک هر گونه اخلاقیات در خور انسان هستند و معنی این حرف، البته، آن نیست که این افکار در خارج از دنیای استنباطهای یهودی تأثیری نداشته اند.

با این همه عیسی، همان گونه که دیدیم، فیلسوف نبود؛ ذهن او خصلتاً یهودی بود. حتی آن دسته از پیروان او که از دین یهود جدا شدند و خود را مسیحی خواندند ادعا نداشتند که وی نظام اخلاقیات مستقلی دائر کرده است. پولس قطعاً معتقد بود که عیسی پیروی از جزئیات تورات را برای پیروان خود واجب ندانسته است؛ او در عبارت معروفی نوشت: «مسیح به تورات خاتمه می دهد، و برای هر که ایمان دارد درستی می آورد» (رومیان ۱۰، ۴). ولی پولس اعتقاد داشت که عیسی این کار را نه با تعلیم چیزهای تازه بلکه با هلاکت بر صلیب و رستاخیز خود انجام داد، چون تعلیمی در کار او نبود. تردید نیست که کلیسای آغاز مسیحیت پیروی از تورات را گام به گام ترک گفت، و با پولس هم رأی شد که می گفت آن اقدام فقط یک «اقدام موقتی» بود که خداوند تا آمدن مسیح برقرار کرد (غلاطیان ۳، ۱۹). ولی این نظر پولس و کلیسای اولیه بود، نه نظر خود عیسی.

تقریباً به نحو گذرا به واقعیتی بسیار مهم برخورده ایم. پولس معتقد بود که عیسی تورات را «خاتمه داد» نه به خاطر آنچه تعلیم می داد بلکه به خاطر این که بر صلیب مُرد. به سخن دیگر، از همان ابتدای کلیسای مسیحیت، عیسی چیزی بیش از صرفاً یک استاد پنداشته شد. این را

می‌شود بسادگی از دشواری شناخت ویژگیهای واقعی تعلیمات عیسی دریافت. از روش آشفته و غالباً ضدونقیض صیانت این تعلیمات معلوم است که کلیسای اولیه تعلیمات عیسی را مهمترین وجه او نمی‌دانست. چه بسا حرفهای وی را اصلاً مهم نمی‌شمرد. وجه مهم به نظر آنها این بود که عیسی مسیح، پسر انسان، پسر خدا بود. این ایمان آنها بود، و همین اساس وفاداری آنها را فراهم آورد. اما عیسی درباره خود چه نظری داشت؟ فکر می‌کرد کیست؟

## فکر می کرد کیست؟

کلیسای مسیحی اعتقاد داشت و هنوز هم عمدتاً دارد که پاسخ این پرسش بسیار ساده است. بر حسب نظر متداول مسیحیان عیسی معتقد بود، یا بهتر بگوییم می دانست، که مسیح است - ولی به مفهومی خاص، که با عنوان «پسر انسان» بهتر بیان می شود. پیروان او این امر را به تدریج دریافتند، و علت عدم درک آن در زمان حیات عیسی حماقت و خباثت دیگران بود.

صدق این نظر چه مبنایی می تواند داشته باشد؟ این اصطکاک، «مسیح» و «پسر انسان» واقعاً به چه معنی هستند؟

### مسیح قوم یهود

در فصل سوم دیدیم که چگونه در نتیجه شکست و ناکامی پیاپی، آمال ملی قوم اسرائیل بیشتر و بیشتر به آتیه موکول گردید، و سرانجام امید ساده پیروزی قومی به صورت انتظار پایان فاجعه آمیز جهان درآمد، که

پس از آن قوم اسرائیل بالاخره سرآمد خواهد شد. ولی این نظر را همه اسرائیلیان نپذیرفتند. بسیاری همچنان به برداشتی سهلتر، و نه این قدر فوق‌طبیعی، چسبیدند، که می‌گفت شاه داوود تازه‌ای از میان آنان برمی‌خیزد، دشمنان اسرائیل را مغلوب می‌کند، و بدون آن‌که نظم کنونی جهان را تغییر دهد بر اورشلیم فرمان می‌راند. بنابراین پیوسته چشم به راه آمدن این داوود جدید بودند، و گهگاه می‌پنداشتند او را یافته‌اند. برای نمونه، پس از بازگشت از تبعید بابل در قرن شش پیش از میلاد بسیاری اعتقاد داشتند که زَرُبَابِل<sup>۱</sup> فرماندار تازه اورشلیم مسیح است: نگاه کنید به زکریا (۴، ۷): «کوه، بزرگترین کوه، در قیاس با زَرُبَابِل بلندتر از دشتی هموار نیست». اما امید به این‌که زَرُبَابِل، داوود نوینی بشود به جایی نرسید. همچنین در قرن دوم پیش از میلاد، بسیاری برای یک رهبر یهودی به نام شمعون مکابئوس<sup>۲</sup> که صلح ناپایداری با سوریها به ارمغان آورد مقامی تقریباً مسیحایی قائل بودند. آیا معاصران عیسی وی را یک مسیح ملی می‌شمردند؟ مرقس ظاهراً چنین عقیده‌ای دارد. او می‌گوید پس از آن‌که عیسی به معجزه‌های زیادی دست زد و سیرت حقیقی خود را بخوبی آشکار ساخت از حواریون پرسید، فکر می‌کنند او کیست، و پطرس پاسخ داد «تو مسیح هستی». (مرقس ۸، ۲۹). واکنش عیسی نه تأیید است نه تکذیب، چون به آنها دستور می‌دهد در این باره چیزی به کسی نگویند. مدتی بعد، وقتی به اورشلیم می‌رسند، جمعیت با این کلمات به عیسی خوش آمد می‌گویند: «مبارک باد آن کسی که به نام خداوند می‌آید! فرخنده باد پادشاهی آتی پدر ما داوود!» (مرقس ۱۱، ۱۰-۹؛ مقایسه کنید با متی ۲۱، ۹ و لوقا ۱۹، ۳۸). هنگام محاکمه عیسی کاهن اعظم از او می‌پرسد: «تو مسیح، پسر خدای متبارک هستی؟» و عیسی، در

1. zerubbabel

2. Simon Maccabeus



روایت مرقس، پاسخ می‌دهد، «هستم» (مرقس ۱۴، ۲-۶۱). به هنگام تصلیب عیسی، اتهام او که بر پیکر صلیب کوبیده‌اند در دو کلمه خلاصه شد: «پادشاه یهودیان» (مرقس ۱۵، ۲۶؛ مقایسه کنید با متی ۲۷، ۳۷ و لوقا ۲۳، ۳۸). در ضمن عابران هم با این کلمات او را ریشخند می‌کنند «پس ای مسیح، پادشاه اسرائیل، حال از صلیب پایین بیا اگر این را به چشم خود ببینیم، ایمان می‌آوریم». (مرقس ۱۵، ۳۲؛ مقایسه کنید با متی ۲۷، ۴۲ و لوقا ۲۳، ۳۷).

آیا عیسی واقعاً دعوی سیاسی داشت؟ آیا خود را «پادشاه یهودیان» می‌انگاشت و فکر می‌کرد برای آزادکردن اسرائیل از فرمانروایی رومیان آمده است؟ تصور این امر مسلماً نامعقول نیست، چون کسی که در فلسطین سده نخست جمعیت را به جنب و جوش درمی‌آورد حتماً یک مبشر دینی بود که در نظر همگان پیوندی ژرف با آمال ملی داشت. مژده آمدن ملکوت خدا، که آنچنان با پیام عیسی ارتباط نزدیک دارد، بدون تردید به معنی پیروزی اسرائیل تعبیر می‌شد. پس نباید تعجب کرد که پاره‌ای مردم تعلیمات او را توان‌آزمایی سیاسی و نیز توان‌آزمایی دینی در برابر نظم موجود می‌پنداشتند. همان‌گونه که در انجیلها آمده برخی از پیروان او عضو گروهی سیاسی و ضدرومی بودند که بعدها معروف به فدائیان<sup>۱</sup> شد (نگاه کنید به مرقس ۳، ۱۸، مقایسه کنید با متی ۱۰، ۴ و لوقا ۶، ۱۵) و یکی از حواریون هم «شمعون فدایی» نام داشت، این مسائل، نظر فوق مبنی بر زورآزمایی سیاسی او را تقویت می‌کنند. با این حال بعید است که عیسی خود دارای جاه‌طلبی مشخص سیاسی بوده باشد. در ماهیت تعلیمات او به صورتی که کلیسا اشاعه داده است اثری از این جاه‌طلبی به چشم نمی‌آید، و انجیلها در این نکته جای شک

نمی‌گذارند که وی چنین رسالتی برای خود قائل نبوده است. دست کم چهار انجیل نخست توافق دارند (یوحنا دید مذهبی باریک‌بین‌تری دارد) که وی صریحاً جاه‌طلبی سیاسی را کوید و نقش خود را تحمل درد و رنج اعلام کرد و خود را «پسر انسان» خواند.

### پسر انسان

این دو کلمه «پسر انسان» شاید بحث‌انگیزترین مباحث انجیل است. علمای الهیات نمی‌توانند کاملاً توافق کنند که مقصود عیسی از آنها چه بود - یا اینکه از به‌کاربردن آنها چه منظوری داشت.

تعبیر «پسر انسان» [یا بنی آدم] یکی از حشوهای ویژه عبری برای «بشر» است، و گاه به‌طور قاطع صرفاً بدین مفهوم به‌کار می‌رفت. مردم در حین سخن خود را «پسر انسان» می‌خواندند، بی‌آنکه بخواهند عنوانی برای خود بتراشند، یا چیزی جز «من» بگویند. بعضی از مفسران کتاب مقدس معتقدند که منظور عیسی از به‌کاربردن این اصطلاح همین بود و بس؛ می‌گویند وی در آن موقع خود را فی الواقع «مردی» یا «این مرد» می‌نامید.

از سوی دیگر مفسران زیادی معتقدند که غرض عیسی از استعمال اصطلاح «پسر انسان»، پیامدهای مشخص مذهبی بود. می‌گویند مقصودش این‌همانی خود با چهره مسیح‌گونه‌ای بود که پایان جهان و داوری خداوند را با خود می‌آورد. دلیل اصلی اعتقاد آنان که مقصود عیسی چنان بود وجود آشکار چهره‌ای این‌سان در کتاب دانیال است. با آن‌که ادعا می‌شود پیشینه این کتاب به اسارت بابل می‌رسد، دانیال در حقیقت حدود صد و پنجاه سال پیش از تولد عیسی نوشته شد. قسمت مربوط به آمدن ملکوت خدا در دانیال بدین شرح است:

کسی را دیدم همچون پسر انسان\* که با ابرهای آسمان می‌آمد؛ نزد وجود قدیم [یعنی خدا] رسید و او را به حضور آوردند. اقتدار و جلال و قدرت شاهانه به او دادند... اقتدار او جاودانی و بی‌زوال بود، و قدرت شاهانه او هیچ‌گاه نقصان نمی‌یافت. (دانیال ۷، ۱۴-۱۳)

این قطعه در دانیال از امید آینده اسرائیلیانی سرچشمه می‌گرفت که به جای پیروزی صرفاً این جهانی قوم خود، چشم به راه پایان ماوراء طبیعی دنیا بودند. معنای دقیق قطعه خیلی روشن نیست. غرض از «پسر انسان» در اینجا قطعاً چهره‌ای تمثیلی یعنی یاور مردم خداشناس در اسرائیل است، ولی این امر مقصود را پیچیده‌تر می‌کند. تا همین اواخر، پاره‌ای علمای دینی استدلال می‌کردند که پسر انسان مفهومی بود آماده و مصطلح که نورسندۀ دانیال به کار برد، و عیسی در واقع آنرا از او گرفت. آنها می‌گفتند که این پسر انسان علی‌رغم اسمش به هیچ وجه موجود انسانی نیست؛ وجودی آسمانی و ملکوتی است که خدا پیش از پدید آوردن جهان آفرید؛ چهره‌ای درخشان، همسان فرشتگان و برخوردار از قدرت معجزه‌آسای خداوندگار. وی تا آمدن ملکوت خدا پنهان در بهشت به سر می‌برد. زمان فرارسیدن ملکوت همراه «ابرهای آسمان» به زمین فرود می‌آید. ظهور او همچون آذرخش خواهد بود و او همه ملت‌ها را فرا می‌خواند و به عنوان نماینده خداوند درباره آنها داوری می‌کند. هنگام داوری زندگان، مردگان نیز از گور برمی‌خیزند و مورد داوری قرار می‌گیرند. ثوابکاران، به ویژه اسرائیلیان ثوابکار، به سعادت ابدی می‌رسند و به آنها در ملکوت خداوند اقتدار بخشیده می‌شود، تمامی ملل دیگر در برابر اینان، و در

---

\* کتاب مقدس نوین به زبان انگلیسی می‌گوید «یکی را دیدم همچون آدمی»، ولی معنای تحت‌اللفظی اصطلاح در عبری «یکی همچون پسر انسان» است. (مؤلف)

برابر پسر انسان، که همه او را می پرستند، زانو می زنند.

ولی امروزه شک و شبهه های زیادی در این زمینه وجود دارد. آیا واقعاً مفهومی چنین دقیق از پسر انسان وجود داشت که عیسی بگیرد، یا اصطلاح «پسر انسان» بسیار بیشتر از آنچه تفسیر فوق می گوید مبهم بوده است؟ بدون تردید متونی یهودی دقیقاً با این مضمون وجود دارد، اما تاریخ اینها مشکوک است و عاقلانه نیست که فرض کنیم عیسی و معاصرانش این متون را می شناختند و در کاربرد اصطلاح «پسر انسان» هم رأی آنها بودند. این را خوب می دانیم که عیسی با نوشته دانیال آشنایی کامل داشت - کتاب دانیال در زمان او بسیار معتبر و محترم شمرده می شد. ولی اگر هنگامی که خود را به این لقب خواند مقصودش همان «پسر انسان» دانیال بود، نمی توان گفت چه معنایی از آن افاده می کرد، چون قطعه دانیال بی نهایت مبهم است، و یقین نداریم که هر بار که عیسی تعبیر «پسر انسان» را به کار برد حتماً اشاره اش به گفته دانیال بوده است.

برای رهایی از این کلاف سردرگم، بایستی به طرق مختلفی که انجیلها اصطلاح پسر انسان را به کار می برند نظر بیندازیم (انجیل یوحنا معمولاً کلمه ساده «پسر» را ترجیح می دهد، که مفهوم ضمنی اش پسر خدا است). سه انجیل نخست بر روی هم تقریباً هفتاد مرتبه آنرا به کار می برند، ولی البته بسیاری از این موارد گزارش مشابه یک واقعه است. گروه بندی موارد استعمال این اصطلاح را در انجیلها یک تمرین کاملاً روشنگر است.

کلمات «پسر انسان» در مواردی خاص قطعاً به نوشته دانیال اشاره دارد. نمونه بارز اینها تکه ای است در محاکمه عیسی. روایت مرقس چنین است:

باز کاهن اعظم از او پرسید: «آیا تو مسیح پسر خدای متبارک هستی؟ عیسی گفت هستم؛ و شما پسر انسان را خواهید دید که

در دست راست خدا نشسته و بر ابرهای آسمان می آید». (مرقس ۱۴، ۲-۶۱)

متی این قطعه را چنین می آورد:

«آیا تو مسیح، پسر خدا هستی؟» عیسی پاسخ داد «این گفته شماست. ولی این را به شما بگویم: از این پس، پسر انسان را خواهید دید که در دست راست خدا نشسته و بر ابرهای آسمان می آید». (متی ۲۶، ۴-۶۳؛ مقایسه کنید با لوقا ۲، ۷۰-۶۷)

دو قطعه دیگر که تلویحاً به دانیال اشاره دارد، نشان می دهد که عیسی منتظر است آمدن پسر انسان بسیار زود تحقق پذیرد. به حواریون می گوید:

بدانید که بعضی از کسانی که اکنون اینجا ایستاده اند تا آمدن پسر انسان را به پادشاهی اش به چشم خود نبینند مزه مرگ را نمی چشند. (متی ۲۸، ۱۶؛ مقایسه کنید با مرقس ۹، ۱ و لوقا ۹، ۲۷)

در واقع، به نقل متی، عیسی آمدن پسر انسان و ملکوت خدا را در ظرف هفته ها و ماه های آینده - و نه سالیان دراز - وعده می داد؛ روایت متی از دستورات عیسی به حواریون به هنگام رفتن آنها به مأموریت های جداگانه چنین است:

این را به شما بگویم: پیش از آن که شما دیدار خود را از همه شهرهای اسرائیل تمام کنید پسر انسان آمده است. (متی ۱۰، ۲۳)

چقدر احتمال دارد که این اشارات تلویحی به دانیال، گفته های اصلی خود عیسی باشد؟ هیچ کس نمی تواند پاسخ قطعی دهد. اما وقتی اوضاع و احوال را در نظر بگیریم بعضی از پاسخ های منسوب

به عیسی در جواب کاهن اعظم در حین محاکمه بسیار عجیب می‌نماید. عیسی تا اینجای داستان، تحت تأثیر اغواگران قرار نگرفته و ادعایی در مورد خود نکرده است. حال ناگهان خود را پسر انسان می‌خواند. این حرف البته به نقل از گزارشی است بسیار حدسی از جریان احتمالی محاکمه، و بنابراین می‌توان گمان برد که صاف و ساده در متن گنجانده شده که عیسی را در برابر متهم‌کنندگان سرفراز جلوه دهد و زمینه‌نمایی برای محکوم‌کردنش فراهم سازد. اما در مورد سخن دیگر عیسی یعنی پیشگویی ظهور عاجل پسر انسان مسلماً مشکل می‌توان توضیح داد که اگر این حرف را خود او نزده بود به چه دلیل پیروانش آن را نقل کردند. موقعی که انجیلها به تحریر درآمد، معلوم شده بود که پیشگویی ظهور فوری پسر انسان – «پیش از آن‌که شما دیدار خود را از همه شهرهای اسرائیل تمام کنید» – نادرست بوده است، و بی‌تردید بسیاری از حواریون اولیه مرده بودند، و لذا پیش‌بینی این‌که شماری از آنها شاهد آمدن ملکوت خواهند بود، دست‌کم مشکوک می‌نمود. بدین ترتیب، این نوشته‌ها نمی‌تواند صد در صد من‌درآوردی باشد. به احتمال قوی اینها بازتاب راستین باورداشت عیسی است که ملکوت خدا به زودی فرا خواهد آمد. از سوی دیگر ماهیت بسیار مطمئن این سخنان با قطعۀ دیگری که می‌خواهد تاریخ آمدن ملکوت را به هیچ وجه نمی‌توان از پیش گفت مخالف شگفتی دارد:

اما از آن روز و ساعت هیچ‌کس خبر ندارد، حتی فرشتگان آسمان  
یا پسر؛ فقط پدر از آن آگاه است. (مرقس ۱۳، ۳۲؛ مقایسه کنید  
با متی ۲۴، ۳۶)

بر روی هم، اگر خیال داریم ثابت کنیم که عیسی، به تعبیر دانیال، خود را پسر انسان می‌انگاشت، در آن صورت شرط عقل نیست که

به هیچ کدام از این گفته‌ها اعتبار چندانی بدهیم.

البته به روایت انجیلها موارد دیگری هم هست که عیسی به آمدن شکوهمند پسر انسان اشاره می‌کند؛ اینها در «مکاشفه» یا خطبه رؤیایی، که هر سه انجیل نخستین در مقدمه مصیبت می‌آورند نقل شده است (مرقس فصل سیزدهم، متی فصلهای بیست و چهار و بیست و پنجم، لوقا فصل بیست و یکم). در اینجا، عیسی از حوادثی صحبت می‌کند که پس از مرگ او روی خواهد داد: پیامبران دروغین، جنگها، شایعه‌های پایان جهان، زمین‌لرزه‌ها، تعقیب و آزار پیروانش، و (شاید، اگرچه این روشن نیست) سقوط اورشلیم در سال ۷۰ بعد از میلاد. این خطبه چندین اشاره به «آمدن» پسر انسان دارد. ولی آیا خطبه‌ای اصیل است؟ یکی دو مفسر چنین می‌پندارند، اما نظر عمومی بر آن است که این خطبه کار نویسنده‌ای دیگر یا حاصل از سنتی متأخر است، و تردید نیست که تا اندازه زیادی به سبک دیگر کتابهای مکاشفه‌آمیز یهودی-مسیحی نوشته شده است.

اینهاست گفته‌های انجیلها که عیسی را به سبک دانیال به طور قطع پسر انسان می‌خوانند. گفتیم «می‌خوانند» نه این که «یکی می‌دانند»، چون واقعیت آن است که همه این گفتارها به صورت شخص ثالث است. عیسی هیچ‌گاه خود آشکارا نمی‌گوید «من پسر انسان هستم»، و اغلب منظورش می‌تواند شخص سوم باشد:

... پسر انسان را خواهند دید که با قدرت و جلال بر ابرها

می‌آید... (مرقس ۱۳، ۲۶)

پس خود را آماده نگهدارید، چون پسر انسان در زمانی که هیچ

انتظار ندارید خواهد آمد. (متی ۲۴، ۴۴)

... هر که در برابر مردم خود را از آن من بداند، پسر انسان در برابر

فرشتگان او را از آن خود خواهد دانست... (لوقا ۱۲، ۸)

این فقط یک فرض است که عیسی دز اینجا دارد درباره خود صحبت می کند. نویسندگان/انجیلها بی درنگ چنین انگاشتند، ولی آیا اینها سخنانی را نقل نمی کردند که عیسی نه از خود - چون در مورد خودش که ادعایی نداشت - بلکه از موجودی آسمانی می گفت که سرانجام ملکوت خدا را با خود می آورد، موجودی که عیسی خود را وی نمی دانست؟ این قول، حتماً ممکن است.

حال می رسیم به گروه دیگر اشارات/انجیلها به «پسر انسان»: آنهایی که نمی توان با قطعیت گفت عیسی مفهوم دانیال را از آنها مد نظر دارد. در هیچ کدام از این گفته ها او به وضوح دعوی عنوان ویژه ای برای خود ندارد - بلکه محتملاً به جای گفتن «بشر» یا «خودم» دست به اطمینانی مُمِل زده است. مثلاً:

سبت برای انسان به وجود آمد، نه انسان برای سبت: پس پسر انسان صاحب اختیار روز سبت هم هست. (مرقس ۲، ۸-۲۷)

این را می توان مسلماً بدین معنا گرفت که «بشر صاحب اختیار روز سبت هم هست» - که دنباله قسمت اول موعظه است. در قطعه دیگری از همین دست، عیسی وقتی می گوید «پسر انسان» بدون تردید اشاره اش به خودش است، و شاید صرفاً می خواهد بگوید «من»:

اکنون به اورشلیم می رویم، و پسر انسان به دست سران کاهنان و فقیهان شرع سپرده خواهد شد؛ آنها او را محکوم به مرگ می کنند و به دست قدرت بیگانه می سپرند. او را مسخره خواهند کرد، به رویش آب دهان خواهند انداخت، تازیانه خواهد خورد و کشته خواهد شد؛ و سه روز بعد دوباره سر برخواید داشت. (مرقس ۱۰، ۴-۳۳؛ مقایسه کنید با متی ۲۰، ۱۹-۱۸ و لوقا ۱۸، ۳۱-۳۰)



ناگفته نماند که بیشتر مفسران در اصالت این کلمات و انتساب آنها به عیسی یقین ندارند؛ اگر عیسی به حواریون به این روشنی گفته بود که چه پیش می آید، چرا، آن گونه که در انجیلها آمده، از خبر مرگش چنین دچار اندوه و نومیدی گشتند، و از بشارت زنده شدنش چنین دچار حیرت؟ ولی اگر هم اینها را اصیل بینداریم، هیچ دلیلی ندارد که فکر کنیم واژه های «پسر انسان» در اینجا - و در حقیقت در دو پیشگویی مشابه دیگر در ضمن مصیبت (مرقس ۸، ۳۱؛ ۹، ۲-۳۰ و معادلهای آنها در متی و لوقا) - مفهومی جز «من خود» یا «این آدم» داشته باشد. از سوی دیگر دشوار بتوان تصور کرد که بر اساس گمان نویسندگان انجیلها، و اعضای زیاد کلیسای اولیه که امانت دار احادیث مبانی انجیلها بودند، عیسی وقتی اصطلاح «پسر انسان» را به کار می بست هیچ دعوی خاصی برای خود نداشت. اگر می پنداشتند معنای این دو کلمه چیزی جز «من خود» نیست، آیا به خود زحمت می دادند که این همه آنرا تکرار کنند؟ یا می توان فرض کرد که تمامی موارد کاربرد «پسر انسان» در انجیلها ابداع کلیسا است؟ این ممکن، ولی نامحتمل، است. مفاهیم ضمنی عبارت چنان مبهم است - به مراتب مبهم تر از واژه «مسیح» - که بعید می نماید کسی کلاً آنرا از خود درآورده باشد. معقول تر این است که فرض کنیم عیسی این اصطلاح را خود به کرات به کار برد تا شنوندگانش را تحت تأثیر قرار دهد. نمی توان به یقین گفت که چه معنایی از آن می جست؛ اما می توان حدس زد.

### خادم رنجبر

پیش از آن که حدسی بزنیم، باید نگاهی بیندازیم به نظر دیگری که عیسی درباره خود داشت. مسیح قوم یهود و «کسی همچون پسر

انسان» در کتاب دانیال هیچ کدام بویی از درد و رنج نبرده بودند؛ هر دو چهره‌هایی شکوهمند و پیروز - و نه شکست خورده - بودند. با این حال در تصویر انجیلها از عیسی نقش او به منزله مسیح یا پسر انسان - و دقت کنید چگونه این دو عنوان اینجا دوشادوش هم پدید می‌آید - با زجر و عذاب عجین شده است:

... از حواریون پرسید، «مردم می‌گویند من کیستم؟» ... پطرس جواب داد: «تو مسیح هستی» بعد عیسی به آنها دستور اکید داد که درباره او چیزی به کسی نگویند؛ و به تعلیم ایشان پرداخت و گفت پسر انسان باید متحمل رنجهای بسیار شود، و از طرف ریش سفیدان، سران کاهنان و فقیهان شرع طرد گردد و به هلاکت برسد... (مرقس ۸، ۳۱-۲۷)

عنصر پیشگویانه این قطعه موجب شده که بسیاری از مفسران در صحت آن تردید کنند. ولی حتی اگر عیسی رنجهای خود را به صراحتی که انجیلها می‌گویند پیش‌بینی نکرده باشد، از شیوه‌ای که ظاهراً به استقبال مرگ رفت، این حدس نامعقول نیست که بنا به اعتقاد او با تحمل رنج می‌توان به نحوی طلب «استغفار» کرد، یعنی، خداوند و بندگان را آشتی دهد، حتی «گناهان جهان را برطرف سازد». علمای دینی به‌ویژه مایلند این نظر را بپذیرند، چون چنین مفهومی در متون مقدس یهودی که عیسی آن را خوب می‌دانست وجود داشت.

گفتارهای مورد بحث همه در کتاب اشعیا است، اگرچه مفسران جدید عقیده ندارند که اینها اثر خود اشعیا یا حتی «اشعیا دوم» باشد، بلکه نوشته شخصی ثالث یا مکتب خاصی از نویسندگان است. این قطعات به شکل شعر در متن اشعیا گنجانیده شده است. سه قطعه نخست این شعرها یا «سرودهای خادم» (نام امروزی آنها) درباره دعوت پیامبری است که بناست قوم اسرائیل را به پرستش یهوه

باز آورد؛ این پیامبر همچنین «روشنایی قومها» و ناصح تمام جهان است. اما سروکار ما بیش از همه با سرود چهارم است. صحنه این سرود زمان گذشته است، و از زندگی فلاکت بار خادم در روی زمین سخن می گوید. به روایت سراینده، وی جسماً زشت، حتی کریه، و نفرت انگیز بود. فزون بر این مرضی متعفن و بسیار پردرد داشت. معالوصف این درد و رنج عنصر مثبتی در رسالت او بود. این نیز زجر استغفار بود:

... رنجهای ما را بر خود گرفت، شکنجه های ما را بر تافت،

و ما او را توسری خورده خدا،

و مضروب بیماری و سیه روزی گمان بردیم؛

و حال آن که به سبب خطایای ما مجروح،

و برای شرارتهای ما زجر می کشید؛

تنبيه هایی که او دید سلامتی ما را خرید،

و زخمهای او ما را شفا بخشید.

همه چون گوسفندان گمراه شده بودیم،

هر کدام به راهی رفته؛

ولی خداوند تقصیر جمیع ما را بر وی نهاد. (اشعیا ۵۳، ۶-۴)

خادم مصائب دیگری هم تحمل کرد: مرگ او مرگ یک جنایت کار بود و به وضعی شرم آور به خاک سپرده شد. اما شعر با این اطمینان پایان می یابد که یهوه به خادم پاداش خواهد داد و عظمت واقعی او را به جهانیان بر خواهد نمود. در حقیقت خادم را باز زنده خواهد کرد و به حیات خاکی بر خواهد گردانید و از «عمری دراز بهره یافته نوه های خود را خواهد دید» (اشعیا ۵۳، ۱۰). یهوه می گوید:

او را در میان بزرگان نصیب خواهم داد،

و از غنائم مقتدران سهمی خواهد داشت،

زیرا جان خود را به خطر انداخت  
و در زمرهٔ تبه‌کاران شمرده شد،  
و گناهان بسیاری را به گردن گرفت  
و خطایای ما را شفاعت کرد. (اشعیا ۵۳، ۱۲)

تفسیر این اشعار آسان نیست، ولی احتمال قوی دارد که منشأ آنها یک شخص واقعی تاریخی باشد، پیامبری که رنجهای شخصی او کفارهٔ گناهان اسرائیل پنداشته شد. بی شک عقیده به نوعی رنج از روی «همدردی» در میان شماری از پیامبران رواج داشت، از جمله خود اشعیا، که معروف است سه سال لخت و پابرنه راه رفت تا همین شرمساری [لختی و پابرنگی] را سر حبشی‌ها و مصریان بیاورد، و ارمیا، که با یوغی آهنین برگردنش همه جا می‌رفت تا سرنوشت یهودیه یعنی بردگی در زیر «یوغ» بابلها را نشان بدهد و جلو گیرد. بسیاری از پیامبران در حقیقت خصلت تمامی زندگی خود را «آیه» ای از این دست می‌انگاشتند. ارمیا از زناشویی منع شد و مجبور گردید از اجتماع دوری گزیند، و حزقیال<sup>۱</sup> تکلیف یافت به نشانهٔ ویرانی آتی اورشلیم متحمل زجر بدنی بشود. سرودهای خادم، بدین معنا بخشی از یک سنت وسیعتر است.

از سوی دیگر سنت درد و مشقت نبوی اختصاصاً مستلزم کفاره نبود، یعنی همواره تصور نمی‌رفت که خداوند تحمل رنج را نوعی فدیة برای گناهان قوم اسرائیل بپذیرد. سرودهای خادم هم این امر را به روشنی نشان می‌دهد. کفاره در اندیشهٔ یهودی موضوعی چندان نامعمول نبود و قربانی در معبد اورشلیم این را تلویحاً نشان می‌داد. اما تصور جان‌باختن یک تن به خاطر گناهان تمامی یک قوم به نحو

---

1. Ezekiel

چشمگیری در سرودهای خادم دیده می‌شود، و لذا اگر عیسی واقعاً عقیده داشت که رنج و مرگ او هدیه‌ای است برای گناهان آدیان، این فکر را احتمالاً از سرودها گرفته بود.

بیشتر متکلمان محافظه کار همین‌گونه می‌اندیشیدند. اینها معتقدند که عیسی عنوان «پسر انسان» را با مفهوم خادم رنجبر درآمیخت. می‌گویند، عیسی معتقد بود که ملکوت خدا نه تنها با بحرانی کیهانی بلکه با زجر و مشقت او بر صلیب به وقوع می‌پیوندد، و رنج او کفاره گناهان بشر است. به سخن دیگر بر طبق این نظر، عیسی درباره خود همان عقیده‌ای را داشت که کلیسای مسیحی بعدها درباره او یافت: که مرگ او - و سپس رستاخیزش - به خودی خود رویداد بزرگی بود که خداوند از طریق آن رحمت خود را در حق بشر اعلام کرد. این امر به یک معنا جای آمدن ملکوت را گرفت، یا دست کم نخستین مرحله فرارسیدن ملکوت بر روی زمین بود.

جاذبه بزرگ این‌گونه نگرش به عیسای تاریخی آن است که با تصورات بعدی کلیسا از او هماهنگی دارد اما با شواهد و قرائن همخوانی زیادی ندارد. در سه انجیل نخستین تنها یک جاست که عیسی آشکارا مرگ خود را با کفاره یا «فدیه» مرتبط می‌سازد:

عیسی ایشان [حواریون] را پیش خود خواند و گفت «می‌دانید که در میان ملل کسانی که فرمانروا محسوب می‌شوند بر زبردستان خود فرمان می‌رانند... در بین شما نباید چنین باشد؛ در بین شما، هر که می‌خواهد بزرگ باشد باید خادم شما بشود... چون پسر انسان نیامد که مخدوم قرار گیرد بلکه خدمت کند؛ و جان خود را فدیۀ بسیاری سازد.» (مرقس ۱۰، ۵-۴۲؛ مقایسه کنید با متی ۲۰، ۸-۲۵)

اگر عیسی این را گفته باشد، شک نیست که باور داشته مرگ بر

صلیب نیروی کفاره‌ای دارد. اما آیا واقعاً این سخن را گفته است؟ یک مورد واحد از کلام او، میخ نازکی برای آویختن همه مطالب فوق است، بخصوص که وقتی انجیلها به نگارش درآمد کلیسا به طور قطع تصور خود را دربارهٔ تصلیب به منزلهٔ کفاره نشو و نما داده بود. اکثر مفسران گمان می‌برند که این کلمات را عیسی بر زبان نیاورد. (ناگفته نماند که لوقا در روایت این بخش اشاره‌ای به «کفاره» ندارد.) مع هذا بسیاری که صحت این قطعهٔ خاص را رد می‌کنند هنوز گمان می‌برند که عیسی ایمان داشت مرگ او ایثاری نیابتی به خداوند درازای گناهان بشر است. آیا این نظر موجه است؟

### معلم اخلاق یا معجزه‌گر؟

از دیدگاه یک مورخ شواهد بررسی شده حتماً غیرکافی و نارساست. انجیلها دلالت دارند که عیسی خود را مسیح محبوب مورد انتظار قوم یهود نمی‌شمرد، و در ضمن مجال نمی‌دهند که به نتیجه‌ای قطعی برسیم که آیا عنوان پسر انسان را در مورد خود به کار می‌برد یا خیر، و در این صورت به کار بردن، منظور او دقیقاً چه بوده است. و نیز معلوم نمی‌کنند که عیسی مرگ خود را، همانند مرگ خادم رنجبر در اشعیا، واجد نیروی کفاره‌گر می‌دانست یا خیر. بنابراین اگر بخواهیم به نتیجه‌ای برسیم، باید ناچار جنبه‌های دیگر موضوع را بررسی کنیم: باید پرسیم آیا از لحاظ روانی و تاریخی محتمل است که عیسی چنین ادعاهایی دربارهٔ خود کرده باشد یا خیر.

اگر جنبهٔ روانی موضوع را صددرصد از دید قرن بیستمی مورد داوری قرار دهیم، پاسخ احتمالاً منفی است. با طرز فکر امروزی به نظر می‌آید که چنانچه عیسی واقعاً خود را پسر انسان (به مفهوم نایب خدا، فرستاده از آسمان) می‌دانست، در آن صورت باید به نحوی کاملاً

شگفت‌انگیز از خود مطمئن می‌بوده است. آیا عیسی به‌راستی باور داشت که وجودی ملکوتی است که روزی بر ابرهای آسمانی به‌زمین فرود می‌آید و با جلال و شکوه حکومت می‌کند؟ جان ناکس متکلم امروزی می‌پرسد «از نظر روانی آیا هیچ آدم عاقلی» می‌تواند چنین بیندیشد، و می‌افزاید: «برای من بی‌اندازه دشوار است که پاسخ مثبت بدهم». و از دید یک ناظر امروزی، حتی اگر دریافت عیسی از نقش خود را عمدتاً رنجبر بدانیم تا فردی شکوهمند - به عبارت دیگر، حتی اگر تصور می‌کرد که خادم رنجبری بیش نیست - باز ادعای او بسیار بزرگ نبود؟ ناکس بار دیگر چنین ادعایی را مغایر سلامت عقل، یا لاقلاً فروتنی عیسی می‌بیند و می‌پرسد چگونه عیسی می‌توانست باور کند که مرگ او «گناهان جهان را از میان می‌برد»؟ هر چقدر غرق کتاب اشعیا هم می‌بود، هر چقدر تحت تأثیر تلقی یهودیان از قربانی هم قرار داشت، چرا باید فکر کند که او کسی است که جانش را باید فدای دیگران سازد؟ از نظر ناکس، و از دید فکری و کلی ما (اگر نکوشیم خود را به عقاید سده نخست بازگردانیم)، این ادعایی است کلان و جنون‌آمیز.

نظر ناکس البته در قرن بیستم معقول می‌نماید، ولی معلوم نیست که بتوان آن‌را به‌دوره مورد بحث ما از تاریخ نیز سرایت داد. با توجه به فرهنگ زمان عیسی، مردم چه‌بسا اندیشه‌هایی درباره خویشتن در ذهن می‌پروراندند که ما امروزه جنون‌آمیز می‌شماریم. پیامبران اسرائیل قدیم در مورد صلاحیت خود در مقام سخنگوی خدا ادعاهای زیادی کردند و حرفهای آنها، ظاهراً، اغلب پذیرفته می‌شد؛ بنابراین می‌توان گمان برد که در روزگار عیسی نیز خیلی وحشتناک نبود که کسی خود را مسیح بخواند. البته در دوران پراشوب تاریخ یهود، پس از مرگ عیسی، شماری مدعیان مسیحایی پیدا شدند؛

مهمترین مسیح مدعایی، بار کوخبا<sup>۱</sup> («پسر ستاره») بود که در ۵-۱۳۲ بعد از میلاد شورشی را بر ضد رومیان رهبری کرد. وی ادعا داشت که مسیح است، و این را بسیاری پذیرفتند. این بدان معنا نیست که این دعاوی چیزی بدیهی شمرده می‌شد. به یاد آورید برآشفستگی کاهن اعظم را در حین محاکمه عیسی، وقتی که او ادعا کرد پسر انسان به مفهوم دانیالی آن است. بنابراین نباید تصور کنیم که مسیح دانستنِ خویشتن با سلامت عقل عیسی جور در نمی‌آید.

در ضمن باید تأکید کرد که شیوه سخن عیسی با خاخامها و پیامبران قدیم بسیار فرق داشت. اقتدار خاخامها، همان‌گونه که دیدیم، از تفسیر و تأویل تورات و تعالیم معلمان خویش به دست می‌آمد؛ آنها معتقد بودند که این اقتدار در آغاز از موسی، و بنابراین از خود خدا، کسب شده است. پیامبران بزرگ اسرائیل قدیم، از سوی دیگر، مدعی بودند که سخنگوی بی‌واسطه خدا هستند؛ اینان در ابتدای سخن خود اغلب می‌گفتند «خداوند چنین فرمود». عیسی با هیچ‌کدام از این دو الگو سازگار نیست. گاه همانند مجادله‌اش با فریسیان بر سر سبت (مرقس ۲، ۶-۲۵) تفسیر متون مقدس را به کار می‌برد. ولی این بالنسبه نامتعارف است و بیانات او اکثراً بر پایه تفسیر متون مقدس نیست. و اما در مورد اظهارات پیامبرگونه، در هیچ جا ندیده‌ایم از قول او بنویسند «خداوند چنین فرمود»، یا چیز دیگری از این دست. به روایت انجیلها تعالیم خود را معمولاً چنین آغاز می‌کرد:

من این را به شما بگویم... (مرقس ۳، ۲۸ و به کرات) در آنچه می‌شنوید دقت کنید... (مرقس ۴، ۲۴) همه به من گوش بدهید... (مرقس ۷، ۱۴)



(در این مورد مثالهای زیادی هم می‌توان در انجیل متی و انجیل لوقا یافت.) عبارت «من این را به شما بگویم» یا، آن‌طور که در ترجمه قدیم کتاب مقدس آمده، «هرآینه به شما می‌گویم»، ظاهراً روش معمول عیسی برای بیان احکام خویش بوده است. اگر این حرف درست باشد، به‌طور قطع هیچ چیزی نظیر آن در متون دیگر یهودیت یافت نمی‌شود، و تأثیر برق‌آسای کلمات «من به شما بگویم» بر گوش یهودیان متدین حتماً بسیار شگرف بوده است. مردی که دعوی صلاحیت شخصی بکند و حرفهای عیسی را بزند، و نگوید که آنها را از تورات یا از پیامبران گرفته، یا نگوید دست‌کم کلام خداست که از راه بیان نبوی ابراز می‌شود، در حکم بدعت‌گذار است. بدین ترتیب چه سبب شد که عیسی خود را دارای چنین صلاحیتی بداند؟

فیلسوف ممکن است پرسد که برای اظهار بیاناتی اخلاقی از قبیل آنچه او می‌گفت اصولاً صلاحیتی لازم است یا خیر. آیا لازم بود که پیش از آن‌که (مثلاً) به مردم بگوید با دیگران چنان رفتار کنید که می‌خواهید با شما چنان کنند، یا همسایگان خود را دوست بدارید، یا پول خود را به فقیران ببخشید، اعتبارنامه‌ای ارائه بدهد؟ مگر این درسهای اخلاقی واضح و بدیهی نیست؟ درواقع ما هم‌اکنون اذعان کرده‌ایم که تعالیم اخلاقی عیسی خود آشکار و خود توجیه‌گر هستند، یا لااقل با چیزی که اکثر ما وجدان خویش می‌خوانیم مطابقت کامل دارند. درست به همین سبب عالم الهیات اچ. جی. کدبوری شک می‌برد که آیا عیسی در حقیقت حرفهای خود را به منوالی که در انجیلها آمده بر زبان آورده است یا خیر. کدبوری به این‌که «من این را به شما بگویم» عادت معمول سخن‌گفتن عیسی باشد مظنون است، و معتقد است که جملات فوق در انجیلها بدین صورت نقل شد تا تعالیم او متفاوت از تورات جلوه کند (نگاه کنید به خطبه کوهستان در متی، که

بی تردید این هدف را دارد). کذبوری می نویسد:

به نظر من وی از شنوندگانش انتظار داشت که بیشتر به خود متکی باشند تا به او. دست کم یکبار این را به صراحت می گوید، و با آنها مشاجره می کند، «چرا حتی نزد خود قضاوت نمی کنید چه چیزی درست است؟»

اگر حق با کذبوری باشد، عیسایی خواهیم داشت که با گفتن حقایق اخلاقی مسلم از شنوندگان خود می خواهد به درون وجدان خود بنگرند. چه بسا این کار را می کرد، ولی - همان گونه که کذبوری خود تأکید می ورزد - اگر چنین می کرد، پس دلیل خاصی وجود داشت که مردم به حرف او گوش می دادند.

اگر مردی در قرن بیستم به پا خیزد و به موعظه پیامی اخلاقی پردازد که لب مطلبش این باشد «حقیقت را در وجدان خود می یابید»، مشکل بتواند شنوندگان زیادی پیدا کند مگر آن که خود او خصوصیتی بویژه چشمگیر داشته باشد. این در فلسطین سده نخست به مراتب بیشتر مصداق داشت، چون در آنجا سنت گفتار نبوی (هرچند در حال افول)، و اعتقاد مردم به ماوراء طبیعی هنوز چیره بود. تعلیمات اخلاقی عیسی (به صورتی که به ما رسیده) به خودی خود معلوم نمی دارد که این تعلیمات چه اندازه جلب توجه می کرد. در اینجا دلیلی قانع کننده برای کشتن او و رشد دین تازه و بسیار قدرتمندی پیرامون شخص او نمی توان یافت. تصویر «پروتستانهای آزادیخواه» از عیسی به عنوان معلم فروتن اخلاق ممکن است برای ما دلپذیر باشد، اما چهره ای این سان در اوضاع و احوال یهودیت سده نخست کاری از پیش نمی برد.

پس برای نفوذ عیسی و اندیشه های ناشی از تعالیمش چه

توضیحی می‌توان یافت؟ خواه‌ناخواه به یک نتیجه واضح می‌رسیم – نتیجه‌ای که برای غالب اذهان قرن بیستمی و حتی برای بسیاری از مسیحیان قرن ما بی‌اندازه ناراحت‌کننده است. به گفته کدبوری، «تعلیمات عیسی در سایه معجزاتش قدر و حیثیت یافت. در این تردیدی نیست».

## ملکوت معجزه آسا

انجیلها بسیار روشن می‌گویند که عیسی معجزه می‌کرد. به روایت آنها وی بیماران و خیم‌حال را شفا داد، کورها را بینایی و کرها را شنوایی بخشید و حتی مردگان را به زندگی بازآورد. داستانهایی از دیگر کارهای اعجاب‌انگیز جسمانی او نیز نقل می‌کنند: چگونه به نیروی کلمات خود توفانی را در دریاچه جلیل فرونشاند، چگونه روی آب راه رفت، و چگونه هزاران نفر را با فقط چند گرده نان کوچک و مستی ماهی سیر کرد. در مورد این حرفها چگونه باید داوری کرد؟

نکته نخست که نباید از نظر دور داشت این است که چگونگی پدید آمدن این داستانها توضیح منطقی دارد. روایت آرام‌ساختن معجزآسای توفان بوسیله عیسی (مرقس ۴، ۴۱-۳۵؛ متی ۸، ۷-۳۲ و لوقا ۸، ۵-۲۲) می‌تواند از این باورداشت یهودی سرچشمه گرفته باشد که توان مهارکردن دریا و فرونشاندن توفان نشان مشخص قدرت

الهی است - نگاه کنید به مزامیر<sup>۱</sup> (۸۹، ۹) که فرمانروایی خدا را بر دریا توصیف می‌کند و «آشوب موجها را آرام می‌سازد» و همچنین آیه‌های سرآغاز کتاب پیدایش، که آنها نمایانگر آشفستگی [هادیه] ناآفریده‌اند. عهد عتیق ممکن است به نحوی کاملاً متفاوت بر پیداشدن داستان تغذیه پنج هزار تن (مرقس ۶، ۴۴-۳۰؛ متی ۱۴، ۲۱-۱۳؛ لوقا ۹، ۱۷-۱۰ و یوحنا ۶، ۱۳-۱) اثر نهاده باشد. عیسی وعظ خود را در هوای آزاد برای جمعی بزرگ به پایان می‌رساند، تکه‌ای نان به نشان همدلی با او و با خداوند به یک‌یک حاضران داده می‌شود، و این در خاطرهٔ مریدان (یا در حدیث‌های بعدی) به صورت غذایی کامل درمی‌آید و همهٔ شرکت‌کنندگان را از راه معجزه سیر می‌کند - که این بازتابی است از تغذیه معجزه‌آمیز اسرائیلیان پس از خروج از مصر در بیابان، که خدا برای حفظ آنان «مَن»<sup>۲</sup> از بهشت فرستاد (خروج ۶، ۱ به بعد).

در مورد معجزات شفا بخشی عیسی قرائن بسیاری این نظریه را تقویت می‌کند که انجیلها داستانهای عیسی و راندن ارواح ناپاک را بدان دلیل بیان کردند که مسیحیان یهودی اولیه باور داشتند این کارها را کرده است. ماهیت ملکوت خدا، که وی را جزیی از آن می‌دانستند، به گونه‌ای بود که تجلیاتش بر روی زمین این‌گونه وقایع را همراه می‌آورد. (به اعتقاد یهودیان) وقتی خداوند قدرت ملکوتی‌اش را در جهان به دست گیرد قدرتهای پلید را خُرد و نابود می‌کند. اندیشهٔ قدرتهای پلید که باید نابود شوند در واقع اعتقادی نسبتاً تازه برای یهودیان بود و تاریخ آن به حدود زمان تبعید در بابل بازمی‌گشت؛ پندار نیروهای نیک و بد که پیوسته با هم در ستیزند در این موقع از دین

---

1. The Psalms

۲. manna (عبری)، خوراک آسمانی.

ایرانی [زردشت] به اندیشه یهودیان رسوخ کرد. وقتی عیسی آمد این پنداشتها عمیقاً در تصور یهود جا گرفته بود. در ایام قدیم، برخورد عموم با بیماری آن بود که بیماری تنبیه خداست، و این اعتقاد تا قرن اول میلادی دوام آورد، ولی بیشتر مردم فکر می کردند علت غالب بیماریها آن است که ارواح پلید بدن بیمار را قبضه می کنند. بدین ترتیب رفته رفته این عقیده رواج یافت که وقتی ملکوت خدا فرارسد همه ارواح خبیث از مخفی گاههای خود درآمده نابود می شوند و بسیاری از بیماران از کسالت خود شفا می یابند. توضیح رفتار روحهای ناپاک که عیسی (به روایت انجیلها) بیرون می راند، همین است. مرقس به ویژه همیشه می گوید که اینان [روحهای ناپاک] عیسی را شناختند و از او ترسیدند زیرا او «قدوس خدا» است و آمده آنها را نابود کند (برای نمونه مرقس ۱، ۲۴). واقعیت شفایافتن شماری مرد و زن از مصائب خویش در جریان بیرون راندن ارواح چندان مورد علاقه مرقس نیست. بنابراین می توان فرض کرد که مرقس - یا دقیقتر بگوییم حدیثهای منقولی که او به رشته تحریر درآورد - این معجزات مربوط به شفابخشی را اختراع کردند تا عیسی را نابودکننده ارواح خبیث تصویر نمایند و بدین ترتیب نشان دهند که او مسیح یا عامل ملکوت الهی است. عنصری از حقیقت، شاید عنصری بزرگ، احتمالاً در این فرضیه هست. از سوی دیگر شماری از داستانهای معجزات شفابخشی ذکری از روحهای ناپاک نمی کنند. برای مثال:

آنها به شهر اریحا<sup>۱</sup> رسیدند؛ و وقتی عیسی و حواریون همراه جمعیت بزرگی از شهر بیرون می رفتند گدایی نابینا به نام بارتیمائوس<sup>۲</sup> پسر تیمائوس، در کنار راه نشسته بود. وقتی شنید که عیسای ناصری است شروع به فریاد کرد و گفت «ای عیسی،

1. Jericho

2. Bartimaeus

پسر داوود، بر من رحم کن!» عده زیادی به او گفتند ساکت شود؛ ولی او هر چه بیشتر فریاد برآورد، «ای پسر داوود، بر من رحم کن.» عیسی ایستاد و گفت، «او را صدا کنید؛» پس مرد کور را صدا کردند و گفتند، «خوشحال باش؛ بلند شو، ترا خواسته است.» مرد ردای خود را به کناری انداخت، سرپا ایستاد و پیش عیسی آمد. عیسی به او گفت، «از من چه می خواهی برایت بکنم؟» مرد نابینا جواب داد، «استاد، می خواهم بار دیگر بینا شوم.» عیسی به او گفت، «برو؛ ایمانت ترا شفا داده است.» و او فوراً بینایی خود را باز یافت و دنبال عیسی به راه افتاد. (مرقس ۱۰، ۵۲-۴۶؛ مقایسه کنید با متی ۲۰، ۳۴-۲۹ و لوقا ۱۸، ۴۳-۳۵)

مسیحیان اولیه بدون تردید اعتقاد داشتند که عیسی می باید پیشگویی هایی مانند آنچه در اشعیا عهد عتیق آمده (۴۲، ۱۸) و نوید بینایی به کوران می دهد، تحقق بخشیده باشد، و سرچشمه داستان بالا و امثال آن به احتمال زیاد همین است. فزون بر این داستان بارتیمائوس یک مفهوم نمادین دارد: بارتیمائوس با آنکه کور است عیسی را پسر داوود (مسیح) می شناسد، و وقتی بینایی اش را باز می یابد «دنبال» وی می رود، یعنی، بینش روحانی اش تشخیص می هد که این شخص عیسی مسیح است. داستان همچنین ثابت می کند که چگونه ایمان راستین می تواند بر هر گونه تیره بختی چیره گردد. این لایه های مفهوم نمادین، داستان را برای واعظان کلیسای اولیه قطعاً بسیار سودمند می کرد. در حقیقت کاملاً ممکن است که این داستان و بسیاری نظایر آن را کلیسای اولیه به منظور وعظ و تبلیغ از خود درآورده باشد. این گونه ابداعات به تدریج صورت می گرفت. برای مثال، در روزهای نخست احیاناً سخنی کلی بر زبان کسی آمد که عیسی قادر به انجام

کارهای عجیب و غریب بود. اندکی بعد شاید ادعاها مشخص‌تر می‌شد، که مثلاً «هر کار می‌توانست بکند: حتی می‌توانست کورها را بینایی و کرها را شنوایی بخشد». باز مدتی بعد، خاطره‌ای واقعی از عیسی و نوعی کمک او به‌گدایی در اریحا احتمالاً تبدیل گشت به داستان شفا دادن نابینایی گدا توسط عیسی.

بی‌تردید فرایندی نظیر این روی داد. هر کس برای نوشتن یک زندگینامه دست به گردآوری مواد زده باشد می‌داند چگونه افراد بسیار نزدیک به موضوع کار - دوستان و حتی خانواده‌اش - در یادآوری خاطره‌های او، حتی چند سال پس از رویدادها، چه رسد به دهها سال بعد، ناخودآگاه از حقیقت دقیق تاریخی دور می‌افتند. تمایل افراد معمولاً این است که خاطرات واقعی را شاخ و برگ دهند و از آنها حکایت‌های مقبول با آغاز و پایان و نکته‌ای شاخص یا درسی اخلاقی بسازند. این حکایات اغلب بر پایه گونه‌ای حقیقت است، ولی پایه‌ای غالباً بسیار لرزان. خاطره‌های عیسی در ذهن حواریون نیز حتماً ناگزیر به همین سرنوشت گرفتار شده است، بخصوص که اینها آن خاطرات را برای به‌کرسی نشاندن حرف خود در مورد کارهایی که او انجام داد نقل می‌کردند. از این گذشته بسیاری از کسانی که درباره عیسی تبلیغ می‌کردند هرگز او را هنگام حیات در جهان ندیده بودند. اگر کسی هنوز شک دارد که این داستانها واقعاً روی داد یا مریدان از خود درآوردند، کافی است فقط به خطبه‌های کنونی گوش بدهد. دیر یا زود بیاناتی از واعظ درباره زندگی و رسالت عیسی می‌شنود که در هیچ‌کدام از انجیلها وجود ندارد. ابداع صورت گرفت، و هنوز می‌گیرد، هرچند ناخودآگاه. از سوی دیگر مورخ نمی‌تواند دقیقاً معین کند که کجا، و تا چه حد، صورت گرفته است. مورخ فقط می‌تواند شک بیاورد، یا مدعی شود. چیزی نمی‌تواند ثابت بکند.



در مورد معجزه‌های شفابخشی، صلاح مورخ در آن است که از دلیل تراشیهای پاره‌ای نویسندگان قرن نوزدهم بپرهیزد، که مثلاً می‌گفتند عیسی مقداری دوا و مرهم مرموز داشت که معجزاً بیماران را شفا می‌داد. نظر دیگر، البته نه به این مسخرگی، می‌گفت عیسی پی برد بسیاری کسان که از او کمک می‌طلبند بیماران روان‌تنی<sup>۱</sup> اند و اینها را می‌توان صرفاً از راه ایمانشان به درمان و درمانگر شفا کرد. با این حال آیا واقعاً می‌توان این را به همه کسانی که می‌گویند عیسی شفا بخشید اطلاق داد صرعی‌ها، فلجها، جذامیها، کورها و کرها؟

در توضیح داستانهای معجزه باید توجه داشت که این چیزها قرنهای متمادی در افسانه‌های یهودی رخ نموده بود. در تورات آمده که موسی به آبهای دریای سرخ دستور داد کنار بروند تا اسرائیلیان ایمن بگذرند، و الیاس پسر مرده بیه‌زنی را دوباره زنده کرد و برای قربانگاه آتش از آسمان فرا آورد. عهد عتیق پر از این‌گونه داستانهاست. در ضمن مردان مقدسی که معروف بود شفای معجزه‌آمیز می‌دهند و عناصر را مهار می‌کنند در زمان عیسی کم نبودند. برای نمونه هونی دایره‌کش<sup>۲</sup> که می‌گفتند برای رفع خشکسالی، باران از آسمان آورده است و حنینابن دوصا<sup>۳</sup> که ظاهراً بیماران را معجزه‌آسا شفا می‌داد، و پاره‌ای از این شفابخشیها، همانند عیسی، دور از بیمار انجام می‌یافت. این نشان می‌دهد که شهرت عیسی به عنوان معجزه‌گر، شفادهنده و جن‌گیر حتی در قرن اول میلاد به هیچ وجه منحصر به فرد نبود. این جزئی از قاموس زمان بود برای

1. psychosomatic

۲. Honi the Circle-Drawer، معروف است دایره‌ای دور خود کشید و تا باران نیامد از آن خارج نشد.

3. Hanina ben Dosa

بیان شخصیت برجسته یک فرد.

اما این بدان معنا نیست که می توان معجزه ها را یکسره بخش خیالی / انجلیها شمرد و آنها را کنار نهاد؛ اگر چنین کنیم، دست کم، قسمت بزرگ و بسیار بارزی از حدیث و سنت عیسی را طرد کرده ایم. اگر عنصر معجزه آمیز را خیالی بخوانیم و عیسی را صرفاً بر اساس تعلیماتش بحث کنیم، این چه بسا مایه خوشنودی طرز فکرهای جدید که ماوراء طبیعت را منکرند بشود، ولی به مآخذ تاریخی ستم کرده ایم. آن وقت ما می مانیم و عیسایی «نامعجزه گر»، و جذبه و نفوذ فوق العاده او بر همزمانانش بیشتر لاینحل می شود. تعلیمات او به تنهایی کافی نیست تا تأثیرات او را توضیح دهد. مورخ صادق باید تصدیق کند که داستان معجزه ها به صورت فعلی آنها بی شک واجد مقدار زیادی اختراع و شاخ و برگ است؛ اما در ضمن باید بگوید که لابد یک چیزی اتفاق افتاد که این داستانها پیدا شد. و نیز باید بیفزاید که این عنصر «یک چیز»، این عنصر «معجزه گر» عیسی بود که به تعلیمات او مرجعیت داد. مردم به او گوش دادند چون از کارهایی که می کرد در حیرت بودند.

ولی مگر چه می کرد؟ اگر من و شما آنجا بودیم چه می دیدیم؟ براحتی نمی توان گفت، چون حوادث دوران عیسی را از زبان کسانی می شنویم که دیدگاهشان با دیدگاه مورخ قرن بیستم بسیار فرق دارد. ناظران عیسی به خدایی معتقد بودند که مستقیماً با اعمال معجزه آمیز در تاریخ مداخله می کرد و باز هم خواهد کرد. معتقد به شیاطین و ارواح خبیثی بودند که در بدن آدمها خانه می کنند، و فرستاده خدا می تواند آنها را بیرون بیندازد. معتقد بودند نمایندگان کارگزار خدا، مثلاً الیاس نبی، مردگان را زنده کرده اند، و این باز می تواند روی دهد. به سخن دیگر مفروضات آنها با مفروضات یک فرد خردگرای امروزی

کاملاً و به کلی تفاوت داشت. هرآنچه در طول روحانیت عیسی روی داد، آنها بدین دیده نگریستند، و روایت آنها از ماجرا نیز بر همین باور استوار بود. اگر ما آنجا می بودیم، چه بسا به نتیجه هایی بسیار مختلف می رسیدیم. ما شاید (البته با مفروضات فعلی مان) از معجزه حرفی نمی زدیم، بلکه درباره درمانهای روان تنی و اثر شگرف شخصیت فرهمند<sup>۱</sup> داد سخن می دادیم. احتمالاً رویدادها را ماوراء طبیعی نمی انگاشتیم بلکه آنها را واکنش مردمی معتقد به ماوراء الطبیعه می دیدیم، که عمیقاً تحت تأثیر مردی قرار گرفته بودند که چنان رفتار می کرد که گویی عامل خدا است.

فراموش نکنیم که عیسی خود به همه این چیزها معتقد بود. وی خردگرای امروزی نبود. اعتقادات مردم زمان خود را داشت، و اگر آنها معتقد بودند که می تواند معجزه کند احتمال قوی می رود که خود هم چنین می پنداشت. نمی خواهیم بگوییم که او در کوچه و بازار می رفت و خود را لزوماً و اصولاً معجزه گر می نامید؛ قرائن خلاف این را نشان می دهد. هیچ جا گفته نشده که او درباره معجزه ها حرفی می زد؛ بر عکس، عادت داشت افراد را ترغیب کند در این باره خاموش بمانند جمله «به آنها دستور اکید داد که این را به هیچ کس نگویند» (مرقس ۵، ۴۳) عکس العمل معمول او پس از هر شفاعت بخشی معجزه آمیز است. علت این امر شاید همان عقیده مرقس باشد که عیسی می خواست مقام مسیحایی خود را پنهان نگهدارد، و این را مرقس بارها در انجیل اش تکرار می کند. ولی ممکن هم هست که عیسی خود از درمانهایی که انجام می داد حیران و مرعوب بود، مسلم این که نمی خواست تواناییهایش سر زبان افتد. ولی از این نباید نتیجه گرفت که به شفاعت بخشی، و شاید دیگر رویدادهای معجزه آمیز بی اعتقاد بود.

شواهد حاکی است که خردگرای امروزی، دست کم در این مورد، وی را چهره‌ای بس نامطبوع می‌یافت: ماوراءالطبیعه‌پرست، معتقد به قدرتهای معجزه‌آسای خودش، آدمی سراپا یهودی و قرن‌یکمی و نه پروتستان آزادیخواه قرن بیستمی، ابداً و بی‌شک، همان‌گونه که گاه گفته شده، «انسانی وقف دیگران»، ولی در عین حال کسی که خود را فرستاده و یژۀ خدا می‌شمرد.

از نقش برجسته‌ای که معجزه‌ها در انجیلها دارند، و از تأکید مداوم بر مقام مسیحایی عیسی و به‌کاربردن مکرر اصطلاح «پسر انسان» می‌توان حدس زد که او اظهارات مردم را که وی، گونه‌ای مسیح است یکسره رد نمی‌کرد، وی تلویحاً وانمود می‌کرد که خداوند وی را به‌نحوی خاص مأمور پیشبرد فراآمدن ملکوت ساخته است. ظاهراً او خود را مسیح سیاسی و ملی [قوم یهود] نمی‌پنداشت؛ ولی می‌توان به‌خوبی فرض کرد که لقب «پسر انسان» را برای معرفی خود برگزید، شاید درست به‌دلیل ابهامی که داشت و هنگام بحث بر سر کاربرد آن، به‌شرحی که گذشت، ما را هم گیج و سردرگم کرد. او حتماً می‌دانست که این عنوان طنین عبارت «کسی همچون پسر انسان» دانیال را زنده می‌کند، و از سوی دیگر می‌توان هم آنرا صرفاً حشوی برای «من خود» انگاشت و بس. ممکن است فکر کرده باشد که این اصطلاح نادقیق عنوان مطلوبی است برای بعثت او که تاکنون در یهودیت هیچ نظیر نداشته است، و شاید آنچه پیش آمد حتی خود او را به‌حیرت انداخت. ولی تردید نباید کرد که وی احساس پیوندی خاص با خداوند می‌کرد، احساس نقشی مسیح‌گونه یا «فرزندوار» که خود را در هیئت معجزه‌ها نشان می‌داد و به‌تعلیمات او اقتداری نیرومند می‌بخشید. از این گذشته تعلیمات او بیشتر مربوط به‌اعجاز، قدرت کاملاً شگفت‌انگیز و توجیه‌ناپذیر خداوند و ملکوت او بود: این از آن

بخشِ تعلیم عیسی که تاکنون بحث نکرده‌ایم (تمثیلات) آشکارا پیدا است.

### چرا تعلیمات عیسی به شکل تمثیل بود؟

به روایت انجیلها عیسی بیشتر به شکل تمثیل یعنی داستانهای روشن و گویا برای ابراز اندیشه‌ها یا تشریح نکته‌ها تعلیم می‌داد؛ و دلیل ندارد که در این شک کنیم. چنان‌که از تلمود<sup>۱</sup> (تعلیم)، اثر عمده ادبیات یهودی پس از کتاب مقدس برمی‌آید، این روش در تدریس خاخامها معمول بود. البته، معنی این حرف آن نیست که عیسی عیناً همان تمثیلاتی را آورد که انجیلها از قول او نقل می‌کنند. بسیاری از تمثیل‌هایی که در متی و لوقا می‌بینیم در مرقس وجود ندارد؛ اینها چه‌بسا که از منابع موثق گرفته شده باشند، ولی این امکان هم هست که ساخته و پرداخته ذهن افراد باشند؛ از کجا معلوم که متی و لوقا اینها را خود ننوشته باشند؟ برای نمونه، شماری از تمثیلات بسیار مشهور مانند سامری نیکو، گوسفند گم‌شده، سکه گم‌شده، پسر ولخرج، مباشر نادرست، توانگر و ایلعازر<sup>۲</sup> فقط در انجیل لوقا دیده می‌شوند، که این خود صحت آنها را مورد شبهه قرار می‌دهد، اگرچه همه بدون شک روح تعلیمات عیسی را منعکس می‌کنند (لوقا ۱۰، ۷-۳۰؛ ۱۵، ۳-۶، ۱۰-۸ و ۳۲-۱۱؛ ۱۶، ۸-۱ و ۳۱-۱۹). پس، مطابق معمول، باید احتیاط به خرج داد. از سوی دیگر می‌توان دست‌کم رئوس مطالب بعضی از تمثیلات را که بازتاب تعلیمات راستین عیسی است، پذیرفت - به‌ویژه آنهایی را که در هر سه انجیل نخستین می‌آیند و به‌مسأله اصلی رسالت او یعنی ملکوت خدا می‌پردازند. اینها که معمولاً «تمثیلات ملکوتی» خوانده می‌شوند اساس تعلیمات عیسی

1. Talmud

2. lazarus

هستند، و تنها گفته‌های جاندار عیسی که مرقس در انجیل خود می‌گنجاند همینها هستند.

چرا عیسی ظاهراً بیشتر تعلیمات خود را به شکل تمثیل ایراد کرد؟ پاسخ مرقس به گوش شنونده امروزی خیلی عجیب می‌آید؛ او می‌گوید عیسی شیوه تمثیلی را برگزید چون نمی‌خواست کسی جز پیروان نزدیکش تعلیمات او را بفهمد؛ (به گفته مرقس) تمثیل به کار برد تا مقصودش را بیوشاند و سایر شنوندگان را سردرگم کند (مرقس ۴، ۱۲-۱۰؛ مقایسه کنید با متی ۱۳، ۱۲-۱۰ و لوقا ۸، ۱۰-۹). مشکل بتوان این را قصد واقعی عیسی شمرد. آیا عجیب نیست که تصور کنیم عیسی، هنگام موعظه در ملاء عام، عمداً سعی داشت شنوندگانش را گمراه سازد؟ گفتار مرقس همچنین نمایانگر نفوذ ادیان «عرفانی»<sup>۱</sup> است که دیگران را بر معرفت رازآمیز آنها دست‌رسی نیست، و با آنکه به نظر می‌آید مرقس به عرفان دل بسته است دلیل ندارد تصور کنیم در صدد است خصلتی از عیسای تاریخی را به قلم آورد. توضیح مرقس درباره شیوه تمثیلی تعلیم عیسی از اعتقاد خود او درباره «راز آمدن مسیح» نیز نشأت می‌گیرد؛ مرقس می‌پنداشت عیسی را همه مسیح نشناختند چون مقام مسیحایی خویش را پنهان نگه داشت.

اگر روایت مرقس را قبول نکنیم که چرا عیسی تمثیل به کار برد، پس دلیل واقعی این کار چه بود؟ شاید درست عکس آن چیزی باشد که مرقس گفت. عیسی بیشتر اوقات مردم عادی - و نه روشنفکران تحصیل کرده - بویژه فقیران و درماندگان را موعظه می‌کرد. توجه این افراد را با قصه‌گویی بهتر از هر چیز می‌توان جلب کرد. سخن درباره ملکوت خدا اگر به زبان مصور گفته شود راحت‌تر جلب توجه می‌کند. به همین دلیل عیسی قرینه‌های زندگی روزانه در جلیل را برگزید

—دهقان در حال کشت، مالک تاکستان و استخدام کارگران، درآمدن محصول در مزرعه — چگونگی کارکرد ملکوت را نشان دهد. به احتمال قوی خود او هم خیلی تحصیل کرده نبود و نباید انتظار داشته باشیم که ذهن او فقط و فقط تجربیات را به کار بگیرد. پیداست که وی می توانست روشن بیندیشد و استدلال کند؛ مجادلۀ او با فریسیان (اگر این گفتگوها واجد واقعیت تاریخی باشد) مغزی بسیار تیز و چالاک را در کار می نماید، مغزی کاملاً قادر به طرف شدن با افراد فرهیخته. ولی گمان می رود که فکرکردن خود او هم اکثر اوقات به تمثیل بود.

با این حال این واقعیت باقی می ماند که، اگرچه تمثیلهای چیزی جز قصه های ساده نیستند، معنای دقیق آنها اغلب ناروشن است. و علت این امر تنها گذشت زمان از عیسی تاروگاریست؛ مرقس می گوید که حواریون هم ناچار از عیسی می خواستند تمثیلهای را توضیح بدهد چون آنها را نمی فهمیدند (مرقس ۴، ۱۰).

این دشواری بیش از هر جا در بسیاری کلمات قصار مجازی منسوب به عیسی به چشم می خورد، و مقدار زیادی از اینها از محتوای اصلی خود جدا شده اند. برای مثال، هر سه انجیل نخستین از قول عیسی چیزی شبیه به این می گویند که «نمک چیز خوبی است؛ اما اگر مزۀ خود را از دست بدهد، چه چیزی چاشنی آن می کنید؟» (مرقس ۹، ۵۰). اما هیچ یک از این سه متن نه درباره محل و مورد این گفته در حین فعالیت های عیسی و نه درباره معنای دقیق آن با هم توافق دارند. این گفته را هر کدام با محتوا و تأکید دگرگونه ای می آورند. (متی ۵، ۱۳؛ لوقا ۱۴، ۵-۳۴). مفهوم سخن علی الظاهر به اوضاع و احوالی که در آن این حرف زده می شد بستگی داشت.

درواقع تنها کلمات قصار نیست که اشکال تفسیر و تبیین دارد. در خیلی از تمثیلهای معنای کلی احياناً روشن است ولی جزئیات مختلف

داستان معلوم نیست بر چه دلالت دارد. یک نمونه تمثیل برزگر است (مرقس ۴، ۹-۳)، که راه و پرندگان و خورشید معلوم نیست در آن میان چه نقشی دارند. زمانی در محافل متکلمان دینی مرسوم بود بگویند ای کاش می شد اوضاع و شرایط - «گیرودار زندگی» یا به قول منتقدان شکل<sup>۱</sup> در آلمان «اوضاع حاکم بر حیات»<sup>۲</sup> - بیان این تمثیلات توسط عیسی را دقیقاً باز یافت؛ در آن صورت می فهمیدیم که مقصود او کاملاً چیست.

ولی باز هم آیا می فهمیدیم؟ ما اغلب اوقات در پی همخوانی نزدیک جزئیات تمثیلات و جزئیات دقیق پیام عیسی هستیم. بسیاری از تمثیلات احتمالاً معنایی وسیع و کلی دارند و اصلاً حکایات مشروح نیستند. و از این گذشته، آیا در جستجوی دقیق خود برای تفسیر هر تمثیل، نکته اصلی را احیاناً فراموش نمی کنیم؟ مگر ممکن نیست که لااقل پاره ای از این تمثیله اصولاً مفهوم انتزاعی دقیقی نداشته باشند؟ آیا نمی شود که عیسی به تمثیل تعلیم می داد چون نمی توانست آنچه را سعی داشت بگوید به گونه ای دیگر بیان کند؟

### ملکوت اسرار آمیز

عیسی در صدد موعظه درباره ملکوت خدا بود. ولی این کار را تنها از راه تجربیات نمی کرد، چون دریافتی که خود از آن داشت بیشتر از روی تصور بود تا از سر عقل. نمی گفت «ملکوت خدا چنین است و چنان» بلکه «ملکوت خدا همانند چنین و چنان است». در حقیقت در بسیاری از تمثیلهایش می بینیم مضرانه سعی دارد اساسی ترین عقیده خود را در مورد ملکوت بدین سان بیان کند.



این عقیده چه بود؟ اگر به یاد بیاوریم که یهودیت در طول قرون چه دربارهٔ ملکوت خدا اندیشیده بود، مطلب برایمان بسیار روشن می‌شود. یهودیان عقیده داشتند که مرز مشخصی حد فاصل آنها و ملکوت خدا وجود دارد. ملکوت فعلاً در دنیای دیگری، در مقر جلال و حشمت خداوند، وجود دارد. روزی، شاید نه چندان دور، این ملکوت شکوهمند به زمین می‌آید. وقتی فرا رسد، فقط مردم درستکار در اسرائیل بدان راه می‌یابند. پس اسرائیلیان باید در این میان بکوشند با پیروی از تورات به آن درستکاری نایل شوند.

عیسی اصلاً این‌گونه نمی‌اندیشید. قطعاً شک نداشت که ملکوت روزی به زمین می‌آید. تقریباً به یقین چشم به راه بود که به زودی فرابرسد. اما این آمدنِ آتی ملکوتی – که به هر حال ویژگی دیرین امیدهای یهود بود – پیش فرض عیسی بود نه پیام او. پیام او دعوت به تصمیم‌گیری، فراخواندن مردم به توبه از گناهان خویش، رعایت شریعت و برآوردن جمیع خواستهای جهانی خداوند از جانب همهٔ بندگان بود. پیام این بود، و فوریتی شگفت کسب کرد – فوریتی که در تمام تعلیمات او می‌توان دید – چون معتقد بود که ملکوت خدا ممکن است هر آن به زمین بیاید، و بشر به هیچ وجه قادر نیست سازوکار آنرا بفهمد. سنت یهود ماهیت ملکوت را قابل فهم یا لا اقل قابل حدس، چیزی تقریباً پیش‌بینی‌پذیر، می‌دانست. عیسی این را به کلی رد کرد. به شنوندگانش گفت که باید ملکوت را جمعاً و کاملاً اسرارآمیز بشمرند.

اگر به چند مثال نگاه کنیم این را بهتر می‌فهمیم. نویسندگان یهودی در ازمنهٔ گذشتهٔ عهد عتیق و در صدر مسیحیت متمایل بودند فرارسیدن ملکوت خدا را به صورت زیر تصویر کنند (این از کتاب عزرا گرفته شده ولی در کتاب مقدس نیامده):

ناگهان خورشید در شب و ماه در روز می درخشد. از درختان خون می چکد، و سنگها به فریاد درمی آیند. اقوام به آشوب می افتد، نواحی آسمانی آشفته می شوند، و کسی به قدرت می رسد که ساکنان زمین انتظارش را نداشتند. پرندگان به پرواز درآمده می گریزند، دریای سدوم ماهی پس می اندازد، و شبها به صدایی می غرد که، گرچه همه می شنوند، بسیاری نمی فهمند. ورطه در خیلی جاها دهان می گشاید، آتش درمی گیرد و بلند شعله می کشد، آن گاه جانوران وحشی کنام خود را رها می کنند. زنان دیو می زایند، در آب تازه نمک پیدا می شود.

درست است که این گونه پیشگویی آخرت در گفته های فاجعه آمیز پیش از مصیبت بر زبان عیسی هم می آید (مرقس فصل ۱۳، متی فصل ۲۴، لوقا فصل ۲۱). ولی استدلال بر اصرار نشمردن این گفته ها بسیار نیرومند است. هشدار عیسی به پیروان خود در دیگر جاهای انجیلها که دنبال این قبیل خیالپردازیه ها نروند، خیلی بیشتر به او می برازد: فریسیان از او سؤال کردند، «ملکوت خدا، کی خواهد آمد؟» گفت «ملکوت خدا طوری نمی آید که بتوان مشاهده کرد. کسی نخواهد گفت، «نگاه کن، اینجا یا آنجا است»؛ چون ملکوت خدا در حقیقت در میان خود شماست». (لوقا، ۱۷، ۱-۲۰)

مفسری نامحاط ممکن است این واژگان آخر را بدین معنی بگیرد که «ملکوت خدا» قدرتی ماوراء طبیعی نیست بلکه حالت روحانی و درونی بشر است. ترجمه اصل یونانی کمتر گمراه کننده است: «چون ملکوت خدا [ناگهان] در میان شماست» - به سخن دیگر، ملکوت هنگامی که هیچ انتظار ندارید ناگهان فرا می رسد. این درواقع نظر عیسی درباره ملکوت است. آنرا چیزی می داند که به زبان عادی

توصیف نمی توان کرد، و کاملاً پیش‌گویی ناپذیر، نادانستنی، دگرجهانی و معجزه‌آسا است.

ملکوت خدا چنین است. مردی در زمین بذر می‌پاشد؛ شب می‌خوابد و صبح برمی‌خیزد، دانه‌ها سبز می‌شود و رشد می‌کند؛ چگونه؟ او نمی‌داند. (مرقس ۴، ۷-۲۶)

«چگونه؟ او نمی‌داند»: در اندیشه آدمهای سده نخست کمتر چیزی اسرارآمیزتر از رویدادن و جوانه زدن دانه گیاه بود. همان‌گونه که متکلم نامدار رودلف بولتمن یادآور می‌شود:

چنین تمثیلی را نباید در پرتو دریافت امروزی از «طبیعت» و «تکامل» خواند. این تمثیل، رشد و نمو بذر را چیزی «طبیعی» و در ید قدرت بشری فرض نمی‌کند بلکه آن‌را چیزی معجزه‌آمیز می‌پندارد. همان‌طور که دانه معجزه‌آمیز سر برمی‌آورد و بدون مباشرت یا فهم انسانی می‌رسد، آمدن ملکوت خدا نیز به همین ترتیب شگفت‌آسا است.

همین پیام در سایر تمثیلات مربوط به ملکوت یافت می‌شود: ملکوت خدا را چگونه تصویر کنیم، یا با چه مثالی شرح دهیم؟ مانند دانه خردلی است که در زمین کاشته شود، که کوچکترین دانه‌هاست. اما وقتی کاشته شد، سر برمی‌آورد و از هر نهال دیگری بلندتر می‌شود و شاخه‌هایی چنان بزرگ می‌دهد که پرندگان می‌توانند در سایه آن قرار گیرند. (مرقس ۴، ۲-۳۰؛ مقایسه کنید با متی ۱۳، ۲-۳۱ و لوقا ۱۳، ۱۹-۱۸)

ملکوت آسمانی مانند خمیرمایه‌ای است که زنی برمی‌دارد و با سه پیمانه آرد مخلوط می‌کند تا تمامی خمیر ور آید. (متی ۱۳، ۳۳)

برای ذهنی غیر علمی عملکرد خمیرمایه باید خیلی حیرت انگیز باشد، چون به نحوی مرموز و بی امان ماهیت تکه ای خمیر را یکسره تغییر می دهد. ملکوت هم به همین طریق به زمین می آید - به طریقی که آدمیان نمی توانند بفهمند یا پیشگویی کنند.

و چون ظهور ملکوت را نمی توان از پیش گفت، و ماهیت آن کاملاً غیر قابل فهم و معجزه آمیز است، مردمان نباید دمی دیگر بیکار نشینند. البته، ملکوت ممکن است مدتی دراز نیاید: نباید تصور کنیم اگر عیسی می دانست تقریباً دوهزار سال پس از حیات او «ظهور» هنوز به وقوع نپیوسته الزاماً نگران می شد. همان طور که در خبر است خود گفت، هیچ کس، حتی خود او، نمی تواند آن را پیش بینی کند. در واقع خود رویداد آمدن ملکوت نبود که خاطر او را مشغول می داشت. حوادث مهیبی که هنگام فرارسیدنش پیش می آمد هم مورد علاقه او نبود، خیال پردازی نیز نمی کرد که ملکوت شبیه چه خواهد بود. دلواپسی او این بود که آمدن ملکوت انسان را با ندای تصمیم گیری و با ندای توبه و رستگاری مواجه می ساخت. «ملکوت خدا نزدیک است؛ توبه کنید، و به این مژده ایمان آورید».

نزدیک بودن ملکوت البته خبر خوبی است، ولی در عین حال الزامی است برای آدمیان تا خواستهای اخلاقی عظیم و بیکران و درستی را که خداوند از آنها دارد برآورند. زندگی خود را هم اینک بهبود بخشند. فوریت دعوت عیسی از مریدان یعنی این سخن که «همراه من بیایید»، از همین رو است. مجال اتلاف وقت نیست، و چنین است که ملکوت، هر چند هم که احیاناً امری کاملاً آتی باشد، اثر آن بر افراد در لحظه کنونی است و ماهیت زندگی آنان را هم اکنون معلوم می دارد. این حس فوریت، نیاز به مهیا بودن، باید به همه خبر داده شود. به گفته خود عیسی به روایت مرقس:

پس بیدار باشید، چون نمی دانید صاحب خانه کی می آید، شب یا نیمه شب، بانگ سحر یا سپیده دم – مبادا او ناگهان بیاید و شما در خواب باشید. و آنچه را به شما می گویم، به همه می گویم: بیدار باشید. (مرقس ۱۳، ۷-۳۵)

## «آمده‌ام زمین را به آتش بگشم»

اگر عیسی در اورشلیم بر سر صلیب جان نداده بود، تعلیمات او چه بسا فراموش شده بود. کلیسای مسیحی نضج یافت چون عیسی به قتل رسیده بود – و چون پیروانش ایمان داشتند که پس از مرگ دوباره زنده شد. بنابراین، اگرچه این کتاب بیشتر درباره افکار عیسی است، در پایان نگاهی هم باید انداخت به رویدادهایی که منجر به مرگ و به اصطلاح رستاخیز او گردید، و پرسید، عیسی سرانجام چه تأثیری بر معتقدان مسیحی و بر غیرمسیحیان گذاشت؟

عیسی بعثت خود را ابتدا ظاهراً در حول و حوش زادگاهش اطراف ناصره آغاز کرد. سپس پا فراتر نهاد و به جلیل رفت، ولی هنوز در نواحی روستایی وعظ می‌کرد و از رفتن به شهرهای بزرگ مانند طبریه<sup>۱</sup> پرهیز داشت، و موقتاً در شهر کوچک کفرناحوم در کرانه دریاچه

---

1. Tiberias

جلیل مسکن گزید (نگاه کنید به متی ۴، ۱۳). این طور که پیداست سعی می کرد سخنانش به گوش کسانی برسد که جامعه آنها را مطرود می انگاشت: گدایانِ ناپینا، بیماران صرعی (که چون غشی بودند همه آنها را با ترس و وحشت می نگریستند و می گفتند جنها زیر پوست آنها رفته اند)، و حتی جذامیان که طبق تورات هر گونه تماس عادی انسانی با آنان ممنوع بود. به افراد مرفه و ثروتمند که تکیه گاه یهودیت بودند کاری نداشت، و رسالت خود را متوجه درماندگان ساخت. همان طور که بنا بر روایت خود گفت: «بیماران نیازمندِ پزشک اند، نه تندرستان» (مرقس ۲، ۱۷).

چکیدهٔ پیام او، به گونه ای که دیدیم، دعوت فوری به توبه بود، فراخوانی بندگان که جمیع خواستهای جهانی خداوند را برآوردند. پیام او فوری بود چون عیسی ایمان داشت ملکوت سراسر معجزه آسا و ادراک ناپذیر خداوند هر دم ممکن است فرارسد. این پیام به هیچ وجه کوچک و کم جنبه نبود، بلکه از شنوندگان درخواستهای کلان می کرد. ولی در عین حال، دست کم تلویحاً، پیام محبت هم بود، و کسانی که دعوت توبه را می پذیرفتند و می کوشیدند تا خواستهای خداوند را برآورند، رستگاری کامل می دیدند. بدین مفهوم پیام به راستی «انجیل» یا «بشارت» بود. محبتی که خداوند در حق توبه کنندگان ابراز می داشت در کارهای شفاعتبخشی عیسی نمایان می گشت. شفایابیها بدین قرار نمادین بود؛ نشانگر عملِ بخشایش بود و برطرف شدن بیماری و ناتوانی و طرد گناه را می رساند. عیسی پیش از درمان مرد افلیح به او می گوید: «فرزند، گناهایت بخشوده شد» (مرقس ۲، ۵).

نتیجهٔ این همه آن بود که بشر در پیام عیسی رابطهٔ تازه ای با خدا می یافت. این رابطه تماس مستقیم بود. همان طور که دیدیم، یهودیت بنا بر سنت از نام یهوه می ترسید و به ندرت آن را به کار می برد؛ شیوهٔ

معمول نام بردن خدا واژه «خداوند»<sup>۱</sup> بود. ولی در نظر عیسی، یهوه کمتر خداوندگار و بیشتر شبیه پدر می نمود، و بدین گونه با او سخن می گفت و نیایشش می کرد:

هر که اراده پدر آسمانی مرا انجام بدهد... (متی ۱۲، ۵۰)  
ای پدر، نام تو مقدس باد... (لوقا ۱۱، ۲)

انجیلها می گویند واژه‌ای که خطاب به خدا به کار می برد ابا بود (مرقس ۱۴، ۳۶) – لفظ عبرانی برای «پدر». او آشکارا به پیروان خود گفت که آنها نیز باید خداوند را چنین بخوانند:

هر گاه دعا می کنی، درون اتاقی تنها برو، در را ببند، و به آستان پدر که جایی نهان است عبادت کن... دعایت باید چنین باشد:  
«ای پدر آسمانی ما، نام تو مقدس باد، ملکوت تو بیاید، اراده تو اجرا شود، در زمین و در آسمان...» (متی ۶، ۶ و ۱۰-۹)

و اما درباره محدوده جغرافیایی رسالتش، عیسی ظاهراً کار خود را به خاک فلسطین محدود کرد، چون سراسر پیامش بر مبنای یهودیت بود. دلیلی ندارد تصور کنیم که وی همعقیده معاصرانش نبود که ملکوت خدا، وقتی به زمین آید، پیش و بیش از همه اسرائیلیان گزیده را در بر می گیرد؛ و «امت‌ها»<sup>۲</sup> یا غیریهودیان در آن نقش درجه دو خواهند داشت. بعدها، هنگامی که کلیسای مسیحی به وجود آمد این ایده دیگر منحصراً یهودی نبود، و انجیلها کوشیدند نشان دهند که عیسی دست کم به سفرهایی کوتاه در سرزمینهای غیریهودی اطراف جلیل رفته، حتی در سامره<sup>۳</sup> وعظ کرده بود: سامریان، با آن که مذهبی

1. the Lord

2. Gentiles

3. Samaria



وابسته به دین یهود داشتند، مورد سوءظن شدید یهودیان بودند (نگاه کنید فی المثل به مرقس ۷، ۲۴ و غیره و یوحنا ۴، ۴ و غیره). متی شاید به حقیقت نزدیکتر باشد که می‌گوید عیسی به حواریون گفت: «از سرزمینهای غریب‌هود عبور نکنید، و به هیچ‌یک از شهرهای سامریان وارد نشوید؛ بلکه در عوض سراغ گوسفندان گمشدهٔ خاندان اسرائیل بروید» (متی ۱۰، ۶-۵).

عیسی ابتدا در جلیل به موعظه پرداخت، و تأثیر او بر یهودیت یکسره محلی بود و اگر می‌خواست پا از این فراتر نهد، می‌بایست پیامش را به اورشلیم، مرکز یهودیه و مقر معبد برساند، یعنی تنها جایی که آئین کامل قربانی برای یهوه برگزار می‌شد - کیسه‌های شهرستانی صرفاً محل دیدار و نماز و قرائت بود و مراسم قربانی هیچ‌گاه در آنها به اجرا در نمی‌آمد. فزون بر این مکتبهای بزرگ احباری همچون هیلل و شمّای در اورشلیم قرار داشتند؛ و هزاران زائر سالی چند بار برای شرکت در جشنواره‌های بزرگ مذهبی یهودی روانهٔ اورشلیم می‌شدند. در ضمن، عیسی در مرحلهٔ جلیلی بعثت خود تقریباً به‌طور قطع گرفتار ضدیت نمایندگان فرقه‌ای رسمی دین یهود، بویژه فریسیان، شده بود، و چه‌بسا که حال می‌خواست با تمام قوا در اورشلیم با دشمن روبه‌رو شود.

اگر روایت مرقس و دو انجیل دیگر را باور کنیم «احبار و فریسیان» با پیام و با رفتار عیسی مخالفت کردند و در کلیه مراحل وعظ و شفاعت‌بخشی‌اش در جلیل سد راه او شدند. این حرف را نمی‌توان از نظر تاریخی خیلی دقیق دانست؛ ما از میزان نفوذ نهضت فریسی و رخنهٔ احبار کارشناس آن در یهودیت در جلیل قرن یکم اطلاع چندانی نداریم، ولی بعید می‌نماید که نمایندگان آنها چنین مرتب و منظم همه‌جا حضور داشتند و دربارهٔ گفتار و کردار عیسی هم‌صدا

نوحه سرایی می کردند. حضور فوری و سربزنگاه آنها بیشتر به نمایش روی صحنه می ماند تا به زندگی واقعی. ولی با توجه به این نکته نباید پنداشت که هیچ گونه مخالفت فریسی در جلیل وجود نداشت. اگر توفیق عیسی به اندازه ای بود که انجیلها توصیف می کنند، دین رسمی یهود علی الاصول، و فریسیان متعصب در رعایت احادیث تورات بخصوص، او را تهدیدی برای خود می دیدند. عناصر ضد فریسی هم اینک در یهودیت زیاد بود و عیسی شاید در واقع یک نمونه دیگر آنها انگاشته می شد. بی شک در میان فریسیان آدمهای خوب و شایسته زیاد بودند، ولی اصرار آنها به رعایت تعصب آمیز حدیثهای تورات، لااقل در پاره ای محافل، عوام فریبی شمرده می شد. در یک متن آنها افرادی خوانده می شوند که «دستها و دلهایشان سرگرم نجاسات بود و دهانشان حرفهای گنده می زد، و می گفتند نزدیک من نیا مبادا نجسم بکنی!» قطعاً نمی توان گفت که آیا عیسی هم شخصاً چنین خرده گیریایی از فریسیان می کرد یا خیر، ولی روایت انجیلها مسلماً نسبت چنین کاری را به او می دهند:

وای به حال شما فریسیان! شما از نعناع و سداب و انواع ادویه گیاهی ده یک می دهید، اما به عدالت و محبت خدا توجهی ندارید. اینها چیزهایی است که باید به عمل می آوردید، بدون آنکه از دیگران غفلت بورزید... ای معلمان شریعت [احبار]، شما هم بهتر نیستید! چون بارهای غیر قابل تحمل بر دوش مردم می گذارید، و خود انگشتی به بار نمی زنید. (لوقا ۱۱، ۴۲ و ۴۶)

خواه عیسی این کلمات را واقعاً بر زبان آورده باشد خواه نه، اینها مسلماً نمایانگر خصیصه پیام او است، و گروه فریسیان و ملایان آنها بدون شک او را موردی برای توان آزمایی شدید می پنداشتند. پس تردید نیست که وقتی عیسی به اورشلیم رفت می دانست که از

طرفی می‌تواند برای شنوندگان بیشتری وعظ کند، و از طرف دیگر با مخالفت روبه‌رو خواهد شد. در حقیقت بعید نیست که دستگیری و اعدام خود را فی‌الواقع پیش‌بینی می‌کرد. سنت خاموش ساختن ناگهانی و خشونت‌آمیز صدای نبوت در یهودیت بی‌سابقه نبود؛ پیامبرانی اعدام یا محاکمه شده بودند، و یکی هم در حیات خود معبد سنگسار گشته بود. بدین ترتیب حتی اگر پیشگویی بسیار علنی انجیلها را از زبان خود عیسی در مورد محاکمه و مرگ خویش نپذیریم، باید تصور کنیم که «با عزمی راسخ رو به اورشلیم نهاد» (لوقا ۹، ۵۱) و خوب می‌دانست که ماجرای در پیش دارد. انتظار و واهمه داشت که به‌زور خاموش گردد، و شاید برتر از هر چیز می‌خواست پیام حیاتی خود را تا دیر نشده به‌همه یهودیت برساند. همان‌گونه که عیسی خود در انجیل لوقا (۱۲، ۵۰-۴۹) می‌گوید، «من آمده‌ام زمین را به آتش بکشم و ای کاش هم‌اکنون شعله‌ور می‌بود! من تعمیدی به عهده دارم و تا کار به اتمام رسد چه فشاری را باید طاقت بیاورم!»

### یهودیت: محاکمه و مرگ

ممکن است عیسی نه یکبار بلکه (همان‌گونه که انجیل یوحنا ادعا می‌کند) چندین بار از اورشلیم دیدن کرده باشد؛ به هر تقدیر، کار او مسلماً در آنجا به آخر رسید. روایتهای انجیل از فعالیت‌های او در این شهر بسیار ناچیز است، ولی تردید نیست که در معبد موعظه کرد، و برخوردهایی با فریسیان و صدوقیان داشت.

فریسیان محافظه‌کاران اورشلیم نبودند. در حقیقت، با تأکید بیشتر بر شریعت منقول تا مکتوب، و اعتقادهایی چون رستاخیز مردگان، بالنسبه قدری تندرو هم بودند. محافظه‌کار واقعی صدوقیها (معنای

نامشان نامعلوم است)<sup>۱</sup> بودند، که فقط شریعت مکتوب را قبول داشتند و احادیث منقول را رد می کردند، و بقای نفس را هم نمی پذیرفتند. در زمان عیسی حزب حاکم اینها بودند، زورشان بر سنهدرین<sup>۲</sup> (شورای قضایی قوه مقننه) می چربید، و در حکومت رومیان قدرتی چشمگیر به هم رساندند. اینها با هر گونه اغتشاش سیاسی در میان توده خلق مخالف بودند، و چنین فعالیتهایی را نه تنها تهدید به رومیان بلکه تهدید به اقتدار خود می دانستند.

انجیلها مجادلاتی چند میان عیسی و فریسیان و صدوقیان اورشلیم را به ثبت رسانده اند. صدوقیها نظر او را در مورد بقای نفس و رستاخیز می جویند (مرقس ۱۲، ۲۴-۱۸)، و فریسیان سؤال نامناسبی درباره این که آیا یهودیان باید به رم مالیات بپردازند می کنند (مرقس ۱۲، ۱۴-۱۵). عیسی در هر دو مورد جوابی زیرکانه ولی دوپهلوی می دهد؛ معلوم است که نمی خواهد وارد بحث شود. ملایان یهود صاف و صریح از او می پرسند «چه کسی اختیار انجام چنین کارهایی را به تو داده است؟» (مرقس ۱۱، ۲۸)، پاسخ می دهد:

من هم از شما سؤالی دارم؛ اگر جواب دادید به شما خواهم گفت که به چه اختیاری این کارها را می کنم. تعمید یحیی از جانب خدا بود یا از جانب بشر؟ به من جواب دهید. (مرقس ۱۱، ۳۰-۲۹)

سؤال کنندگان پاسخ معقولی ندارند و ساکت می شوند.

این گونه مجادله ها به قرار معلوم در واقع بیشتر و طولانی تر از آن بود که انجیلها می نمایند، و صلاحیت و پیام عیسی در اورشلیم با توان آزمایی جدی فرقه های جاافتاده مذهبی، که بدین منظور موقتاً

۱. قاموس کتاب مقدس می افزاید «رای محکم آن که ایشان از صادق کاهن متسلسل شده متدرجاً بدین اسم شهرت یافتند».

۲. Sanhedrin، «محکمه حقوقی و شرعی یهودیان قدیم» دایرة المعارف مصاحب.

دست اتحاد بهم دادند، مواجه گردید. و اما در مورد تعلیماتش در آن شهر، شرح قابل ملاحظه‌ای باقی نمانده است، و فقط نگاهایی کوتاه و اجمالی داریم از عیسی که «مردم را در معبد تعلیم و بشارت می‌داد» (لوقا ۲۰، ۱). مطلب مورد علاقه نویسندگان انجیل، بیشتر رفتار او در خود معبد است.

به روایت هر چهار انجیل، وی به صحن معبد می‌رود و کسبه و صرافها را که در آنجا بساط گسترده‌اند بیرون می‌راند. همچنین نقل می‌کنند که این حادثه خشونت‌آمیز بود؛ مرقس می‌گوید «میزها را بهم ریخت» (۱۱، ۱۵) و یوحنا می‌گوید «طناب شلاقی ساخت و آنها را بیرون راند» (۲، ۱۵). مفهوم ضمنی این کار آنست که وی با مادی‌شدن معبد مخالف بود؛ ولی روشن نیست چرا این کار را کرد، چون کاسبکاران در آنجا فقط و فقط مواد لازم برای قربانی را می‌فروختند، و صرافان سکه‌هایی یونانی و رومی را با پول یهودی برای پرداخت عوارض معبد عوض می‌کردند. نتیجه مشخص نمی‌توان گرفت. البته امکان دارد که عیسی، به نحوی از انحاء تمامی ماهیت و عملکرد معبد را علناً می‌کوبید. و این کارش خیلی تعجب‌انگیز نیست. مراسم قربانی در قبضه آداب و مقررات دقیق و بسیار مفصل بود، و بعید نیست که عیسی برای گفتن این مطلب که برای پرستش خدا این قبیل اعمال کافی نیست، ناشکیبایی ابراز می‌دارد، در ضمن این اتهام هم هست که در حین محاکمه‌اش گفته بود: «من این معبد را که به دست انسان ساخته شده خراب می‌کنم، و ظرف سه روز معبد دیگری می‌سازم که به دست انسان ساخته نشده باشد» (مرقس ۱۴، ۵۸). این حرف آکنده از پیشگویی رستاخیز خود عیسی پس از سه روز است، و در این صورت می‌توان آن را نامحتمل شمرد. ولی بعید هم نیست که در پشت آن حمله‌ای واقعی به معبد باشد.

آیا هنگام اقامت عیسی در اورشلیم، مردم او را مسیح می شناختند؟ هر چهار انجیل می گویند موقع ورود او به شهر جمعیت او را مسیح صدا کردند؛ حتی یوحنا، که معمولاً مفاهیم سیاسی نقش عیسی را نادیده می گیرد، می نویسد مردم فریاد می زدند «خداوند پادشاه اسرائیل را برکت دهد!» (یوحنا ۱۲، ۱۳). می توان گمان برد که هر چقدر هم عیسی می خواست خود را از دعوای سیاسی وارهاند مردم بیشتر و بیشتر وی را مسیح موعود قوم یهود که اسرائیل را از سلطه رومیان نجات خواهد داد می شمردند، و این بی شک کمک می کند که علت سماجت اولیای امور را برای سرکوبی او دریابیم.

سه انجیل نخستین می گویند عیسی، که خیلی خوب می دانست چیزی نمانده او را بازداشت کنند، در شامی با حضور دوازده حواری اش شرکت جست و در آنجا پاره کردن و خوردن نان و با هم نوشیدن پیاله ای شراب را (به عنوان عهد جدید<sup>۱</sup>) باب کرد، و اینها بعدها مهمترین مناسک کلیسای مسیحی گشت. تاریخیت دقیق این «شام آخر» را نمی توان معلوم ساخت، و همه شارحان هم قبول ندارند که عیسی از اعمال خود در آنجا مقصود عبادی خاصی داشت. اما این شام بدون تردید از همان اوایل بخشی از سنت عیسوی شد؛ و یکی از چند شرح انگشت شماری است که پولس درباره زندگی عیسی به خوانندگانش ارائه می کند (قرن تیان اول ۱۱، ۶-۲۳)؛ پس لابد خبری بوده است. اگر بپنداریم که عیسی گمان می کرد بازداشتش نزدیک است، طبیعی می نماید که بخواهد رسالت خود را به شکلی تشریفاتی به پایان رساند. شاید بسادگی می خواست شامی نمادین برپا کند که «مراوده»<sup>۲</sup> نزدیک با خداوند را که همواره در طول بعثت خود مورد

---

1. New Covenant

۲. Communion، که عشاء ربانی هم معنی می دهد.

تأکید قرار داده بود به یاد آدمیان بیاورد. یا اگر محتملاً دوازده حواری خود را در حکم پطریارخهای<sup>۱</sup> «اسرائیل نوین» می شمرد - عدد دوازده، شماره قبایل افسانه‌ای اسرائیل باستان بود - چه بسا که واقعاً می خواست عهد جدیدی میان خدا و بندگان برگزیده اش ببندد. ولی اینکه آیا به راستی (آن طور که انجیلها نقل می کنند) نان و شراب را به تعبیری بدن و خون خود می شمرد یا خیر، بر ما نامعلوم است.

انجیلها روشن نمی گویند که عیسی برای چه بازداشت شد. مفهوم ضمنی احیاناً این است که زمامداران جرم خاصی در نظر نداشتند اما بر آن بودند که به هر ترتیب شده او را خاموش کنند، و پس از دستگیری اتهاماتی به او ببندند. این قدری بعید می نماید چون آیین دادرسی یهودی مشتمل بر مقررات مفصلی بود و (با توجه به این که شریعت یهود «شهادت دروغ» را اکیداً ممنوع می کرد) پذیرفتن تصویر انجیل که گواهان یکی پس از دیگری ناشیانه و بی پروا شهادت ناحق می دهند تا عیسی را محکوم سازند دشوار است. به روایت انجیلها بهانه‌ای برای محکومیت پیدا نشد تا این که عیسی خود، در حین محاکمه، ادعا کرد پسر انسان است که بر ابرهای آسمان به زمین می آید و این اشاره‌ای آشکار به کتاب دانیال است. همان طور که قبلاً گفته شد، دلایلی هست برای شک در اینکه عیسی در این موقع چنین چیزی گفته باشد؛ و اگر هم گفت، تازه این، به زبان دقیق، کفر نبود (کفر ناسزاگویی به نام مقدس خدا بود) و مایه حیرت است که سزای چنین کاری مرگ باشد. در اینجا و در بسیاری موارد خاص دیگر روایت انجیلها درباره دعوی حقوقی علیه عیسی، حیرت انگیز و نارسا است. در حقیقت نقش رومیان در جریان دادرسی باید بیش از آن باشد که انجیلها نقل می کنند. صرف این که عیسی بر صلیب اعدام شد

---

1. Patriarchs

می‌رساند که بدون هیچ‌گونه تردید رومیها او را کشتند چرا که مصلوب کردن در آن زمان شیوه اعدام رومیان بود: یهودیان، هر وقت اجازه کشتن جنایتکاران را می‌یافتند آنها را سنگسار می‌کردند. امکان دارد که یهودیان در بازداشت و محاکمه و مرگ عیسی اصلاً مداخله‌ای نداشته‌اند. اگر به‌هنگام جشنواره‌ها در اورشلیم مردم علناً او را «پادشاه یهودیان» خواندند، رومیها شاید این را نشانه شورش سیاسی شمرده و بر آن شده باشند که اعدام فوری بهترین راه رهیدن از شر او است. کلماتی که رومیان موقع اعدام بالای سر صلیب عیسی نصب کردند و کلماتی که جرم او را نشان می‌داد مثل عبارت «پادشاه یهودیان» (مرقس ۱۵، ۲۶ و معادلها) دلیل این مدعی است. در مورد این‌که چرا انجیلها تقصیر رومیها را به‌گردن یهودیان انداختند، باید توجه داشت که مسیحیت در سده‌های نخست تا حد زیادی زیر سایه امپراتوری روم بود و اهتمام می‌ورزید زمینه‌های برخورد با رم را هر چه بیشتر کاهش دهد؛ بعلاوه پس از جنگهای یهودی در نیمه قرن اول یهودیان از چشم امپراتوری افتادند و بی‌آبرو شدند. همچنین این واقعیت را نباید نادیده گرفت که کلیسای مسیحی در همان اوان تاریخ خود با یهودیت درافتاد، و به چشم عداوت بدان نگریست. از اینجا تا مقصر شناختن یهودیان در مرگ عیسی احیاناً گامی کوچک بود. از سوی دیگر باید گفت که تأکید انجیل بر نقش سران مذهبی یهودی در مرگ عیسی چنان قوی است که دشوار بتوان آنرا یکسره رد کرد. از این گذشته شرح مختصری در باب منتظر بودن پطرس در حیاط کاهن اعظم در حین محاکمه عیسی (مرقس ۱۴، ۵۳ به بعد) نمایانگر آن است - لااقل برای آنهایی که اعتقاد دارند خاطرات پطرس در شکل بخشیدن به حدیث انجیل بی‌نقش نبوده - که عیسی با تشریفات قضایی یهودی سروکار داشته است.



پس دقیقاً نمی‌دانیم چه کسی مسئول بازداشت و محاکمه و اعدام عیسی بود، و نیز خبر نداریم که وقتی به‌سوی مرگ می‌رفت چه در ذهنش می‌گذشت. کسانی که قائلند او خود را خادم رنجبر می‌دانست ایمان دارند که عیسی رنج و درد خود را کفاره گناهان بشر می‌شمرد؛ دیگران چنین ادعایی برای او نمی‌کنند. ولی می‌توان یقین داشت که وی مرگ خود را در پیامش بی‌تأثیر نمی‌پنداشت. مگر پیوسته وعظ نمی‌کرد که خواستهای خدا ذره‌ای چانه‌بردار نیست؟ پس لابد معتقد بود که این خواستها باید برآورده شود ولو پیامد تعقیب و مرگ باشد. شاید این هم در فکرش بود که با مردن - به‌ویژه مردنی چون تبه‌کاران - به‌غایت مطلوب خود یعنی پیوستن به‌خیل مطرودان اجتماعی، که پیوسته خصلت ویژه رسالتش بود، می‌رسد. از این‌که آیا انتظار داشت پس از مرگ دوباره زنده شود، یا به‌هیئت پسر انسان، به‌مفهوم دانیالی آن، به‌زمین بازگردد خبری نداریم. چنین اندیشه‌هایی با اعتقاد او به‌ماهیت معجزه‌آسای ملکوت خدا قطعاً ماینت نداشت. در مورد خود اعدام، روایت انجیل بیشتر جواری نگاشته شده است که نشان دهد چگونه جزئیات مآوِج پیشگوییهای عهد عتیق تحقق یافت. قطعاتی از مزامیر، ۲۲ و ۶۹ (ناله‌های شاعرانه تقصیرکاری) و اشعیا، فصل ۵۳ (خادم رنجبر) در بافت حکایت گنجانده شده است تا نشان دهند که همه چیز «طبق متون مقدس» روی داد. هیچ دلیلی ارائه نشده که حواریون عیسی توانستند گزارش دست اول و درستی از آنچه به‌وقوع پیوست بدهند، و احتمال می‌رود که اینان در این هنگام خود وحشت‌زده و مأیوس از ترس مرگ جایی مخفی بودند. با توجه به این امر جای بسی شگفتی است که دیری نپایید تا باور کردند که عیسی دیگر مرده نیست و خداوند دوباره او را زنده کرده است.

### رستاخیز

گذشته از امکان جسمانی زنده شدن مجدد، که ناچار بستگی به ایمان یا عدم ایمان فرد دارد، بسیاری از مفسران پذیرفتن شرح انجیل را در مورد ظاهر شدن عیسی به حواریون پس از مرگ، به سبب ربط و منطق درونی آن، بی‌اندازه دشوار می‌بینند، تا چه رسد به این واقعیت بسیار گیج‌کننده که انجیل مرقس (ظاهراً قدیمی‌ترین انجیلها) دفعه‌ای بدون نتیجه‌گیری با توصیف گریختن زنهای مرعوب از سر قبر تهی پایان می‌یابد. فزون بر این دلیلی وجود ندارد بی‌چون‌وچرا گمان بریم که شرح و بسط مزار تهی، که داستان بیشتر بر آن متکی است، از آغاز جزو حدیث رستاخیز بوده است. پولس در روایت خود هیچ‌گونه ذکری از رستاخیز نمی‌کند (قرنتیان اول ۱۵، ۳ به بعد). او در آغاز روایت خود این جمله را می‌گوید: «واقعیتی را که به من رسیده»، و می‌دانیم که روایت امر دست‌کم بیست سال پیش از انجیلها نوشته شده است. انجیلها اظهار می‌دارند که یهودی ثروتمندی به نام یوسف رامه‌ای<sup>۱</sup> به‌اجازه پیلاتس جسد را گرفت و در مقبره خویش به خاک سپرد، ولی این ممکن است افسانه باشد. عیسی را محتملاً نه در مزاری نشان‌دار بلکه در گورستان عادی تبه‌کاران زیر خاک کردند، بنابراین مقبره‌ای نبود که تهی یافته شود.

از طرف دیگر باید دانست که رد کردن شرح رستاخیز انجیل و این استدلال که واقعه تنها در ذهن مریدان عیسی روی داد نیز دشواریهای خود را دارد. برای گروهی (احتمالاً گروه کوچکی) افراد وحشت‌زده مسلماً امر شگفتی بود که بتوانند تغییر نظر دهند و ایمان آورند که آنچه فکر می‌کردند شکست نهایی است در واقع پیروزی بود. شک نیست که موارد زیاد دیگری در تاریخ هست که آدمهای نامدار را مردم

1. Arimathaea

پس از مرگشان همچنان زنده می‌پنداشتند. چنین تصویری، فی‌المثل، غالباً در مورد هیتلر و سایر مردان فوق‌العاده پلید می‌رفت. نیروی شخصیت اینها چنان شگرف بود که خبر درگذشتشان برای بسیاری قابل قبول نبود. ولی این با عقیده به رستاخیز تفاوت دارد.

عقیده به رستاخیز را، بر خلاف بسیاری چیزهای دیگر در انجیلها، «تحقق پیشگویی» هم نمی‌توان خواند؛ چون چنین چیزی هیچ‌جا پیشگویی نشده بود. درست است که سرودهای خادم می‌گفت که خداوند خادم خویش را از مرگ درمی‌آورد و دوباره حیات جسمانی می‌بخشد، به نحوی که وی «عمر دراز می‌کند و نوه‌های خود را می‌بیند» (اشعیا ۵۳، ۱۰)، اما این به هیچ‌وجه چیزی نبود که برای عیسی ادعا می‌شد. در واقع وقتی کلیسای اولیه این وعظ را آغاز کرد که عیسی روز یکشنبه پس از درگذشتش از مرگ برخاست به دشواری برخورد که چگونه وانمود کند عهد عتیق حقیقتاً از پیش رویداد چنین چیزی را بیان می‌کند. نزدیکترین متنی که می‌شد یافت که پیشگویی چنین رستاخیزی را کرده باشد هوشع (۶، ۲) بود: «... بعد از دو روز ما را زنده خواهد کرد، در روز سوم ما را برمی‌خیزاند، که در پیشگاهش به سر بریم». حقیقت، همان‌گونه که عالم الهیات سی. اف. اوانز<sup>۱</sup> می‌گوید، آن است که «رستاخیز مسلماً مطلبی نیست که بتوان با تأمل در عهد عتیق بدان رسید».

کسانی که فکر می‌کنند اساطیر در اندیشه بشر نفوذ فراوان داشته است، منشاء دیگری برای عقیده رستاخیز قائلند. اینها می‌گویند ریشه آن، پنداشت خدایی است که می‌میرد و زنده می‌شود؛ این چهره در اساطیر قدیمی، از جمله اساطیر مصر و بین‌النهرین و خود فلسطین پیش از یهود، وجود داشته است و می‌گویند رد پای او را حتی در

1. C. F. Evans

عهد عتیق می‌توان یافت. ولی تصور این امر که پنداری اساطیری، در این گیرودار بحرانی، بر اذهان مریدان عیسی عملاً تأثیر بخشیده باشد چندان ساده نیست.

مورخ که به رستاخیز اعتقاد ندارد به این نتیجه می‌رسد که ایمان به آن در اثر تغییر رأی خود به خود مریدان پیدا شد، تصمیمی آنی که عیسی با همه حرفهای زده شده نمرده است. ولی حتی اگر این توضیح را هم بپذیریم، یک چیز را نباید فراموش کنیم: ایمانی چنین به عیسی بزرگترین ستایش است به قدرت شخصیت او در طول زندگی اش.

### خداوند، عیسی مسیح

ایمان به رستاخیز دین تازه‌ای پدید آورد که شخص عیسی در کانون آن قرار داشت. این دین، که از همان ابتدا «مسیحیت» نامیده شد، مذهبی نبود که فقط تعلیمهای عیسی را در بر بگیرد؛ بلکه مذهبی بود درباره او، و بویژه مرگ و رستاخیز او، که می‌گفت این رویدادها مکاشفه نفس الهی خاصی در زمینه تاریخ بود، و به سبب آنها گناهان بشر بخشیده شد، و تمام کسانی که به خدا و پسرش «خداوند عیسی مسیح» ایمان آورند در ملکوت خدا حیات جاودانی می‌یابند. مسیحیت مذهب رستگاری بود و تعلیمات عیسی در جلیل و یهودیه تنها یک جنبه نفوذ و اهمیت او به عنوان چهره مرکزی این نهضت به شمار می‌رفت. «عیسی نجات می‌دهد» پیام مسیحیت بود، و مرگ و رستاخیزش رویدادهای عمده‌ای بود که این را به مردم می‌قبولاند. به گفته پولس، «... اگر مسیح زنده نشده بود، انجیل ما پوچ و بی‌اثر می‌بود» (قرنتیان اول ۱۵، ۱۴).

به نظر می‌رسد که انگار این انجیل پولس و گفته‌های دیگر آغاز مسیحیت با «بشارت»ی که خود عیسی طی رسالتش تعلیم می‌داد

تفاوت فاحش دارد. متکلمان زیادی معتقدند که پولس و واعظان اولیه و دیگر مسیحیت بنیانگذاران واقعی مسیحیت بودند، چون اینها - و نه خود عیسی - بودند که مذهبی پیرامون شخص او ساختند. اینکه این نظر چقدر درست است به دید ما از عیسی بستگی دارد. ولی اگر او را صرفاً یک آموزگار شماریم و بپذیریم که او خود بر دعاوی مریدانش که عامل خاص خداست صحه گذاشت (منتها تلویحاً)، در آن صورت باید قبول کنیم که میان عیسی و کلیسای اولیه رشته اتصالی وجود داشت.

ارزیابی میزان دقیق تأثیر عیسای تاریخی بر پولس و دیگر واعظان اولیه بسیار دشوار است. از نامه‌های پولس بی‌تردید چنین برمی‌آید که وی در تعالیم خود خیلی نگران نبود که عیسی چه گفته است. او حس می‌کرد که عیسی به مثابه خدای زنده رهنمای اوست، نه گفتار بخصوصی که بر زبان عیسای فلسطینی رفت. در حقیقت وی بسیاری اوقات به نحوی چشمگیر از تعلیمات عیسی فاصله می‌گیرد؛ برای نمونه، به جای آن‌که از مریدان خود بخواهد همه دارایی‌شان را فروخته خرج فقیران کنند، نوشت: «منظور این نیست که دیگران به قیمت ناراحتی شما آسوده شوند» (قرنتیان دوم ۸، ۱۳). از سوی دیگر نامه‌های پولس خطاب به کسانی است که هم‌اینک تعلیم مسیحی دیده بودند و نمی‌دانیم چقدر از زندگی واقعی و تعلیمات عیسی به‌راستی به‌گروندگان جدید گفته می‌شد. از این گذشته دشوار بتوان تصور کرد که انجیلها در محیطی به‌تحریر درآمد که دلبستگی به عیسی رو به کاهش بود، از نوشته‌ها پیداست که قضیه به‌عکس بوده است.

با وجود این در صدر مسیحیت تمایل مسلماً بدان بود که ایمان مسیحی بر آنچه عیسی حال به‌مسیحیان می‌داد تمرکز داده شود نه آنچه عیسی در آن‌زمان در حیات زمینی خود کرده بود. واعظان اولیه

صحبت از عیسای شکوهمند حاضر می‌کردند - و نیز از آینده، چون کلیسا با اطمینان چشم به راه بازگشت او «بر ابرهای آسمان» بود تا زنده و مرده را داوری کند و ملکوت خدا را بر روی زمین بگشاید. پولس دربارهٔ این روز نوشت:

روزی که عیسی مسیح، خداوند از آسمان با فرشتگان توانای خود در آتشی فروزان ظهور کند، به آنانی که خدا را نمی‌شناسند و انجیل خداوند ما عیسی را نمی‌پذیرند کیفر خواهد داد. آنان مجازات ویرانی جاودانی، دوری از حضور خداوند و محرومیت از جلال قدرت او را خواهند دید. در آن روز بزرگی که او می‌آید مریدانش او را معزز می‌دارند و ایمانداران همه او را می‌ستایند... (تسالونیکیان دوم ۱، ۱۰-۷)

پولس، دست‌کم در ابتدا، انتظار داشت که «روز بزرگ» در طول عمر خود او پیش خواهد آمد؛ در اوایل کار در وعظ خود می‌گفت «ما که تا آمدن خداوند در قید حیاتیم» (تسالونیکیان دوم ۴، ۱۵). اما سالها گذشت و حادثهٔ شکوهمند روی نداد، و با آن‌که کلیسا هیچ‌گاه امید آمدن مجدد عیسی را از دست نداد - و هنوز هم به آن اعتقاد دارد - رفته‌رفته تأکید تعالیم خود را از این امیدواری برگرفت و به آینده افکند، و بیشتر و بیشتر به سوی این باور رفت که عیسی قادر است اکنون مؤمنان را رستگاری دهد. یک نتیجهٔ این تغییر، تأکید انجیل یوحنا است - بسیار بیشتر از سه انجیل دیگر - بر نقش عیسی به عنوان نجات‌دهندهٔ دنیا در تصویر سه انجیل نخستین از عیسی، با وجود مشکلات زیادِ روایت، می‌توان چهره‌ای تاریخی دید. ولی عیسایی که یوحنا در برابر ما می‌گذارد عیسای تاریخی نیست کلام خداست که تجسد یافته، دعوت مسیح نجات‌دهنده است برای کلیه کسانی که به او ایمان دارند: «من نور جهان هستم. کسی که از من پیروی کند در

تاریکی سرگردان نخواهد شد بلکه نور حیات را خواهد داشت» (یوحنا ۸، ۱۲).

از این جا به بعد دوره جدید، تمیز دادن نفوذ خود عیسی از نفوذ مسیحیت دشوار می گردد. تا قرن نوزدهم پیام عیسی از طریق کلیسا دریافت می شد. حتی نهضت اصلاح دین<sup>۱</sup>، که به جنگ اندیشه های دیرین درباره اقتدار کلیسا برخاست، به تعلیمات مشخص عیسای تاریخی برنگشت بلکه الهیات پولسی، یعنی رستگاری شخصی از راه عیسای خداوند را دنبال کرد. تا آغاز تحقیقات نوین تاریخی میان اندیشه های خود عیسی یعنی نص تعالیم او و اندیشه های مربوط به عیسی یعنی اعتقاد مسیحیان به او به منزله نجات دهنده کسی به راستی تمایزی نمی نهاد.

می توان گفت که در دوره خاصی از تاریخ کلیسا پیروان عیسی آموزه های او را سخت خطا تفسیر کردند یا نظرهای شخصی خود را در آنها درج کردند. اعتقاد مسیحیان که رستگاری هدیه خداست و نمی توان با کار انسان آن را به دست آورد، بویژه در سالیان نخست مسیحیت، به گرایش انجامید که خواسته های اخلاقی دین را نادیده می گرفت و بر جنبه های عرفانی آن تکیه می کرد. به گفته ج. ال. هولدن<sup>۲</sup>:

در زندگی و فعالیت این جهانی از رستگاری خبری نبود و تنها با گریز به دنیای یکسره عرفانی حال یا آینده جهان دیگر می شد آن را یافت، بدین لحاظ اخلاقیات توان و اهمیت خود را از دست داد. ابتکار در دست خدا بود، تنها خدا می توانست این آرمان را برآورده سازد؛ پس بشر برای چه درباره تکالیفی که منحصرأ وجود جسمانی اش می طلبد در دسر به خود بدهد؟

سرچشمه این رگه تنازع احکام (اباحه)<sup>۱</sup> یا بی قانونی اخلاقی تا اندازه‌ای آن بود که پاره‌ای از مسیحیان اولیه اظهارات واعظانی چون پولس را که گفت عیسی «خاتم» شرع است، اشتباه تفسیر کردند. اباحیگری، البته، تحریف کامل تعلیمات خود عیسی بود: پیام او این نبود که خدا خواسته اخلاقی ندارد، بلکه می‌گفت خواستهای خداوند کامل و نامحدود است، و با شریعت نمی‌توان آنها را مقید ساخت. در حقیقت تناقض احکام دین و اخلاق جنبه مسلط مسیحیت نشد؛ پولس و همعصران او با آن سخت مخالفت ورزیدند، بخصوص هنگامی که (مطابق معمول) منجر به بی‌بندوباری جنسی می‌گشت؛ نگاه کنید به قرن‌تیان اول (۶، ۲۰-۱۲) که پولس به کسانی که، به نام عیسی مسیح، می‌گویند «من آزادم هر چه می‌خواهم بکنم» حمله می‌آورد. ولی همین واقعیت که طرفداران اباحه توانستند برای رفتار بی‌بندوبار خود - هر چند به خطا - ادعای مرجعیت عیسی را بکنند، نشان می‌دهد که تعلیمات او تا چه حد دستخوش سوء تعبیر گشته بود.

و تحریف پیام عیسی منحصر به کلیسای اولیه هم نبود. موارد زیادی در تاریخ مسیحیت سراغ داریم که فرقه‌هایی از ایمانداران، طهارت اخلاقی تعصب‌آمیز - یعنی نقطه کاملاً متقابل اباحه - را مهمترین وسیله رسیدن به رستگاری پنداشته‌اند؛ و باز این هم به نام عیسی انجام شده است. پیرایشگران<sup>۲</sup> قرن هفدهم انگلستان نمونه بارز این جماعت بودند، و چیزی از این دست هم در مسیحیان «انجیلی»<sup>۳</sup> امروزی، بویژه در ایالات متحده، دیده می‌شود که خودداری از مصرف توتون و الکل را شرط واجب ایمان به عیسی می‌دانند. نیازی به گفتن نیست که هیچ شاهد و مدرکی نداریم که

1. antinomianism

2. Puritans

3. euangelical



عیسای تاریخی چنین برخوردهایی را تأیید کرده است؛ اینها بیشتر به رفتار فریسیان می‌خورد تا به عیسی و پیروان او.

ممکن است گفته شود که اینها نمونه‌های افراطی است، و در جریان اصلی مسیحیت پیام عیسی عمدتاً دست‌نخورده باقی مانده است. این چه‌بسا درست باشد، و تردید نیست که انجیلها همیشه به‌هنگام بزرگداشت «شام مقدس» خوانده می‌شود، و در این ستایشگزاری اصلی، گفتار و کردار عیسی، لااقل به‌نحوی که در انجیلها نقل شده، مدام به مسیحیان تذکر داده می‌شود. از سوی دیگر نمی‌توان گفت که کلیسا سروکار زیادی با ماهیت انقلابی تعلیمات اخلاقی عیسی دارد. آنچه برای کلیسا مهم است قدرت عیسی است که به‌توسط آن هم‌اکنون نیز نجات‌دهنده است: وی خدای حی و حاضر است نه شخصیتی تاریخی که کلیسا بر پایه تعالیمش استوار است. مفهوم این حرف آن است که نفوذ او بر پیروانش با نفوذ محمد یا گوتمه<sup>۱</sup>، که اسلام و آیین بودا را بنا نهادند، بکلی فرق دارد؛ آنان معلم بودند و ادعایی جز تعلیم نداشتند\*.

هرگاه پرسیده شود که نفوذ دین مسیح در خارج کلیسای مسیحی چه بوده است، پاسخ آن بسیار مشکل است. بی‌شک واقعی بوده است که اخلاقیات مسیحی و در نهایت شاید تعلیمات عیسی به‌وقایع جهان شکل داده است. بردگی سرانجام در جامعه غرب تا حد زیادی بر اثر فشار مسیحیان در قرن نوزدهم لغو شد. از طرف دیگر کلیسای قرون اولیه و قرون وسطا از برده‌داری حمایت می‌کردند؛ پولس نوشت «ای غلامان از اربابان زمینی خود اطاعت کامل کنید» (کوسیان ۳، ۲۲).

1. Gautama

\* این سخن مبتنی است بر تلقی شخصی نویسنده نسبت به‌دیانت اسلام که با دیدگاه مسلمانان مباینت دارد. (مترجم)

به طور کلی می توان گفت که مسیحیت همواره خوشنود بوده است که اخلاق رایج زمان خود را بپذیرد، و هر وقت جامعه دید اخلاقی خود را تغییر داد او هم عمل به مثل کند.

چهره عیسی در امور انسانی و هنرها مسلماً بسیار مهم بوده است. از ابتدای مسیحیت و در قرون وسطا تا همین اواخر کثیری از متفکران و هنرمندان اخلاقی اروپا به نحوی از انحاء از عقاید مسیحی مایه گرفته اند. آثاری به تنوع و گوناگونی کمدی الهی<sup>۱</sup> و مصیبت قدیس متی از باخ<sup>۲</sup>، و همین طور تمامی مکتبهای نقاشی مذهبی اروپا، گواه جاذبه خلاق عیسی و کلیسای پرستنده اوست. با این حال به هیچ وجه نمی توان گفت که اینها بازتابی از دستاورد فکری عیسای تاریخی است. در اینجا هم باز عیسای نجات دهنده به عنوان چهره محوری مذهبی و رستگاری بخش ذهن بشر را به خود مشغول داشته است.

حال تصویر تغییر کرده است، و انحطاط ایمان دینی در بسیاری از شئون جامعه غربی، همراه با افزایش پژوهش تاریخی در رویدادهای بعد از دوره انجیلها، نشان می دهد که نفوذ امروز عیسی غیر از گذشته است. در بیرون کلیسا، عیسی گاه مقامی تشریفاتی برای نهضتی که اعتقاد مذهبی به او ندارد و دلبسته پیام محبت و ترحم و ضد قدرت اوست می نماید. جاذبه او برای اینان به قول خود آنها آن است که وی قواعد ثابت را رد کرد و تزویر اخلاقی را محکوم کرد. چنین تفسیری از عیسی دست کم مشکوک است؛ عیسی البته تندرو بود، ولی به طور کلی با جامعه مستقر مخالف نبود؛ مخالفت او توجه به پاره ای سوء استفاده های زمان خود بود، و در حالی که محبت و رأفت موعظه می کرد، در کفه دیگر ترازو، خواسته های کلان اخلاقی می نهاد؛ و قواعد اخلاقی را هم منکر نبود بلکه آنها را کافی نمی دانست. ناگفته نماند که

1. Dante's *Divine Comedy*2. Bach's *St. Matthew Passion*

جنبشهای امروزی که دعوی پیروی از پیام عیسی دارند در واقع چنین کاری نمی‌کنند. در عین حال در خود مسیحیت، لااقل در محافل رادیکال، گرایش پیوسته رو به افزایش دیده می‌شود که منکر تمامی چارچوب ماوراء طبیعت مذهب است و آنرا اسطوره می‌خواند، و می‌گوید نباید کلمه به کلمه آنرا صحیح پنداشت، و پایه‌های این سعی می‌شود گونه‌ای نظام فلسفی دیگر برانداخت که در آن تعلیمات «اسطوره‌زدایی شده»<sup>۱</sup> عیسی بتواند مفید معنا باشد. بویژه، بسیاری از حکمای الهی، اگرستانسیالیسم<sup>۲</sup> را به جای تصویر یهودی-مسیحی از خدا و بهشت و دوزخ عرضه داشته‌اند؛ و این تفسیر اگرستانسیالیستی از عیسی و مسیحیت این روزها در محافل متکلمان قبول عام یافته است. به هر رو باید گفت که این طرز فکر به دل کسانی که با ظرایف فلسفه جدید آشنایی ندارند چنگی نزده است، و تردید نیست که فاقد خصلت سراسر است، عاجل و نهایتاً ساده پیام خود عیسی است.

همین سادگی تعلیمات عیسی است که، بر رغم همه اختلال و تحریفهای پیام او در طی قرون، هنوز تأثیری نیرومند بر ذهن بشر دارد. وی فیلسوف نبود؛ نظام اخلاقیات کاملی نساخت؛ از تجربه‌های اخلاقی حرفی به میان نیاورد که بتوان آنها را مستقیماً از متن عقاید مذهبی‌اش جدا کرد؛ ولی در طرز تعلیم او، در خودداری‌اش از حد وسط را گرفتن به‌هنگام مواجهه با محظورهای اخلاقی، در تأکید او بر جهانشمولی، کلیت، و نامحدودیت خواسته‌های اخلاقی از بشر، نیرویی است که از تمامی سدهای مذهبی می‌گذرد و چه عقاید دینی او را باور داشته باشیم و چه نداشته باشیم به‌دلمان می‌نشیند. بی‌اختیار حس می‌کنیم با مسائل اخلاقی باید چنین روبه‌رو شد. شاید هم بگوییم که در عمل معمولاً ممکن نیست چنین عمل کرد؛ و وی

1. de-mythologised

2. existentialism

بی شک گزاف می‌آموخت. با این حال، با وجود تناقضهای موجود در تعلیماتش و با وجود آن‌که مقصود از اینها هیچ وقت دستورات جامعی برای زندگی روزانه نبود، سخنانش حدت و شدتی دارد که آموزه‌های هر معلم اخلاق دیگر (هر چقدر هم عاقل و دانا و متعادل) در قیاس با آن رنگ می‌بازد. عیسی تنها معلم اخلاق نبود؛ این کتاب کوشیده است بر همین امر تأکید ورزد. جاذبه او هم فرهمندان بود هم اندیشه‌کارانه. ولی توانمندی‌اش در زمینه تعلیم اخلاقی مثال نداشت.

## منابع و آثاری برای مطالعه بیشتر

در میان برگردانهای پرشمار امروزی تورات و انجیل، کتاب مقدس نوین به زبان انگلیسی<sup>۱</sup> به ویژه توصیه می شود. برای کسانی که مایلند اصل یونانی عهد جدید را مطالعه کنند چاپهای متعددی در دسترس است، از جمله عهد جدید بین سطرهای یونانی-انگلیسی<sup>۲</sup>، که میان سطور یونانی ترجمه کلمه به کلمه انگلیسی آنها آمده است.

تفسیرهای تازه انجیلها زیاد است. اینها بسته به دید شارحان و شرح و تفصیلی که می دهند با هم فرق فراوان دارند. تفسیر عهد جدید پلیکان<sup>۳</sup> نمونه هایی نیکو از عقاید نو را گرد آورده است، و تفسیر انجیل مرقس نوشته دی. ای. نینام (پنگوین، ۱۹۶۳)<sup>۴</sup> در نگارش کتاب حاضر بسیار مفید بوده است. نظر محافظه کارانه تری درباره مرقس و به طور کلی اعتبار انجیلها

---

1. *The New English Bible* (Oxford University Press and Cambridge University Press, 1970).

2. *The R. S. V. Interlinear Greek-English New Testament* (Samuel Bagster & Son Ltd., 1958).

3. *The Pelican New Testament Commentaries*.

4. D. E. Nineham, *Mark's Gospel* (Penguin, 1963).

در کتاب وی. تیلر، انجیل به روایت قدیس مرقس (مکملین، ۱۹۵۳)<sup>۱</sup> یافت می‌شود؛ تفسیر این نویسنده شایان خواندن است، هم به لحاظ طرز فکر او و هم از نظر بررسی مشروحی که از اصل یونانی می‌کند. انجیل مرقس را با کمک تفسیر اچ. بندیکت گرین<sup>۲</sup> و انجیل لوقا را با کمک تفسیر بارناباس لینداس<sup>۳</sup>، به نحو احسن می‌توان مطالعه کرد. در مورد لوقا تفسیرهای زیادی وجود دارد که یکی از بهترین آنها هنوز تفسیر جی. ام. کرید (مکملین، ۱۹۳۰)<sup>۴</sup> است.

پژوهش درباره عیسی و عهد جدید آنقدر زیاد است که تنها چندتایی از آنها را که در دسترس هستند باید ذکر کرد. کتابهای زیر را صرفاً بدان جهت نام می‌برم که در نوشتن کتاب حاضر دستیار بوده‌اند: تاریخ مختصر مذهبها به قلم ای. ای. کلت<sup>۵</sup> (پنگوین، ۱۹۶۲) بررسی شایانی از مذهبهای جهان باستان به دست می‌دهد. تاریخ اسرائیل نوشته جان برایت<sup>۶</sup> (۱۹۷۲) و عصر عهد جدید نوشته بوریک<sup>۷</sup> (۱۹۶۹) هر دو واجد خلاصه خوبی است از پیشینه تاریخی مسیحیت. تعلیمات دو خاخام یهودی، هیلل و شمّای که آثارشان با آموزه‌های عیسی در این کتاب مقایسه شده، در می‌شناه، ترجمه هربرت دنی<sup>۸</sup> (انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۳۳) یافت می‌شود، و اما در مورد خود عیسی: دو اثر از بهترین کتابها درباره ماهیت تعلیمات و به طور کلی رسالت او عبارتند از عیسی و کلمه نوشته رودلف بولتمن<sup>۹</sup> (فونتانا، ۱۹۵۸) و عیسی: چگونه آدمی بود؟ نوشته اچ. ج. کدبوری<sup>۱۰</sup> (مکملین،

1. V. Taylor, *The Gospel According to St. Mark* (Macmillan, 1953).

2. H. Benedict Green, (New Caledonian Bible, Oxford University Press, 1975).

3. Barnabas Lindars, (New Century Bible, Oliphants, 1972).

4. J. M. Creed (Macmillan, 1930).

5. E. E. Kellett, *A Short History of Religions* (Penguin, 1962).

6. John Bright, *A History of Israel* (S. C. M. Press, 1972).

7. Bo Reicke, *The New Testament Era* (A. + C. Black, 1969).

8. Herbert Danby, *Mishnah* (Oxford University Press, 1933).

9. Rudolf Bultmann, *Jesus and the Word* (Fontana, 1958).

10. H. J. Cadbury, *Jesus: What Manner of Man* (Macmillan, 1947).

۱۹۴۷). در ضمن کتاب ج. ال. هولدن، اخلاقیات و عهد جدید<sup>۱</sup> (۱۹۷۵) نیز فشرده مفیدی است از دشواریهای مربوط به تشخیص چیزهایی که عیسی واقعاً گفت، و تفاوت‌های اخلاقی میان کتب گوناگون عهد جدید. درباره دعوی مسیحایی عیسی و سابقه آن کتاب او که می‌آید نوشته‌اس. مووینکل<sup>۲</sup> (بلکول، ۱۹۵۹) بهترین تلخیص دیدگاه سنتی است؛ ولی استدلال‌های تندتر را، که مثلاً وقتی عیسی اصطلاح «پسر انسان» را به کار می‌برد، هیچ مقصود خارق‌العاده‌ای ندارد، باید در کتاب گزا ورمس به نام عیسای یهودی<sup>۳</sup> (فونتانا، ۱۹۷۶) جست. این کتاب در ضمن پر از شرح و تفصیلات دلنشین در مورد پیشینه یهودی رسالت عیسی است. محاکمه و مرگ عیسی به تفصیل در مرگ مسیح به قلم جان ناکس<sup>۴</sup> (کالینز، ۱۹۵۹) بحث شده است؛ در این باره همچنین نگاه کنید به جامعه رومی و قانون رومی در عهد جدید نوشته ا. ان. شروین-وایت<sup>۵</sup> (انتشارات کلارندن، ۱۹۶۳). رستاخیز و مسائل ناشی از روایتهای انجیل در مورد آن در کتاب سی. اف. اوانز به نام رستاخیز و عهد جدید<sup>۶</sup> (۱۹۷۰) به نحو بسیار سودمندی مورد بحث قرار گرفته است.

تاریخ مطالعات انجیل خود مطلبی جداگانه است. بهترین مدخل به این بحث عهد جدید: تاریخ تحقیق مسائل آن نوشته دبلیو. جی. کومل<sup>۷</sup> (۱۹۷۳) است؛ در ضمن کتاب رابرت گرانث به نام مقدمه‌ای تاریخی بر عهد جدید<sup>۸</sup> (فونتانا، ۱۹۷۱)، هم تلخیص توجیبی و مفیدی در این زمینه

1. J. L. Houlden, *Ethics and the New Testament* (Mowbrays, 1975).

2. S. Mowinckel, *He that Cometh* (Blackwell, 1959).

3. Geza Vermes, *Jesus the Jew* (Fontana, 1976).

4. John Knox, *The Death of Christ* (Collins, 1959).

5. A. N. Sherwin-White, *Roman Society and Roman Law in the New Testament* (Clarendon Press, 1963).

6. C. F. Evans, *Resurrection and the New Testament* (S.C.M. Press, 1970).

7. W. G. Kummel, *The New Testament: the History of the Investigation of its Problems* (S.C.M. Press, 1973).

8. Robert Grant, *A Historical Introduction to the New Testament* (Fontana, 1971).

به‌شمار می‌رود. بررسیهای تازه عهد جدید که در نوشتن کتاب حاضر تأثیر داشته‌اند مشتمل‌اند بر سنت و نیت در انجیل لوقا نوشته جان دروری<sup>۱</sup> (۱۹۷۶) و میدراش و تلاوت در متی نوشته مایکل گولدر<sup>۲</sup> (۱۹۷۴). و سرانجام باید بار دیگر به ذکر اثر جالب البرت شوایتسر در جستجوی عیسی تاریخی (چاپ سوم، ۱۹۵۴) پردازم و یادآوری بموقع شوایتسر که «هیچ کار تاریخی به‌اندازه نگارش زندگانی عیسی، خویشن راستین شخص را آشکار نمی‌سازد».

---

1. John Drury, *Tradition and Design in Luke's Gospel* (Darton, Longman & Todd, 1976).

2. Michael Goulder, *Midrash and Lection in Matthew* (S.P.C.K., 1974).





## نمایه

آکویناس ۱۱	اگزستانسیالیسم ۱۶۰
اباحه ۹۴، ۱۵۷	الیاس ۱۷، ۵۵، ۵۸، ۱۲۶
ابراهیم ۲۱	الیصابات، مادر یحیی تعمیددهنده
ابیونیتها، انجیل ۳۵	۲۶
احبار ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۳	انتیخوس چهارم ۵۶
۷۵، ۷۶، ۸۱، ۱۴۲	انتقام، تعالیم عیسی دربارهٔ ۸۹
اراسموس ۳۶	انجیل اولیه ۳۷
اردن، رود ۱۴	انجیلهای (تحت عناوین مجزا
ارسطو ۹۶، ۹۷	ملاحظه فرمائید)
ارمیا ۲۲، ۵۰، ۵۵، ۱۱۳	انجیلهای تلخیصی ۳۰، ۳۵
اریحا ۱۲۳	اوانز، سی. اف ۱۵۲
ازدواج، اعتقاد یهود دربارهٔ ۷۰، ۷۴	اورشلیم ۱۷، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۴۴، ۴۵
اسلام ۱۵۸	۴۸، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۸، ۱۰۱
اشعیا ۵۶، ۱۱۳	۱۰۸، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶
— کتاب ۲۱، ۴۶، ۵۰، ۵۵، ۶۰	ایوب، کتاب ۹۱
۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶	بابل، تبعید قوم یهود به ۴۵، ۵۵
۱۲۴، ۱۵۰، ۱۵۲	۶۰، ۶۸، ۱۰۳
اشعیا دوم ۵۵، ۶۰-۶۲، ۱۱۱	باخ، جی. اس ۱۵۹
اصل اساسی ۹۲، ۹۳	بارتیمائوس ۱۲۴
اعمال رسولان ۲۹	بارکوخبا ۱۱۷
افلاطون ۹۶، ۹۷	بازداشت عیسی ۱۹
اکیبا، خاخام ۷۱	برزگر، تمثیل ۱۵، ۱۳۳

بن مناسیا، خاخام شمعون ۸۳	۱۳۲، ۱۳۳
بودا، آیین ۱۵۸	تمثیلات ملکوتی ۱۳۰
بولتمن، رودلف ۹۷، ۱۳۶	تواریخ ایام، کتاب ۵۰
بیت لحم ۲۱-۲۳، ۲۶، ۲۷، ۴۳، ۴۴	تولد عیسی ۲۱، ۲۷، ۳۰
بینت عنینا ۲۹	توما، انجیل به روایت ۳۵
پاپیاس ۳۶	تیریوس، امپراتور ۲۷
پادشاهان، کتاب ۵۰	جلیل ۱۳، ۱۴، ۱۹، ۲۵، ۴۳، ۴۴
پاسکال ۱۱	۴۵، ۴۶، ۵۴، ۵۹، ۱۳۱، ۱۳۹
پژوهندگان متون مقدس، تاریخ ۳۹	۱۴۲، ۱۴۳
پسر انسان ۱۷-۱۹، ۳۱، ۶۲، ۶۳	- دریاچه ۱۴، ۱۶، ۴۴، ۱۲۱
۸۱، ۸۲، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳-۱۱۱	۱۴۰
۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۴۸، ۱۵۰	جهنم، آتش ۹۰
پسر خدا ۱۲، ۱۳، ۱۸، ۱۹، ۲۴، ۳۲	حجّی ۵۶
۱۰۵، ۹۹	حزقیال ۱۱۳
پطرس ۱۶، ۳۳، ۳۶، ۳۹، ۱۰۱	حسیدیمها ۷۵
- انجیل به روایت ۳۵	حنینان دوصا ۱۲۶
پولس ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۵۴، ۵۵، ۶۴	خادم رنجبر ۱۱۰-۱۱۵
۶۸، ۹۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴	ختنه ۵۹
۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸	خطبه در بالای کوه ۲۳، ۸۸، ۹۰، ۹۲
پونطیوس پیلاطس ۱۹، ۲۵، ۲۷	۱۱۸
۱۵۱	- در بیابان ۲۸
پیامبران ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۵۷، ۱۱۸	خوشه چینی ۱۵، ۷۶، ۸۰، ۸۲
پیشگویی، تحقق ۲۱، ۲۲، ۱۵۲	داد، سی. اچ. ۶۵
پیرایشگران ۱۵۷	دانت ۱۱، ۱۵۹
تئوفیل ۲۵	دانیال، کتاب ۱۸، ۵۰، ۵۶، ۶۲، ۶۳
تصلیب ۱۲، ۱۹	۱۰۳-۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱
تمثیل ۲۳، ۲۴، ۳۱، ۶۴، ۱۳۰، ۱۳۱	۱۱۷، ۱۲۹

- داوران، کتاب ۵۰ - خروج ۵۰، ۵۲، ۶۰، ۱۲۲
- داوود ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۴۴، - لاویان ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۸۷
- ۴۵، ۴۹، ۶۰، ۶۱، ۸۱، ۱۰۱، ۱۲۴ سلیمان ۴۴
- دوست داشتن دشمنان ۸۷-۹۰ سموئیل ۵۵
- ده فرمان (احکام ده گانه) ۵۱، ۷۷ - کتاب ۵۰
- ربی ۴۷، ۴۸ سنت شفاهی ۵۴
- رَزُبَابِل ۱۰۱ سنهدرین ۱۴۵
- رستاخیز عیسی ۱۹، ۲۰، ۲۵، ۲۸، سینا، کوه ۵۰، ۵۹
- ۳۳، ۳۸، ۳۹، ۶۴، ۹۸، ۱۳۹، شام آخر ۱۸، ۱۴۷
- ۱۴۶، ۱۵۱-۱۵۳ شام خداوند ۳۴
- رومیان ۲۱، ۴۵، ۱۱۷، ۱۴۵، ۱۴۷، شجره نامه عیسی ۲۱
- ۱۴۸، ۱۴۹ شمّای ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۶
- زردشت ۱۲۳ ۷۸، ۹۲، ۱۴۲
- زکریا، پدر یحیی تعمیددهنده ۲۶، شمعون، عابد ۲۶
- ۵۶، ۱۰۱ شمعون، برادر عیسی ۴۳
- سامری ها ۸۸، ۱۴۱، ۱۴۲ شمعون، عضو گروه سیاسی فداییان
- سبت، روز ۱۴، ۱۵، ۴۸، ۵۴، ۵۷، متعصب ۱۶، ۱۰۲
- ۱۱۷ شمعون پطرس ← پطرس
- تعالیم عیسی درباره ۱۵، شمعون مکابئوس ۱۰۱
- ۷۸-۸۵ شوایتسر، آلبرت ۳۸، ۶۴، ۶۵
- سرشماری کرینئوس ۲۷ شیطان ۱۴، ۲۳
- سروده های خادم ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، صدوقیان ۱۷، ۱۴۴، ۱۴۵
- ۱۵۲ طلاق، تعالیم عیسی درباره ۶۷، ۶۸، ۷۱
- سِفَر ۷۳، ۷۴
- اعداد ۵۰ - تعالیم یهود درباره ۷۰-۷۴
- پیدایش ۵۰، ۷۲ عبرانها، انجیل به روایت ۳۵
- تثنیه ۵۰، ۵۲، ۷۲ عزرا، کتاب ۵۰

کرینیوس ۲۷	عمواس ۲۸
کشتار کودکان به وسیله هیروдіس	عهد ۱۸، ۴۹، ۵۹-۶۱
۱۲	عهد جدید ۱۲، ۲۹، ۳۴، ۳۵
کفارہ ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵	۴۰-۴۲، ۱۴۶، ۱۴۸
کفرناحوم ۱۴، ۱۳۹	- عتیق ۱۲، ۲۲، ۳۱، ۴۲، ۴۹
کلمه خدا، در نظر گرفتن عیسی	۵۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۴
به عنوان ۳۰	۱۵۰، ۱۵۲
کنیسه ۱۴، ۴۷، ۴۸، ۵۵، ۵۷، ۷۹، ۸۲	غسل تعمید حضرت عیسی ۱۴
کوه زیتون ۱۸	۲۳، ۲۷، ۵۹
کیفا ← پطرس ۰	فداییان ۱۶، ۱۰۲
گوتمه ۱۵۸	فریسیان ۱۵، ۱۷، ۶۸، ۷۱، ۷۳، ۸۰
گهنه ۹۱	۸۵، ۸۶، ۱۱۷، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۴۲
لاوی ۱۵، ۳۶	۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵
لوتر، مارتین ۳۶	فقر و ثروت، تعالیم عیسی درباره
لوقا ۳۶	۷۴-۷۸
- انجیل به روایت ۲۵-۲۹، ۳۰	فلسفه یونانی ۹۶
۳۴، ۳۶، ۳۷، ۴۱-۴۳، ۴۷	قبر خالی ۱۹، ۱۵۱
۴۸، ۷۷، ۷۹، ۸۸، ۱۰۲	قرن‌تیان، نامه ۳۳، ۳۴، ۱۴۷، ۱۵۱
۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۱	۱۵۳، ۱۵۴
۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۵	قوانین (شرایع) ۱۵، ۱۸، ۵۳، ۵۴
۱۴۳، ۱۴۴	۵۶، ۶۹، ۷۰، ۸۲
متولد شدن عیسی از مادری باکره	قیامت ۶۶
۲۱، ۲۶، ۴۴	کتاب مقدس ۱۲، ۱۳، ۳۴، ۳۶، ۴۶
متی، انجیل به روایت ۲۰-۲۶	۴۹، ۶۴، ۶۵، ۸۱، ۱۰۳، ۱۰۴
۲۸-۳۰، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۴۱-۴۳	۱۱۸، ۱۳۰، ۱۴۵
۴۶، ۴۷، ۶۷، ۷۲، ۷۷، ۷۹، ۸۱	کدبری، ا.ج. ج. ۹۴، ۹۶، ۱۱۸، ۱۱۹
۸۸، ۹۰، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۸	۱۲۰

- ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۰، معبد در اورشلیم ۱۷، ۲۷، ۳۵، ۵۱  
معجزه ۱۳۲
- مجوسیان ۲۲ - شفا ۱۴، ۱۶، ۲۴، ۶۴، ۷۹  
محاكمه عیسی ۱۹، ۲۴، ۶۴، ۱۰۵، ۸۴، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۴۰  
۱۱۷، ۱۴۸، ۱۵۰ - شفای ناشنوا ۱۶، ۱۲۵  
محمد (ص) ۱۵۸ - بیرون راندن ارواح ناپاک ۱۴  
مرقس، انجیل به روایت ۱۳-۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰  
۳۴، ۳۶-۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۶۵، ۶۷، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۵، ۸۶  
۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۱  
۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۱  
- انجیل سری ۳۵  
مریم، مادر عیسی ۲۶، ۴۳  
مسیح، مسح کننده (Messiah) ۱۲، ۱۶، ۲۴، ۲۶، ۳۲، ۵۸، ۸۲، ۹۸  
۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۹  
۱۳۱، ۱۳۶، ۱۵۵  
مسیحیت، رشد ۱۵۴  
- با توجه به عیسی ۳۴، ۱۵۳  
مصر ۴۹، ۵۹، ۱۲۲، ۱۵۲  
مصریان، انجیل ۳۵  
مصیبت عیسی ۲۴، ۲۸، ۳۰، ۱۰۸  
۱۱۰، ۱۳۵  
میدراش (بداهه گوئی آزاد) ۴۲

۶۲، ۵۹، ۵۸، ۴۴، ۳۰	میشناه ۵۴، ۷۰، ۷۸، ۹۵
یعقوب ۳۳	میکاه، کتاب ۲۱
یعقوب، برادر عیسی ۴۳	ناصری ۱۴، ۲۳، ۲۶
یوحنا، انجیل به روایت ۲۹-۳۲،	ناکس، جان ۳۲، ۱۱۶
۳۴، ۳۵، ۴۲، ۴۷، ۵۸، ۱۰۳،	نبوکدنصر ۵۶
۱۰۵، ۱۲۲، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۵،	نجار، پیشه عیسی به عنوان ۴۳،
۱۵۶	۴۸-۴۶
- فرزند زبدی ۳۵	نهاد برده داری، دیدگاه مسیحیت
یوسف ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۴۳	نسبت به ۱۵۸
یوسف، برادر عیسی ۴۳	وجدان، تعالیم عیسی درباره ۹۴،
یوسف رامه ای ۱۵۱	۹۵، ۱۱۹
یوشع، کتاب ۵۰	هیلل ۶۸-۷۱، ۷۳، ۷۶، ۷۸، ۹۲،
یهود، معتقدات ۲۲، ۵۱، ۵۲، ۵۳،	۱۴۲
۷۵	هوشع، کتاب ۸۲، ۱۵۲
یهودای اسخریوطی ۱۶، ۱۸	هولدن، ج. ال. ۱۵۶
یهودا، برادر عیسی ۴۳	هونی دایره کش ۱۲۶
یهوه ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۵، ۶۱، ۶۲،	هیروдіس، انتیپاس ۴۶
۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲	هیروдіس اول ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۴۵،
	یحیای تعمیددهنده ۱۳، ۲۳، ۲۶،

# بنیادگذار فرهنگ امروز

اندیشه، هنر و تخیل خلاق نخبگان هر نسل چونان بارانی حیات بخش فرهنگ هر عصر را بارور می سازد. فرهنگ امروز نیز از شعله تابناک روح این سرآمدان معارف بشری گرمی و روشنی و عظمت می گیرد. تعاطی در سوانح زندگانی و روح اندیشه این نخبگان تنها طریق راهیابی به کاخ پرشکوه فرهنگ امروز است. هدف مجموعه بنیادگذاران فرهنگ امروز آن است که در شرحی کوتاه، اما انتقادی و مطابق با واقع از حیات عقلانی و آراء و آثار بزرگان فرهنگ بشری و نحله ها و مکتب های برآمده از اندیشه آنان به نحوی مؤثر و ژرف ما را با بنیادهای فرهنگ معاصر مانوس و آشنا سازد.